

بسمه تعالی

فهرست

۱	طلوع آفتاب هشتمین فروغ امامت
۸	طلیعه نور در سرزمین طوس
۱۴	امام رضا (علیه السلام) و تشیع ایران
۱۸	شناخت مختصری از زندگانی امام رضا (ع)
۲۵	خورشید شرق ؛ نگین خراسان
۳۳	بازتاب انوار وحی در گفتار پیشوای هشتم
۳۷	ولایتعهدی امام رضا (ع)
۴۱	کراماتی از امام رضا (علیه السلام)
۴۹	امام رضا (علیه السلام) و خدمات فرهنگی
۵۲	رهنمودهای اخلاقی امام رضا (علیه السلام)
۶۰	سرچشمه دانش
۶۴	تجدید عهد با غریب طوس
۶۸	حیات سیاسی امام رضا (علیه السلام)
۷۳	بحث کوتاهی درباره ثامن الائمه، علی بن موسی الرضا (ع)
۷۷	منبع

طلوع آفتاب هشتمین فروغ امامت

حضرت امام رضا(ع) یکی از دوازده فروغ امامت است که معارف معنوی قرآن و عترت را در مواقع مقتضی به اصحاب و شاگردان خویش تعلیم می‌داد و زمانی در پاسخ به پرسش‌ها پرتو افشانی می‌فرمود و نیز از طریق مباحث علمی و احتجاجات عقیدتی، کلامی و برهانی افاضه می‌فرمود، چنین برنامه‌هایی موجب گردید تا فرهنگ و اندیشه اسلامی، غنی و پر بار گردد، باورها و ارزش‌های دینی صیانت شود. آن ستاره هشتم هدایت از عمده‌ترین پایه‌های دیانت و جوشان‌ترین چشمه‌های حکمت و یقین به شمار می‌رود که اسرار نبوت، ودایع رسالت و امامت بعد از پدر بزرگوارش حضرت امام کاظم(ع) به ایشان انتقال یافت. حضرت علی بن موسی الرضا(ع) فرزند پیشوای پاک و پارسایی است که در فرصت‌های مقتضی به رغم اختناق، فشارهای سیاسی و توطئه‌های گوناگون خلفای خلفکار معاصرش، به نشر احکام و معارف الهی پرداخت و میراث گرانقدری از فرهنگ سترگ اهل بیت(ع) را در دسترس علاقه‌مندان، در اعصار بعد قرار داد.

صبر، شجاعت، عبادت و تقوای امام هفتم و در یک کلام شخصیت ملکوتی آن حضرت در حدی بوده است که در زمان خود کسی در برتری مقام ورع و معنویت آن وجود بابرکت هیچ گونه تردیدی نداشت. رنج‌های طاقت فرسایی که امام موسی کاظم(ع) در راه دفاع از اسلام و مبارزه با باطل متحمل گردید اشتیاق و رسالت ایشان را در جهت گسترش حق‌طلبی و حراست از اعتقادات آسمانی نشان می‌دهد.

مقام علمی و شخصیت معنوی امام رضا(ع) نیز مورد تأیید دوستان و دشمنان بوده و می‌باشد در زمانی که برخی علمای درباری و سیاستمداران منحرف در صدد آن بودند تا در فرهنگ اسلامی خدشه وارد نمایند آن بدر منیر با تعلیمات الهی راه اجداد و نیاکان و پدر پرهیزگار خویش را استمرار بخشید و موازین دینی ناب را از گزند انحراف و زوال رها نمود و گام‌های ارزنده و مهمی در جهت تنویر افکار افراد جامعه و آشنایی مردم با چهره واقعی حکام عباسی و نیز عدم مشروعیت آنان برداشت و لحظه‌ای از پرورش شاگردانی پرمایه، ارشاد مردم، دفاع از حریم حق و مقاومت در برابر باطل، غفلت نمود و سرانجام در این مسیر به شهادت رسید.

مادری نیکو سرشت

مادر آن امام همام کنیزی از شمال آفریقا یا جنوب اروپا بود که به مدینه‌النبی انتقال یافت و او را تکتم مرسیه می‌نامیدند. یاقوت حموی مرسی را از شهرهای جزیره سیسیل می‌داند(۱) ولی برخی گفته‌اند این ناحیه همان بندر ماری واقع در جنوب فرانسه است(۲) البته در حریم امام موسی بن جعفر(ع) او را تکتم صدا نمی‌کردند و مادر امام هفتم وی را که عروسش بود، طاهره نامید و گفته‌اند لقبش نجمه بود، هاشم معروف حسنی می‌گوید: امام رضا(ع) از مادری به نام خیزران زاده شد و اضافه می‌کند این زن، کنیزی از نوبیه (از نواحی سودان کنونی واقع در شمال آفریقا) به نام اروی ملقب به شقراء بوده است.(۳) و در پاره‌ای منابع این بانو با کنیه ام‌البین (مادر فرزندان) معروف گردید و نامش را به استناد سروده‌ای تکتم ذکر کرده‌اند که ترجمه‌اش چنین است: «برترین مردم از نظر شخصیت، پدر، قبیله، و اجداد همانا علی (حضرت امام رضا(ع)) بزرگوار است. او را تکتم به عنوان هشتمین سبمل دانش و پررباری به عنوان امامی که حجت حق است برایمان به ارمغان آورد.»(۴)

امام کاظم(ع) تکتم را از مردی که اهل مغرب (مراکش کنونی واقع در شمال آفریقا) بود، برای مادر ارجمند خویش، حمیده

مصفاة، ابتیاع فرمود. در ابتدا آن برده فروش آفریقایی^۴ نه کنیز را به امام هفتم عرضه داشت، اما، حضرت هیچ کدام را نپذیرفت و فردی جز آنها را خواستار گردید. برده فروش کنیز دیگری را نام برد که در آن زمان دچار بیماری و کسالت بود، اما از ارائه اش اجتناب نمود، امام کاظم بازگشت و روز دوم هشام بن حمران را مأمور نمود هشاد دیناری را که فروشنده به عنوان بهای این کنیز می طلبد، به وی بپردازد او هم چنین کرد و آن فرد بیمار را خواستار گشت، لیکن مرد مزبور خودداری ورزید، مگر به شرط معرفی مردی که روز گذشته همراه با خریدار بوده است، هشام به او گفت: مردی از بنی هاشم است و توضیح بیشتری نداد. در این هنگام تاجر مغربی به فرستاده امام گفت: این کنیز مرخص را از اقصی نقاط مغرب برای خویش ابتیاع نموده است و به زنی از اهل کتاب برخوردارده و آن بانو از وی خواسته است تا

کنیز را به او بفروشد، اما در جوابش، خاطر نشان ساخته است: فروشی نیست و به خودم تعلق دارد. آن زن در پاسخش گفته است: این فرد را شایسته تو نمی دانم. بلکه او برای مردی از بهترین انسان های روی زمین خواهد بود. (۵) پسری به دنیا می آورد که مردمان جهان تسلیم او می گردند و آن کنیز باکره بود. (۶)

هنگامی که امام هفتم آن کنیز را خریداری نمود، اصحاب خویش را فراخواند و به ایشان فرمود: وی را جز به فرمان خداوند متعال خریداری ننموده است و چون از حضرت چگونگی ماجرا را جویا شدند، فرمودند: در رؤیایی راستین ناگهان جدّم رسول خدا(ص) و پدرم که سلام خداوند بر آنان بود، به سویم آمدند در حالی که قطعه حریری با آن دو، بود و چون آن را گشودند، پیراهنی بود که تصویر این کنیز بر آن نقش گردیده بود. پس گفتند: ای موسی کاظم بهترین مردمان روی زمین پس از تو، از این کنیز برایت خواهد بود، آنگاه فرمان دادند نامش را علی بگذارم و افزودند خداوند توسط او، دادگری و دل سوزی را آشکار می گرداند، پس خوشا به حال آن کسی که وی را تصدیق نماید و وی بر حال آن که با او عداوت ورزد و انکارش نماید. (۷) اما تکتم برترین زنان در عصر خود، در دانش، دیانت، پرهیزکاری و متانت بود.

آنگاه که حمیده مصفاة وی را مالک گردید به علامت تکریمش، هرگز در مقابلش بر زمین نشست. از نمونه های شگفت انگیزی که حمیده برای فرزندش امام کاظم(ع) بیان داشت، این بود که: من شکی در پاکی او و نسل وی ندارم و این کنیز را به شما بخشیدم. همانا من در عالم رؤیا، رسول اکرم(ص) را مشاهده نمودم که خطاب به من فرمودند: ای حمیده، نجمه را به فرزندش موسی(ع) ببخش که همانا بزودی برایش بهترین مردمان زمین را بدینا می آورد. (۸)

نوید نورانی

شیخ صدوق از یزید بن سلیط روایت کرده است که گفت: همراه جماعتی امام صادق(ع) را در راه مکه ملاقات کردیم، در آن موقع به امام عرض نمودیم: پدر و مادرم فدایت، شما امامان پاکید و مرگ چیزی است که کسی را از آن گریزی نمی باشد، پس نکته ای بفرمائید تا به واپسین ماندگان خود برسیم، حضرت فرمود: آری این ها فرزندان من هستند و این بزرگ ایشان است، و اشاره فرمود به پسرش موسی کاظم(ع)، و در اوست علم، حلم، فهم، جود و معرفت به آنچه مردم به آنها نیاز دارند در اموری از دین که دچار اختلاف شده اند و در اوست حسن خلق و حسن جوار(خوش همسایگی) و او دری است از ابواب خداوند متعال و در او صفتی است بهتر از این ها، عرض کردم: آن خصلت کدام است؟ فرمود خداوند عزّ و جلّ از او بیرون می آورد دادرسی و فریادرس این امت را و نیز نور و فهم و حکم این مردم را، بهتر زائیده شده و بهتر نورسیده. پروردگار توسط او خون ها را محفوظ می دارد، نزاع بین افراد را اصلاح می کند، پراکنده ها را متحد می نماید، شکسته با او التیام می یابد، برهنه پوشیده می شود و گرسنه سیر می گردد. امور خوفناک امنیت پیدا می کنند، مردمان مطیع فرمانش می گردند، بهترین خلائق باشد در هر حال چه در حال کهولت و چه میان سالی و چه در سنین کودکی و جوانی و قبل از رسیدن به سن بلوغ، عشیره اش به سبب او، سیادت می یابند. سخنش حکمت و سکوتش علم است برای مردم در آنچه دچار اختلاف گشته اند. (۹) این است پیش بینی حضرت امام صادق(ع) درباره حضرت امام رضا(ع).

زمانی که نجمه به حضرت علی بن موسی الرضا(ع) بارور گشت سنگینی حمل را حس نمی کرد و تسبیح، ذکر خداوند و تهلیل را از او می شنید در حالی که فرزندش در رحم بود. شیخ صدوق که از طریق اسناد معتبر این نکات را به نقل از مادر امام، روایت کرده است اضافه می کند: وی گفته است: چون چنین حالاتی را از درون خود گوش می دادم دچار خوف و هراس گشتم و وقتی از خواب بر می خاستم دیگر صدایی به گوشم نمی رسید (زیرا وی اذکار مورد اشاره را هنگامی که خواب بود از طفل خود می شنید). (۱۰)

میلادی مبارک

سرانجام روز پنج شنبه یازدهم ربیع الاول سال ۱۵۳ هجری و پنج سال بعد از شهادت ششمین فروغ امامت در شهر مدینه حضرت امام رضا(ع) دیده به جهان گشود. البته شیخ کلینی زمان این ولادت با سعادت را سال ۱۴۸ هجری ذکر کرده و این خبر را صحیح تر دانسته است. (۱۱) شیخ مفید نیز با این قول موافق است. (۱۲) علامه مجلسی در بحارالانوار و کفعمی در مصباح منیر چنین نظری دارند اما ابن شهر آشوب سروی مازندرانی نقل نخست را می پذیرد و می افزاید آن را غیاث بن امید از اهل مدینه شنیده است. در هر حال امام رضا(ع) در میان سی و چند فرزند حضرت موسی بن جعفر(ع) به عنوان بزرگترین آنها، دانشمندتر، شریف تر، مقدس تر و زاهدتر، در این تاریخ مدینه را بوجود مبارک خویش غرق نور و سرور نمود. (۱۳)

با اعتماد به قول کلینی در «کافی» و طبرسی در «اعلام الوری»، ولادت امام رضا(ع) به فاصله کمتر از یک ماه بعد از شهادت امام ششم رخ داده است و مؤید آن خبری می باشد که از امام کاظم(ع) نقل گردیده است که آن حضرت بارها خطاب به فرزندان خویش می فرمود: این برادر شما، علی بن موسی «عالم آل محمد» است. راجع به امور دینی خود، از او بپرسید و هر چه می گوید به ذهن خویش بسپارید چون من از پدرم جعفر بن محمد(ع) مکرر می شنیدم که می فرمود: عالم آل محمد در صلب توست و او همانم امیرالمؤمنین(ع) است و ای کاش من او را می دیدم. (۱۴)

آن روز که این وجود مبارک بدینا آمد، نسیمی از نور، زمین را از عطر میلادش روشن ساخت، عرشیان و فرشتگان مقدم مُنورش را گلباران کردند، آسمان شادمان و آینه بندگان و زمین زیر چتر خورشیدی در انتظار در آغوش کشیدن مردی از تبار رسول اکرم(ص) پر تپش شده بود و آن روز خجسته نه تنها مدینه، حجاز که جهان اسلام موج از شفافی عشق شده و آسمان نورافشان گردید. لحظه ها بر قدوم این نوزاد کرنش نمودند. از اوج ملکوت تا سطح زمین، از کوه تا دشت، از بالا تا پایین با تابندگی جذاب مهتاب و درخشش ستارگان، چراغانی شده بود. نور و سرور در حجاز خیره کننده، دل انگیز و دل پذیر بود، روزی که خورشید هشتم بامداد سعادت و ابتهاج را اعلام داشت، فراز ملکوت لبخند می زد. مردمان نیز شکر گزار بودند چرا که مشیت الهی بر این تعلق گرفته تا بر جهانیان منت بگذارد و فروغی درخشان را به گیتی بیاورد. شخصیتی مشعشع و مقدس که نمی توان او را در قالب الفاظ و مفاهیم محدود وصف کرد.

جوانه های جاوید

وقتی این کودک پا به عرصه وجود نهاد حمیده مصفاة مادر او را ملقب به طاهره نمود. (۱۵) امام هنگامی که متولد گردید، با دو دستش به مادر خویش تکیه نمود و سرخود را به سوی آسمان بالا برد و شهادت به یکتایی خداوند متعال، فرستاده اش و اوصیانش را بر زبان جاری نمود، همانگونه که سنت متداول در فرزندان ائمه است آن حضرت ختنه شده و ناف بریده پای بر گیتی نهاد. پس از آن پدرش بر نجمه وارد گردید و فرمود: ای نجمه گووارایت باد این کرامت و لطفی که از سوی پروردگارت می باشد. آنگاه حضرت، نوزاد را در آغوش گرفت، در گوش راستش اذان و در گوش چپش اقامه را زمزمه فرمود و با آب فرات کامش را برداشت و وی را به مادرش برگردانید و فرمود بگیری که همانا او باقی مانده خداوند بر روی زمین است... (۱۶)

ابن بابویه به سند معتبر از محمد بن زیاد روایت کرده است که وی گفت حضرت امام کاظم(ع) در روزی که حضرت امام

رضا(ع) متولد گردید، فرمودند: این فرزند من ختنه کرده و پاک و پاکیزه دنیا آمد و لیکن ما تیغی بر موضع ختنه ایشان می گردانیم از برای متابعت سنت نبوی. نقش خاتم آن حضرت ماشاء الله لاقوة الا بالله و به روایتی حسبی الله بوده است. محدث قمی می گوید این دو نقل با هم منافاتی ندارد زیرا آن حضرت را دو انگشتر بوده است یکی از خودش و دیگری از پدرش به وی به ارث رسید بود چنانچه کلینی از موسی بن عبدالرحمن روایت نموده است.(۱۷) در خصوص فضایل و عبادت مادر امام نقل کرده اند. در ایام شیرخوارگی حضرت، یادآور شد کس دیگری را که شیر دارد مشخص کنند تا او را در این زمینه کمک کند، پرسیدند مگر شیر تو کم است؟ جواب داد، نه از این بابت مشکلی ندارم ولی در اثر اشتغال به شیردادن، از انجام نوافل و ذکرهای مستحبی باز می مانم بدین جهت نیروی کمکی می خواهم تا از این امور بازمانم.(۱۸)

نام، لقب و کنیه

امام کاظم(ع) فرزندش را علی نامید، ابوعمار می گوید چون به امام هفتم عرض کردم، امام پس از خویش را معرفی کنید، آن حضرت پس از توضیحی در مورد امامت که امری الهی است و امام از سوی خدا و رسولش معرفی می گردد، فرمود: پس از من امر امامت به پسر من علی(ع) می رسد که هم نام امام اول علی بن ابی طالب(ع) و امام چهارم علی بن الحسین(ع) است.(۱۹) آری امام هشتم علی نامیده شد و به رضا ملقب گردید که این عنوان که برایش تعیین گشت فرمانی از جانب پروردگار بر پیامبرش حضرت محمد(ص) بود که بر زبان جبرئیل امین جاری گشت و نیز کنیه آن حضرت ابوالحسن گردید.(۲۰) لقب هایی چون صابر، فاضل، وفی، مرضی نیز برای امام هشتم، در منابع معتبر، ذکر کرده اند.(۲۱) رضا در کتب لغت معانی متعددی چون دوست، محب، خشنودی و مانند آن دارد ولی علمای شیعه این لقب را به معنای راضی به رضای خداوند یا مرضی خدا و رسول گفته اند، عده ای از مورخان نوشته اند وقتی مأمون خلیفه عباسی امام رضا(ع) را برای ولایت عهدی خویش برگزید، حضرت را رضای آل محمد نامید.(۲۲)

برخی دیگر ذکر کرده اند چون دوستان و دشمنان نسبت به این مقام سیاسی امام رضا(ع) اظهار خشنودی نمودند و چنین وضعی برای پدران ایشان رخ نداد از این رو تنها آن حضرت به «رضا» معروف گردید.

شیخ صدوق هم بنا به روایتی در عیون اخبار الرضا گفته است: باید یادآور شد داعیان و مبلغان بنی عباس در اواخر حکمرانی امویان مردم را دعوت کردند که به رضا از آل محمد بیعت کنند یعنی این که بدون آن که از کسی نام ببرند، چنین عنوانی را مطرح می کردند زیرا خلافت امویان فاقد مشروعیت است و باید به کسی از خاندان رسول اکرم(ص) که مورد رضایت همه باشد بیعت نمود و چون مأمون خود از بنی عباس بود و این خاندان نیز با حکومت آل علی مخالف بودند، وی حضرت علی بن موسی الرضا را به ولایت عهدی برگزید و همه به این انتخاب رضایت دادند و مصداق «رضا من آل محمد» در حق آن حضرت محقق گردید، البته شیخ صدوق ضمن مطرح نمودن چنین موضوعی، در ادامه، آن را صحیح نمی داند و به روایت دیگری اشاره دارد که در آن آمده است: به حضرت امام محمد تقی(امام جواد(ع)) عرض شد: آیا هر یک از پدران شما رضای خدا و رسولش نمی باشند، چرا از میان همه آنان پدرتان به «رضا» موسوم گردیده است؟ حضرت پاسخ داد: همانا مخالفان امر امامت به رهبری حضرتش راضی و خشنود گردیدند همانطور که موافقان امر امامت نیز از این امر اعلام رضایت کردند و برای هیچ کدام از ائمه چنین امری بوجود نیامده است.(۲۳) علامه محقق سید عبدالرزاق مقرر پس از ذکر این حدیث خاطر نشان نموده است: این استدلال یا صرفاً برای قانع گردانیدن سؤال کننده است و متناسب با درک و فهم او مطرح شده است یا برای بیان سرّ الهی که در نامگذاری حضرت امام رضا(ع) وجود داشته است و گر نه حدیث صحیفه که از آسمان نازل گردیده گواه این نکته است که القاب ائمه نیز همانند اسامی مبارکشان از جانب خداوند متعال که عصمت را در آن وجودهای مقدس به ودیعت نهاده، انتخاب شده است.(۲۴) ابن بابویه به سند خود از بزنطی روایت کرده است به خدمت امام تقی(ع) عرض کردم گروهی از مخالفان گمان می کنند والد شما را مأمون ملقب به رضا گردانید در هنگامی که آن حضرت را به عنوان ولایت عهدی خود انتخاب کرد. حضرت فرمود:

سوگند به خداوند دورغ می گویند بلکه حق تعالی او را به رضا مسمی گردانید برای آن که پسندیده خداوند در آسمان بود و رسول خدا(ص) و ائمه هدی(ع) در زمین از او خشنود بودند و ایشان را برای امر امامت پسندیدند و نیز به سند معتبر ابن بابویه از سلیمان بن حفص روایت کرده است امام کاظم(ع) پیوسته فرزند خود را رضا می نامید و می فرمود: بخوانید فرزندم را رضا و گفتم به فرزند خود رضا و وقتی آن حضرت را مورد خطاب قرار می داد ابوالحسن می نامید و چون امام موسی بن جعفر را ابوالحسن اول می نامند برای امتیاز لقب امام هشتم، آن حضرت را ابوالحسن ثانی گفته اند. (۲۵) علامه مجلسی در کتاب جلاء العیون در احوال حضرت امام رضا(ع) علاوه بر اسامی، القاب و کنیه هایی که بدانها اشاره کردیم افزوده است به آن حضرت قره العین المؤمنین و غیظ الملحدین نیز گفته اند. (۲۶)

سیمای با صلابت و دوران صباوت

امام هشتم از نظر قیافه و سیمای ظاهری بسیار پرجذبه و زیبا بودند، صورت مبارکشان گندم گون، محاسن و قامتی معتدل داشتند. در چشمان درشت و سیاهشان که از زیر ابروان پر پشتشان نمایان بود، یک جهان جذب و نفوذ معنوی موج می زد و همچون جد بزرگوارشان، رسول اکرم(ص) دو رشته گیسو، چهره جذابشان را در میان داشت. نوشته اند حضرتشان شبیه ترین مردم به خاتم رسولان در عصر خودش بود، وقار، سطوت، متانت و هیبت آن حضرت در اوج بود. در عین حال جامه ای ساده و غالباً پیراهنی از پارچه های خشن بر تن می نمودند و تنها در مجالس عمومی و در میان مردم جبّه ای لطیف بر رویش می پوشیدند، ابن عباد می گوید: امام، تابستان ها بر روی حصیری می نشستند و زمستان ها بر گلیمی استراحت می نمودند و تنها برای برخی نشست های جمعی، خویشتن را در مواقعی می آراستند. (۲۷) آن حضرت همچون سایر ائمه طاهرین، از همان سنین کودکی، رشد و کمال عقلی و اخلاق فوق العاده ای داشتند. حضرت امام کاظم(ع) در خصوص ایشان اشتیاق فراوانی بروز می دادند و علوم، معارف و رازهای امامت را به فرزندشان تعلیم می دادند و برای آن که شیعیان پس از شهادت امام هفتم حیران نگردند مقام شامخ امامت وی را به اصحاب نزدیک و پیروان خاص و مورد اعتماد خویش گوشزد می فرمودند. مفضل بن عمرو می گوید: خدمت امام موسی بن جعفر(ع) مشرف شدم در حالی که فرزندشان علی بن موسی الرضا(ع) در دامنشان قرار داشت و او را غرق بوسه می ساختند، و زبانشان را می مکیدند و گاهی بر دوش خویش سوار می کردند و زمانی کودک را در آغوش خویش می فشردند و خطاب به او می فرمودند: پدر و مادرم قربانت! چقدر بوی خوش، اخلاقت پاک و برتری و فضیلت تو آشکار است، عرض کردم: فدایت کردم برای این کودک علاقه و ارادتی در قلبم ریشه دوانید که نظیر آن برای احدی جز شما در دلم قرار نگرفته است، حضرت فرمود: ای مفضل نسبت او با من همچون نسبت من به پدرم می باشد یعنی همانگونه که از میان فرزندان امام صادق(ع) منصب امامت تنها به امام کاظم رسید از بین فرزندان ایشان، او وارث این مقام معنوی و ملکوتی است. عرض کردم آیا پس از شما او صاحب امر و حجت خدا بر روی زمین است، فرمود: آری هر کس از او پیروی کند رستگار گردیده و هر کس از فرمانش سرپیچی نماید کافر می گردد. (۲۸) آری حضرت رضا در پرتو تعالیم پدر بزرگوارش نشو و نما نمود و بالید و علوم و فضایی را که آن حضرت از پدران خویش به ارث برده بود، دریافت نمود. آن امام همام حدود سی و پنج سال در پرتو درخشندگی پدر پارسایش زیست و از خرمن فیض خوشه ها برچید و با این وصف دوران کودکی، نوجوانی و جوانی ایشان در زمان حیات امام کاظم(ع) بوده و با شهادت پدر رهبری معنوی و سیاسی جامعه را عهده دار شدند.

ابراهای تیره

در ایامی که امام رضا(ع) همراه پدر بود شاهد محنت ها و رنج های فراوانی گشت که بر امام کاظم(ع) وارد گردید. در این دوران آن حضرت با تألماتی جانکاه مصائب گوناگونی را لمس می نمود و در سنین صباوت و نوجوانی کاملاً احساس می کرد همان جاهلیت امویان و حتی تیره گئی های قبل از ظهور اسلام توسط عباسیان رشد سرطانی پیدا کرده است و همین ناملایمات، آزارهایی

را متوجه خاندان نبی اکرم (ص) ساخت. وضع آشفته و نابهنجار حاکمان چنین روزگاری بر تمامی مردم آشکار بود. بلای خانمان سوز ستم، فساد و تباهی زمامداران خودسر فراگیر شده و اهل بیت عصمت و طهارت (ع) در چنین نابسامانی هایی پناهگاه امت مسلمان و شیعیان به شمار می رفتند، فریاد رس دادخواهان بودند و محور تشکل، انسجام و مقاومت جبهه های حق و حامیان ارزش های ناب به حساب می آمدند. هنگام ولادت امام رضا (ع) منصور دوانیقی، خلیفه عباسی، در اوج سلطه بود و برای تثبیت پایه های حکومت خویش انسان های فراوانی را کشت و علما و مشاهیر و اصحاب اهل بیت و علویان را مورد آزار، شکنجه و فشار سیاسی قرار داد. وقتی که امام در ایام نوجوانی مشاهده می کرد انسان هایی با اخلاص، وارسته و مبارز توسط عباسیان به شهادت می رسند قلبش بر اثر این ستم ها محزون می گردید. آن حضرت در چنین اوضاع و احوالی حامی پدر بود و دمی نمی آسود و می کوشید حلقه های متعدد مؤمنان و فرزندان شیعہ را به وجود مبارک امام کاظم (ع) متصل نماید و آنان را از حقایق مسلم آگاه نماید. (۲۹)

نیرنگ کم رنگ

دوران سیاه خلافت غاصبانه منصور عباسی با هلاکت وی به پایان رسید و پس از وی فرزندش محمد معروف به مهدی عباسی روی کار آمد وی نخست با اعلام عفو عمومی تمام زندانیان سیاسی را آزاد کرد و به آزار و کشتار مردم خاتمه داد و مقداری از موجودی بیت المال را بین مردم تقسیم نمود (۳۰) ولی متأسفانه پس از مدتی چهره اصلی خود را نشان داد و به فساد و عیاشی روی آورد و فریاد اعتراض بزرگان و غیور مردان را بلند ساخت. (۳۱) موقعی نگرانی امام هفتم و فرزندش حضرت امام رضا (ع) از این اوضاع شدت یافت که مهدی هرگونه حرکت حق خواهانه ای را برای حفظ حکومت خود، در گلوی مؤمنان و مبارزان خاموش می ساخت. از آن سوی مهدی می دید که پیروان ائمه از دور و نزدیک به سوی امام کاظم (ع) روی می آورند و وجوه و اموال شرعی خویش را متوجه کانون امامت کرده اند. مهدی چنین وضعی را نیز برای حفظ نشر تشکیلات فرمانروایی بسیار خطرناک یافت و از بیم زوال تاج و تخت، تصمیم به بازداشت امام گرفت تا به تصور باطل خویش، حضرت را از این راه با تنگناهایی مواجه سازد و از محبوبیت معنوی، علمی و اجتماعی فروغ هفتم بکاهد. از این روی به فرماندار خود در مدینه نوشت هرچه زودتر امام را به بغداد مرکز حکومت، انتقال دهد و او هم ناگزیر گردید چنین کند و حضرت موسی بن جعفر (ع) تحت فشار حکومت وقت، خانواده و آشنایان خویش را که در شهر پیامبر اقامت داشتند، ترک فرمود و به بغداد عزیمت نمود. چون امام به شهر مذکور رسید مهدی دستور بازداشت ایشان را داد و حضرت را روانه زندان نمود. حضرت امام رضا (ع) از فراق پدر و نیز شرایط سختی که برای آن فروغ فروزان فراهم کرده بودند متأثر گشت اما گویا در اعماق قلب آن نوجوان آرامش خاصی دیده می شد، زیرا پدر به ایشان اطمینان داده بود که در این سفر هیچ گونه خطری او را تهدید نمی نماید. به زودی به آغوش خانواده باز خواهد گشت و مدتی طول نکشید که مهدی عباسی بر حسب پاره ای ملاحظات سیاسی، امام را آزاد ساخت و با مراجعت ایشان به مدینه موافقت کرد. در همین زمان مهدی عباسی با کوله باری از فساد وزر و وبال به هلاکت رسید. (۳۲)

نسیم و طوفان

با مرگ وی، از روزه امید، نوری تابیدن گرفت و پرندگان بر پنجره خانه آرامش سرود امنیت و آزادی سر می دادند و چنین نغمه سرائی می کردند: باشد که دیگر شرایط برای پرتو افشانی آفتاب امامت مهیا گردد، بار سنگین ستم از دوش انسان های مؤمن و شیعیان مخلص فرود آید، پرچم عدالت برافراشته گردد و زمینه برای رشد و تعالی ارزش های معنوی فراهم شود، درخت دیانت، دل ها را قوت بخشد، اما مردم در ساحل امیدواری در حال دریافت چنین پیام های نوید بخشی بودند که ناگهان توفانی وحشتناک وزیدن گرفت و امواجی سهمگین بوجود آورد زیرا هادی عباسی که جوانی ۲۵ ساله بود، نگذاشت مؤمنین و پیروان خاندان عترت از برکات دریای امامت بطور کامل مستفیض گردند و چنان کرد که اسلافش نمودند.

حضرت امام رضا(ع) در این دوران نیز با دشواری‌های زیادی مواجه گشت و از این که جوانی باده گسار، مخمور، مغرور و دل‌باخته مقام و مال و منال و تهی از تربیت، معرفت و دانش و مشحون از امیال شهوانی و هوس‌های بیهوده، بر جامعه اسلامی حکمرانی می‌نماید و خود را خلیفه مسلمانان می‌داند و از سوی دیگر پدرش (امام کاظم(ع)) در خانه به اعتکاف روزگار سپری می‌کند، متأسف بود. در همین هنگام

انسانی معتقد و اصلاح طلب و برخاسته از خاندان عترت یعنی حسین بن علی از نوادگان امام حسن مجتبی(ع) یا صاحب قیام فخر سکوت شب پرستان کور دل را درهم شکست و در این زمینه و نیز قیام پربار وی نباید نقش الهام بخش امام کاظم(ع) را فراموش کرد. (۳۳) پس از این قیام، هادی عباسی نسبت به اولاد علی(ع) سخت‌گیری را افزایش داد، حق آنان را که از بیت المال پرداخت می‌شد قطع نمود و به تعقیب و دستگیری آنان روی آورد. حضرت امام رضا(ع) در چنین اوضاع مرارت باری بیست بهار را سپری می‌نمود. (۳۴)

با مرگ هادی عباسی برادرش هارون الرشید مقام خلافت را تصاحب کرد و چون بر اوضاع مسلط گردید دستور اخراج علویان را از سرزمین حجاز صادر کرد. در دوران جوانی امام رضا که مقارن با روزگار خلافت هارون بود نیز هیچ وقت سختی‌ها و مرارت‌ها از آن حضرت جدا نگردید و چون هارون امام کاظم(ع) را بنابر برخی روایات مدت چهارده سال در زندان‌های هولناک بغداد محبوس ساخت فشارهای سیاسی بر امام هشتم فزونی گرفت تا آن که سرانجام در ۲۵ رجب سال ۱۸۳ هجری پدرش در سن ۵۵ سالگی به شهادت رسید. وقتی امام هفتم را از مدینه به عراق انتقال می‌دادند، آن امام همام خطاب به فرزند بزرگوارش فرمود: تا وقتی من زنده‌ام باید در دهلیزخانه بخوابی، خادم می‌گویند هر شب رختخواب آن حضرت را در ورودی منزل می‌گسترانیدم و ایشان بعد از عشاء تشریف می‌آورد و تا صبح در دهلیز بود و چون فجر طلوع می‌کرد به خانه خویش می‌رفت و چهار سال بر این منوال بود. در یکی از شب‌ها دیدم حضرت نیامدند تا آنکه روز بعد فرا رسید و مشاهده کردم امام رضا(ع) نزد بانوی حرم، ام احمد، رفته و خطاب به وی فرمود: امانتی را که پدرم بتو سپرده است بیاور و تحویلم بده. ام احمد متوجه شد که امام هفتم به شهادت رسیده است پس از آن وی آنها را که ودایع امامت بود و هفتمین امام تحویلش داده بود، به امام علی بن موسی الرضا(ع) سپرد و از این زمان امامت هشتمین فروغ درخشان سپهر ولایت و رهبری آغاز گردید. (۳۵)

طلیحه نور در سرزمین طوس

نویسنده: تقوی صادقی

سپیده سخن

بر ید باد صبا خاطری پریشان داشت
مگر حدیثی از آن زلف عنبر افشان داشت
نسیم زلف نگار از نسیم باد بهار
فتوح روح روان و لطافت جان داشت
صبا ز سلسله گیسوی مسلسل یار
هزار سلسله بر دست و پای مستان داشت

بیادم از نفس خرم صبا آمد
 گلی که لعل لبی همچو غنچه خندان داشت
 هزار نکته باریک تر زمو اینجاست
 به صد کرشمه زاسرار حسن جانان داشت
 صبا دمید خورآسا زمشرق ایران
 مگر که ذره‌ای از تربت خراسان داشت
 مقام قدس خلیل و منای عشق ذبیح
 که نقد جان بکف از بهر دوست قربان داشت
 مطاف عالم امکان زملک تا ملکوت
 که از ملوک و ملک پاسبان و دربان داشت
 به مروءه صفة ایوان او صفا بخشد
 حطیم و زمزم از او آبرو و عنوان داشت
 به قاف قبه او پر نمی‌زند عنقا
 بر آستانه او سر همای گردون داشت
 قصور خلد ز مقصوره تو یافت کمال
 زخدمت در آن روضه رتبه رضوان داشت
 تویی رضا که قضا و قدر سر تسلیم
 بزیر حکم تو ای پادشاه شاهان داشت
 به «مفتقر» بنگر کز عزیز مصر کرم
 به این بضاعت مزجاة چشم احسان داشت (۱)
 مرحوم آیت الله کمپانی

× × ×

در یازدهم ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هجری، مدینه حال و هوایی دیگر داشت و نه تنها در زمین بلکه از آسمان هم صدای تهنیت گفتن ملائک به گوش می‌رسید و شکوفا شدن غنچه دیگری از گل‌های بوستان ولایت را که فضای عالم را معطر ساخته بود بشارت می‌داد. نام او «علی» و کنیه‌اش «ابوالحسن» بود. ایشان پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد (سال ۱۸۳ هجری) در سن ۳۵ سالگی عهده‌دار مقام امامت و ولایت شد. مدت امامت آن بزرگوار ۲۰ سال طول کشید که ۱۰ سال آن با خلافت «هارون الرشید»، ۵ سال با خلافت «محمد امین» و ۵ سال با خلافت «مامون» معاصر بود. امام رضا علیه السلام تا آغاز خلافت مامون در زادگاه خود، شهر مقدس مدینه اقامت داشت که پس از به حکومت رسیدن مامون - با حيله و نیرنگ - به خراسان دعوت شد و سرانجام در آخر صفر سال ۲۰۳ هجری در سن ۵۵ سالگی به واسطه زهر مسموم شد و به شهادت رسید. (۲)

فضیلت‌های بی‌شمار

هنگامی که از فضیلت‌های ائمه علیهم السلام سخن به میان می‌آید، عقل متحیر می‌گردد، زبان گنگ و قلم بی‌رنگ می‌شود و همه به عجز و ناتوانی خود از بیان فضائل آن عرشیان بی‌همتا اعتراف می‌کنند و با ما این فراز از زیارت جامعه را زمزمه می‌کنند که: «بابی انتم وامی و نفسی و اهلی و مالی، من اراد الله بدء بکم ومن وحده قبل عنکم ومن قصده توجه بکم . موالی لا احصى ثنائکم ... : (۳) پدر و مادر و جان و اهل و مال به فدای شما باد . هر کس خدا را اراده کرد، از شما شروع کرد و هر کس خدا را به یگانگی شناخت از شما پذیرفت و هر کس اراده خدا کرد، به واسطه توجه به شما به چنین کاری موفق شد . [ای] پیشوایان من! صفات کمالیه شما را نمی‌توانم به شماره در آورم ...»

قله‌های رفیع فضایل ائمه آن چنان بلند و دست‌نیافتنی است که علماء و دانشمندان از درک آن مقام عاجز و ناتوان، فصیحان و بلیغان عالم در بیان آنها گنگ می‌شوند .

ابو نؤاس شاعر بلندآوازه عرب در جواب این سؤال که چرا در فضائل امام هشتم علیه السلام سخن نمی‌گویند، چنین بیان می‌کند:

قیل لی انت احسن الناس طرا

فی فنون من الکلام البدیه

لک من جید القریض مدیح

یثمر الدر فی یدی مجتئیه

فعلی ما ترک مدح ابن موسی

والخصال التي تجمعن فیہ

قلت لا استطیع مدح امام

کان جبریل خادما لابیہ (۴)

«به من گفته شد تو در فنون کلامی که بالبداهه گفته می‌شود از همه مردم نیکوتری . تو دارای زیباترین اشعار و مدایح هستی، اشعار تو در و گوهر را در دو دست میوه‌چین درخت اشعارت می‌گذارد .

پس چگونه مدح فرزند موسی بن جعفر علیهما السلام را رها کردی و فضائلی را که در او جمع شده بیان نکردی؟

گفتم: قدرت ندارم امامی را مدح کنم که جبرئیل خدمت کار پدرش بوده است .»

آری! بیان تمام فضائل آن امام همام آن چنان که شایسته ایشان باشد، برای ما محال و غیرممکن است؛ ولی با بیان قاصر خود به ذکر شمه‌ای از فضائل و مناقب آن حضرت می‌پردازیم و به خاطر عجز و ناتوانیمان از محضرش پوزش می‌خواهیم .

به این هدیه اگر دورم از ادب چه عجب

همین معامله را مور با سلیمان کرد

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله

دانشمندان بزرگی چون بوعلی و ملاصدرا که آوازه آنها به جهان گسترده شده، پس از عمری مجاهدت و سختی و تحصیل دانش به چنین مقامی نائل می‌آیند و در نهایت به این مقام می‌رسند که می‌گویند: «دانستم که هیچ نمی‌دانم»؛ اما ائمه علیهم السلام علم خویش را از مبدء فیاض می‌گیرند و بدون اینکه نیازمند معلمی باشند، با غمزه‌ای از جانب پروردگار، مدرس و معلم تمام آموزگاران می‌شوند .

در این میان علم و دانش امام هشتم علیه السلام آن چنان نمایان و درخشان است که او را «عالم آل محمد» می‌خوانند . محمد بن اسحاق از پدرش نقل می‌کند که امام هفتم علیه السلام به فرزندان خود چنین سفارش می‌فرمودند: «هذا اخوکم علی بن موسی عالم آل محمد فاسالوه عن ادیانکم واحفظوا ما یقول لکم؛ این، برادرتان علی فرزند موسی، «عالم آل محمد» است، در مورد مسائل دینی خود از او سؤال کنید و آنچه به شما می‌گوید، حفظ کنید.»

«فانی سمعت ابي جعفر بن محمد عليهما السلام غير مرة يقول لي: ان عالم آل محمد لفي صلبك، ولتنتي ادر كته فانه سمى امير المؤمنين علي؛ (۵) پس همانا از پدرم جعفر بن محمد بارها شنیدم که به من می فرمود: همانا عالم آل محمد در صلب توست. و ای کاش او را درک می کردم که همانا او هم نام امیرمؤمنان علی علیه السلام می باشد.»

علم و دانش امام رضا علیه السلام آن چنان برجسته بود که دانشمندان متعصبی از اهل سنت همچون ابن حجر عسقلانی و سمعانی، زبان به تحسین گشوده و می گویند: «وكان الرضا من اهل العلم والفضل مع شرف النسب؛ (۶) حضرت رضا علیه السلام اهل دانش و فضیلت بود و از نسب شریفی برخوردار بود.»

آگاه به اسرار

یکی از مصادیق بارز علم ائمه علیهم السلام آگاهی آنان از حوادث و رخدادهایی است که در مکانهای دیگر و یا در زمانهای بعد اتفاق خواهد افتاد، که اگرچه باور آنها برای توده مردم کمی مشکل است؛ ولی نسبت به ائمه علیهم السلام همچون قطره‌ای از اقیانوس بی کران به شمار می رود. در ادامه به نمونه‌ای از آنها اشاره می کنیم:

از وشاء کوفی نقل شده که تعدادی از مسائل مشکل را در طوماری نوشتم تا به نزد علی بن موسی علیهما السلام ببرم و جواب آنها را از ایشان سؤال کنم. صبح زود به در خانه امام علیه السلام رفتم، ولی به خاطر ازدحام جمعیت، نتوانستم به خدمت آن حضرت شرفیاب شوم.

در این هنگام یکی از خادمین امام سراغ مرا می گرفت و می گفت: حسن بن علی وشاء پسر دختر الیاس بغدادی چه کسی است؟ نزدیک رفتم و گفتم: من هستم. او مکتوبی به من داد و گفت: این جواب مسائلی است که همراه توست. از این اتفاق متحیر شدم و به امامت آن حضرت یقین پیدا کردم و مذهب «وقف» (۷) را رها کردم. (۸)

عالم به دیگر زبانها

امام رضا علیه السلام نسبت به زبانهای گوناگون آگاهی داشت و با افراد دیگر کشورها با زبان مادری آنها سخن می گفت؛ بدون اینکه آن زبان را از کسی آموخته باشد.

هروی (۹) می گوید: «كان الرضا عليه السلام يكلم الناس بلغاتهم وكان والله افصح الناس واعلمهم بكل لسان ولغة؛ امام رضا علیه السلام با مردم با زبانهای خودشان سخن می گفت و به خدا قسم او فصیح ترین مردم و آگاه ترین آنان به هر زبان و لغتی بود.»

سپس گوید: روزی به ایشان عرض کردم: «انی لاعجب من معرفتك بهذه اللغات علی اختلافها؛ من در شگفتم که چگونه به تمام این لغات با اختلافات آنها آشنایی دارید.» امام علیه السلام فرمودند: «يا ابا الصلت! انا حجة الله علی خلقه وما كان الله ليتخذ حجة علی قوم وهو لا يعرف لغاتهم؛ ای ابا صلت! من حجت خدا بر خلق او هستم و خداوند کسی را که به زبان مردم آشنایی نداشته باشد، بر آنها حجت قرار نمی دهد.» (۱۰)

علم به زبان حیوانات

یکی از یاران امام رضا علیه السلام نقل می کند: «كنت مع ابي الحسن الرضا عليه السلام في حائط له اذ جاء عصفور فوقع بين يديه واخذ يصيح ويكثر الصياح ويضطرب؛ روزی با امام رضا علیه السلام در باغ ایشان بودیم که گنجشکی آمد و مقابل امام افتاد و فریاد می زد و مضطرب بود.» و در این هنگام امام علیه السلام به من فرمود: «يا فلان اتدري ما تقول هذا العصفور؛ فلانی! آیا می دانی که این گنجشک چه می گوید؟» عرض کردم: «الله ورسوله وابن رسوله اعلم؛ خدا و رسول او و فرزند رسولش عالم ترند.» ایشان فرمودند: «انها تقول: ان حية تريد اكل فراخي في البيت؛ او می گوید: ماری درون خانه است که می خواهد تخمهای مرا

بخورد.»

امام علیه السلام امر فرمودند تا بروم و آن مار را بکشم، من هم امر امام را امتثال کردم و به خانه رفتم و مار را کشتم. (۱۱)

الگوی عبودیت و بندگی

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که در فضائل سرآمد آفرینش بود، در عبودیت و بندگی خدا از همگان پیشی گرفته بود، چه اینکه راز و رمز رسیدن به مقامات بلند الهی و کسب فضائل، در این امر نهفته است. حال با ذکر نمونه‌هایی از عبادات آن امام علیه السلام، می‌کوشیم تا سیره عملی ایشان را چراغ راه خویش قرار دهیم.

همنشین قرآن

ابراهیم بن عباس می‌گوید: «وکان المامون یمتحنه بالسؤال عن کل شیء فیجیب فیه وکان کلامه کله و جوابه و تمثله انتزاعات من القرآن؛ مامون امام علیه السلام را با سؤال از هر چیزی مورد امتحان قرار می‌داد و امام علیه السلام پاسخ می‌گفتند و سخن امام و جوابهای ایشان و مثالهایی که بیان می‌فرمودند، همه برگرفته از قرآن بود.»
او در ادامه می‌گوید: «وکان یختمه فی کل ثلاث و یقول: لو اردت ان اختمه فی اقرب من ثلاثة لختمت و لکنی ما مررت بآیه قط الا فکرت فیها و فی ای شیء انزلت و فی ای وقت، فلذلک صرت اختم فی ثلاثة ایام؛ ایشان در هر سه روز یک بار قرآن را ختم می‌کردند و می‌فرمودند: اگر بخوادم می‌توانم در کمتر از سه روز هم قرآن را ختم کنم؛ ولی هرگز آیه‌ای را نمی‌خوانم، مگر اینکه در آن آیه تفکر می‌کنم و اینکه [آن آیه] در مورد چه چیزی و در چه زمانی نازل شده است. و همین امر سبب شده است که در سه روز قرآن را ختم کنم.» (۱۲)

سجده‌های طولانی

یکی از کنیزان امام رضا علیه السلام می‌گوید: با تعدادی از کنیزان کوفه خریداری شده و به قصر مامون منتقل شدیم، در آنجا گویی در بهشت بودیم و از خوراکیها و آشامیدنیهای خوب بهره‌مند بودیم. پس از آن، مامون مرا به امام رضا علیه السلام بخشید، هنگامی که به خانه امام علیه السلام رفتم، همه آن نعمتهای مادی را که در خانه مامون داشتم از دست دادم. از آن پس، هر شب برای نماز شب بیدار می‌شدیم... تا اینکه امام مرا به عبدالله بن عباس بخشید.
وقتی به خانه او وارد شدم، گویی به بهشت جدید داخل شده‌ام.
راوی می‌گوید: از او درباره امام هشتم سؤال کردیم، او گفت: «کان اذا صلی الغداء - وکان یصلیها فی اول وقتها - ثم یسجد فلا یرفع راسه الی ان ترفع الشمس؛ (۱۳) امام علیه السلام وقتی نماز صبح را می‌خواندند - ایشان همیشه نماز صبح را اول وقت می‌خواندند - به سجده می‌رفتند و تا طلوع خورشید سر از سجده بر نمی‌داشتند.»

انس با نماز

اباصلت می‌گوید: به «سرخس» و خانه‌ای که امام رضا علیه السلام در آن محبوس شده بود رفتم و از دربان اجازه خواستم تا نزد امام بروم. گفت: نمی‌توانی نزد او بروی. گفتم: چرا نمی‌توانم؟ او گفت: «لانه ربما صلی فی یومه ولیله الف رکعة وانما ینتقل من صلاته ساعة فی صدر النهار و قبل الزوال و عند اضطرار الشمس، فهو فی هذه الاوقات قاعد فی مصلاه ویناجی ربه؛ به خاطر اینکه امام در روز و شب هزار رکعت نماز می‌خواند و فقط یک ساعت در ابتدای روز و یک ساعت قبل از ظهر و ساعتی نیز به هنگام غروب خورشید نماز می‌خواند. او در این اوقات در سجده گاهش نشسته است و با پروردگار خویش مناجات می‌کند.»
اباصلت می‌گوید: از او خواستم که در این اوقات برایم اجازه ورود بگیرد و او نیز چنین کرد و بر امام علیه السلام وارد شدم، در حالی که در تفکر بود.» (۱۴)

بی رغبتی نسبت به دنیا

امام علی بن موسی الرضا علیهما السلام که با توجه به عزیمت به خراسان و عهده‌داری مقام ولایت عهدی می‌توانست از تمام امکانات مادی و رفاه دنیوی برخوردار باشد، ذره‌ای حب دنیا و دلبستگی به آن را در حریم نفس خود وارد نمی‌ساخت؛ چنان که از محمدبن عباد نقل شده که: «کان جلوس الرضا علیه السلام علی حصیر فی الصیف وعلی مسح فی الشتاء» (۱۵) امام رضا علیه السلام در تابستان بر روی حصیر و در زمستان بر روی زیراندازی زبر و خشن می‌نشست. همچنین نقل شده که روزی سفیان ثوری امام رضا علیه السلام را با لباسی فاخر مشاهده نمود و گفت: «یا ابن رسول الله لو لبست ثوبا ادنی من هذا؛ ای فرزند رسول خدا صلی الله علیه و آله! ای کاش لباسی پایین‌تر از این می‌پوشیدید.» امام علیه السلام فرمودند: «هات یدک فاخذ بیده وادخل کمه فاذا تحت ذلک مسح فقال: یا سفیان! الخز للخلق والمسح للحق» (۱۶) دستت را بیاور، و سپس دست او را گرفت و در آستین خود فرو برد در حالی که در زیر آن لباس فاخر، لباس زبر و خشن بود، سپس فرمود: ای سفیان! لباس فاخر برای خلق است ولی لباس زبر و خشن برای حق.»

تواضع و فروتنی

امام رضا علیه السلام با تمام آن فضائل و مقاماتی که داشتند، در نهایت تواضع و فروتنی با مردم معاشرت می‌کردند و از آنجا که ایشان قسمتی از عمر شریف خویش را در مقام ولایت عهدی به سر می‌بردند، این سیره عملی الگوی بسیار مطلوبی برای شیعیان، به ویژه عوامل حکومتی است. امیدواریم بتوانیم با تاسی به آن امام علیه السلام خود را از هرگونه فخر فروشی و تکبر رها کرده و مصداق واقعی «اذلة علی المؤمنین واعزة علی الکافرین» (۱۷) گردیم. در ذیل داستانی را که حاکی از نهایت تواضع آن حضرت است بیان می‌کنیم.

روزی امام علیه السلام داخل حمام در گوشه‌ای نشسته بودند. مردی وارد شد و با بی‌احترامی به ایشان گفت: بر سر من آب بریز، ایشان نیز در نهایت فروتنی بر سر او آب می‌ریخت. ناگهان شخصی که امام را می‌شناخت وارد شد و بر سر آن مرد فریاد زد و گفت: «هلاکت واهلکت، اتستخدم ابن بنت رسول الله صلی الله علیه و آله و امام المسلمین؛ هلاک شدی و هلاک کردی، (کنایه از اینکه این کار تو باعث هلاک ما نیز خواهد شد). آیا فرزند دختر رسول خدا و امام مسلمانان را به خدمت می‌گیری؟» آن مرد که تازه امام علیه السلام را شناخته بود، خود را روی پاهای آن حضرت انداخت و پاهای ایشان را بوسه می‌زد و عرض می‌کرد: «هلا عصبتی اذ امرتک؛ چرا هنگامی که به شما امر کردم، سرپیچی نکردید؟» امام علیه السلام فرمودند: «انها مثوبه وماردت ان اعصبتک فیما اثناب علیه؛ این عمل ثواب دارد، و نخواستم در عملی که به خاطر آن ثواب داده می‌شوم، از تو سرپیچی کنم.» (۱۸)

بخشهای کریمانه

یعقوب بن اسحاق نوبختی می‌گوید: روزی مردی به نزد علی بن موسی علیهما السلام آمد و گفت: «اعطني علی قدر مروتک؛ به من به اندازه مردانگی‌ات مالی عطا کن.» امام علیه السلام فرمودند: «لا یسعی ذلک؛ به این اندازه نمی‌توانم.» آن مرد گفت: «علی قدر مروتی؛ پس به اندازه مروت خودم عطا کن.» امام علیه السلام فرمود: «به این مقدار می‌پذیرم، پس به غلام خود فرمود: به او دوپست دینار عطا کن.» (۱۹)

همچنین یسع بن حمزه می‌گوید: مردی به خدمت علی بن موسی الرضا علیهما السلام آمد و گفت: سلام بر تو ای فرزند رسول خدا! من از محبین شما و پدرانان هستم و از سفر حج‌باز می‌گردم، پول و زاد و توشه‌ام کمتر از آن است که مرا به مقصد برساند، اگر صلاح می‌دانید به من کمک کنید تا به شهر و دیارم برگردم. خداوند به من نعمت و امکاناتی داده که اگر برگردم، آنچه را که به من عطا کرده‌اید، از جانب شما صدقه خواهم داد و نیاز نیست که به من صدقه بدهید.

در این هنگام، امام علیه السلام وارد خانه شد و مدتی بعد برگشت و دست خود را به طوری که دیده نشود از درب خانه بیرون آورد و به آن شخص فرمود: این دوست دینار را بگیر و از آن استفاده کن و نیازی نیست که آن را از جانب من صدقه بدهی. برو، من تو را نمی‌بینم و تو هم مرا نمی‌بینی.

بعد از آن ماجرا، وقتی آن حضرت از خانه خارج شد، از ایشان سؤال شد که چرا به این صورت به او کمک کردید؟ (چهره خود را از او مخفی کردید). آن حضرت فرمودند: «مخافة ان اری ذل السؤال فی وجهه لقضاء حاجته. اما سمعت حدیث رسول الله صلی الله علیه و آله: المستتر بالحسنة تعدل سبعین حجة والمذبح بالسيئة مخذول والمستتر بها مغفور» (۲۰) از ترس اینکه مبادا خواری درخواست کمک برای رفع حوائجش را در چهره او مشاهده کنم. آیا این حدیث را از رسول خدا صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای که: کسی که کار نیکی را در خفاء انجام دهد، ثواب هفتاد حج برای اوست، و کسی که معصیت و گناهی را آشکارا انجام دهد، خوار و ذلیل می‌شود، و کسی که معصیت و گناه [خود] را از دیگران مخفی کند، بخشیده می‌شود.»

شاهدان اعمال

مناسب است نوشتار خود را با روایتی به پایان رسانیم که بیانگر شاهد بودن ائمه علیهم السلام نسبت به اعمال و رفتار ما است و اینکه اعمال ما هر صبح و شام بر آنان عرضه می‌شود.

موسی بن سیار می‌گوید: با امام رضا علیه السلام در مکانی مشرف بر باغهای طوس بودیم، صدایی را شنیدیم و به دنبال صدا رفتیم. جنازه‌ای را دیدیم که تشیع می‌شد. به همراه آنها حرکت کردیم، سپس امام علیه السلام رو به من کردند و فرمودند: «یا موسی بن سیار من تشیع جنازة ولی من اولیاءنا خرج من ذنوبه کیوم ولدته امه لا ذنب علیه؛ ای موسی بن سیار! کسی که جنازه دوستی از دوستان ما را تشیع کند، او از گناهانش رهایی می‌یابد و مانند روزی که از مادر متولد شده هیچ گناهی برایش نخواهد بود.» هنگامی که جنازه به کناره قبر رسید، رو به مردم کرد و آنان را به کناری دعوت کرد، دست بر سینه آن جنازه گذاشت و سپس فرمود: «ای فلانی، پسر فلانی! بهشت بر تو بشارت باد، که بعد از این ساعت بر تو ترسی نیست.» به امام عرض کردم: «جعلت فداک هل تعرف الرجل؟ انها بقعة لم تطاها قبل یومک هذا؛ فدایت شوم، آیا این مرد را می‌شناسی؟ به خدا قسم این سرزمینی است که قبل از امروز بر آن قدم نهاده‌اید.»

امام علیه السلام فرمودند: «یا موسی اما علمت انا معاشر الائمة تعرض علينا اعمال شیعتنا صباحا ومساء، فما کان من التقصیر فی اعمالهم سالنا الله تعالی الصفح لصاحبه وما کان من العلو سالنا الله الشکر لصاحبه؛ ای موسی! آیا نمی‌دانی که اعمال شیعیان ما هر صبح و شام بر ما ائمه عرضه می‌شود. اگر در اعمال آنها تقصیر و کوتاهی باشد، از خدای متعال برای صاحبش طلب بخشش می‌کنیم و اگر در اعمال آنها علو و ارتقاء باشد، از خداوند برای صاحبانش طلب شکر (و پاداش) می‌نمائیم.» (۲۱) امید است اعمالی انجام دهیم که وقتی بر امام عصر علیه السلام عرضه می‌گردد، سبب خوشحالی آن حضرت شود و نامه اعمالمان به رضایت ایشان مهیور گردد.

امام رضا (علیه السلام) و تشیع ایران

نویسنده: رسول جعفریان

منبع: سایت اندیشه قم

پس از آنکه مأمون بر برادرش امین، پیروز شد، در حقیقت، حکومت عباسیان را که در اصل تکیه بر خراسانیان داشت، بیشتر از پیش، خراسانی کرد. حکومت امین، تکیه بر عناصر عربی و خاندان عباسیان داشت، اما حکومت مأمون از این دو جهت، ضعیف بود. لذا وی سعی کرد تا پایگاه دیگری بدست آورد. برای ایجاد این پایگاه، می‌توانست حمایت مردم را که علاقه

به علویان داشتند، جذب نموده از آن ابزاری برای سرکوبی قیامهایی بسازد که بنام علویان صورت می‌گرفت. ابن خلدون فراوانی شیعیان را سبب چنین دعوتی از سوی مأمون برای ولایتعهدی امام رضا _ علیه السلام _ می‌داند. [۱] در نظر عامه مردم آمدن امام و پذیرش دعوت مأمون برای گرفتن خلافت و یا ولایتعهدی، مهر تأییدی برای مأمون بود، این یکی از اهداف مهم این اقدام بود.

امام ابتدا دعوت مأمون را نپذیرفت. بدنبال آن اصرارهای مأمون به تهدید تبدیل شد و بالاخره پس از تهدیدهای فراوان [۲] امام مجبور شد تا به مرو بیاید و ولایتعهدی را بپذیرد. امام این ولایتعهدی را تحت شرایطی قبول کرده؛ مهمترین شرط آن بود که مسئولیتی در قبال کارها نداشته باشد. از جمله امام فرمود: انی داخل فی ولايه العهد علی ان لا آمر و لا نهی و لا افاقی و لا افضی و لا اولی و لا اعزل و لا غیر شیئا مما هو قائم و تعین من ذلک کله. [۳] من ولایتعهدی را می‌پذیرم به شرط آنکه هیچ امر و نهی نکرده و فتوا و قضاوتی ننمایم. همچنین نقشی در عزل و نصب و تغییر وضعی که حاکم است، نخواهم داشت و از همه اینها معاف خواهم بود. همین موضع امام سبب شد تا شورشهای علوی، همچنان برپا باشد و لذا به قول برخی این ولایتعهدی نیز در فروکش کردن شورشهای علوی سودی نبخشید. [۴]

مأمون برای اینکه امام در مسیر خود به شهرهای شیعی برخوردار نکند، دستور داده بود تا او از بصره به طرف اهواز، از آنجا به فارس و بعد به خراسان آورده شود. رجاء بن ابی الضحاک، چنین دستور یافته بوده امام را جز از این طریق، از راه کوفه نیاورد. [۵] در بعضی از مصادر آمده است که امام از طریق قم، آورده شده است. [۶] اما این مطلب صحیح نیست چرا که در کتاب عیون اخبار الرضا، تصریح شده که مأمون به رجاء نوشته بود لا تأخذ علی طریق الکوفه و قم [۷] راه کوفه و قم را در پیش مگیر.

در مسیری که امام به مرو آورده شد ارتباط امام با کسانی که از دوستان اهل بیت _ علیه السلام _ بودند برقرار گردید. در نیشابور یکی از پرجمعیت‌ترین اجتماعات برای استقبال از امام برپا شد. در میان استقبال کنندگان گروهی از علمای اهل سنت همچون ابی زرعه رازی از آن حضرت خواستند تا حدیثی برای آنها نقل کند. در منابع الموده نقل شده که امام چند روز در نیشابور ماند. پس از آن، هنگامی که خواست به مرو شاهجان برود، ابو زرعه رازی، محمد بن اسلم طوسی و شمار کثیری از طلاب آنها، سر راه امام آمدند تا او را زیارت کنند، پس از آن از او خواستند تا حدیثی از آباء گرامش، نقل کند. امام دستور داد پرده را کنار زدند. مردم در حال هجوم بودند و سروصدای زیادی، آن محیط را پر کرده بود. امام شروع به صحبت کردند و از مردم خواستند تا ساکت باشند. آنگاه از طریق آباشان و به عنوان کلامی از خداوند، برای مردم نقل کردند: کلمه لا اله الا الله حصنی فمن خل حصنی امن من عذابی کلمه لا اله الا الله، حصار محکم من است. هر کس داخل آن شد، از عذاب من ایمن خواهد بود. وقتی همه مردم، حدیث را نوشتند، امام با کمی تأمل بدانها فرمودند: این مطلب شروطی دارد و انا من شروطها [۸] پذیرش من از جمله شروط آن است. این جمله به عنوان پذیرش ولایت حضرت معنا شده است، چیزی که اساس تفکر شیعی است. از نظر شیعه پذیرش امامت و گردن نهادن به ولایت امامان پس از توحید، شرط رهائی و فلاح است.

این تلاش از آن جهت صورت گرفت که امام _ علیه السلام _، در صدد بود محبت مردم را نسبت به علویان، جهت دار کند و تشیع ناشی از دوستی اهل بیت را تبدیل به یک تشیع اعتقادی اصیل کند.

بعد از آن، وجود امام در خراسان، سبب شد تا شخصیت آن حضرت به عنوان امام شیعه برای مردم بیشتر شناخته شود. لذا هواداران شیعه هر روز بیشتر و بیشتر می‌شدند. [۹]

حیثیت علمی امام، مهمترین عامل در توسعه مذهب شیعه به حساب می‌آمد. به ویژه که مبانی فکری شیعه نیز در آن شرایط، مشخص شده بود و طبعاً مرجعیت علمی امام، توسعه فکر شیعی را دربر داشت. رجاء بن ابی الضحاک که مسئولیت آوردن امام را بر عهده داشت، در مورد حوادث طول راه نقل می‌کند که در هیچ شهری از شهرها فرود نمی‌آمدیم، مگر آنکه مردم به سراغ او می‌آمدند و از او در مورد مسائلشان، استفتاء کرده و معلم دینی‌شان را می‌پرسیدند. او نیز احادیث زیادی از طریق آباشان (تا به علی _ علیه السلام _ و پیامبر _ صلی الله علیه و آله و سلم _ برای آنها، نقل می‌کرد). [۱۰]

اگر کسی با نقل روایت از طریق ائمه _ علیه السلام _ آشنا باشد، می‌داند که تکیه آنها بر طریق ابا خود بهترین علامت برای توسعه فکر شیعی بوده است. این طریق، تنها طریقی است که در آن صرفاً با اتکای بر اهل بیت _ علیه السلام _ احداث ارائه شده و از دیگر روایان در سلسله سند حدیث استفاده نمی‌شود. [۱۱] این سند به نام سلسله الذهب بین روات حدیث مشهور است.

مأمون که خود را به مسائل علمی، علاقه‌مند نشان می‌داد، مجالسی را ترتیب داده و سعی می‌کرد تا بحث و مناظره، پیرامون امامت و نبوت با مخالفین و با حضور امام برپا کند. [۱۲] هیچ بعید نیست که هدف او، محکوم کردن امام بوده است. [۱۳] از آنجایی که مردم، اهل بیت _ علیه السلام _ رابه مثابه عالمانی می‌دانستند که بر دیگران برتری دارند و حتی در این باره به علم لدنی آنها اعتقاد داشتند، محکومیت امام در این قبیل مجالس عمومی، می‌توانست ارزش آنها را نزد مردم از بین ببرد. اتفاقاً این مجالس، توانست بهترین زمینه، برای ترسیم شخصیت واقعی امام رضا _ علیه السلام _ باشد. این جلسات مکرر به نفع امام خاتمه می‌یافت. [۱۴] او این خود، در دسری برای مأمون ایجاد کرد. عبدالسلام بن صالح هروی نقل می‌کند که به مأمون خبر رسید که علی بن موسی _ علیه السلام _ مجالس بحث کلام متعقد کرده و مردم جذب دانش او شده‌اند. مأمون به محمد بن عمرو الطوسی گفت تا مردم را از مجلس او طرد کند. وقتی امام متوجه این نکته شد، او را نفرین کرد و ضمن آن از خداوند چنین تقاضا کرد: ... واتقم لی ممن ظلمنی و استخف بی و طرد الشیعه من بای [۱۵] خدایا از کسی که به من ظلم کرده، مرا خوار نموده و شیعیان را از درب خانه من دور کرده انتقام بگیرد.

این روایت نشان می‌دهد که مردمی که به خانه آن امام رفت و شد می‌کرده‌اند در شمار شیعیان آن حضرت بوده‌اند. بنابراین حضور آن حضرت در خراسان در حقیقت، عاملی در جهت توسعه فکر شیعه بوده است. مردم در مورد مسائل مختلف کلامی از آن حضرت پرسش می‌کردند. دانسته است که از اواخر عهد منصور، کتب یونانی ترجمه شد و به تدریج عقل‌گرایی محدودی به حوزه اسلامی وارد شده بود. در این شرایط به نظر می‌رسید که شیعه نیز می‌بایست افکار خود را در ارتباط با شرایط فکری جدید، مشخص کند. ائمه شیعه بویژه کلمات امام صادق _ علیه السلام _ و امام رضا _ علیه السلام _ راهگشای این حقائق بود. در مورد رؤیت خداوند در قیامت، پرسش می‌شد که امام آن را مردود می‌دانست. [۱۶] در مورد حدیث ان

الله خلق آموخته، سوال می‌شد که امام تحریف روایت را در مورد حذف قسمتی از آن - که روشنگر معنای واقعی آن است - توضیح می‌داد. [۱۷] از امام درباره امر بین الامرین که فرموده امام صادق _ علیه السلام _ بود، سؤال می‌شد [۱۸] و جز آنها.

او در اجرای عبادات اسلامی نیز سعی کرد تا سنت پیامبر _ صلی الله علیه و آله و سلم _ را احیا کند. وقتی مأمون از او خواست تا نماز عید را بخواند، امام مطابق سنت پیامبر _ صلی الله علیه و آله و سلم _ و بدون تجملات شاهانه، خواست چنین کند. تأثیر این مسأله در میان مردم به اندازه‌ای بود که مأمون دستور داد تا او را از نیمه راه برگردانند. [۱۹] گویا بعد از همین واقعه بود که سختگیرها شروع شد. مأمون کوشید تا روابط امام را با شیعیان قطع کرده و به طرق مختلف کنترل کند. در نهایت مجبور شد تا برای حذف محور شیعه، امام را به شهادت برساند. [۲۰] اما طبیعی قضیه این بود که در همان دو سال حضور امام در خراسان سبب گسترش تشیع در خراسان و نواحی اطراف آن شده بود.

مجموعه نامه‌های امام به افراد مختلف در توضیح مبانی شیعه به راحتی، گستردگی آن را نشان می‌دهد. نامه‌هایی از قبیل تبیین جایگاه اهل بیت _ علیه السلام _ در کتاب و سنت. [۲۱] برخی از مسائل کلامی [۲۲] و نیز مسائل اختلافی میان شیعه و سنی مانند مسأله ایمان ابوطالب، [۲۳] توضیح مصداق شیعه، [۲۴] توضیح مصداق صحابی [۲۵] و معنای اولی الامر [۲۶] و جز آن. این پاسخها آموزه‌هایی بود که برای شیعیان به عنوان دیدگاه قطعی پذیرفته می‌شد. گزارشی هم حکایت از آن دارد که امام اموال خود را در روز عرفه میان مردم قسمت کرد و در برابر اعتراض فضل بن سهل که آن را زیان خوانده بود. امام آن را غنیمت دانست. [۲۷]

یکی از شیعیان خالص امام که در زمان حضور امام در مرو به خدمت ایشان رسید، دعیل خزاعی بود.

دانسته است که طایفه خزاعیان از طوایف شیعی عرب به شمار می‌روند و دعیل در این زمان شاعر برجسته عرب، خزاعی و شیعی شناخته می‌شد. زمانی که دعیل به خراسان آمد، قصیده تائیه خود را سروده و گفته بود که نباید کسی پیش از امام رضا _ علیه السلام _ آن را بشنود. [۲۸] این قصیده تاریخ شیعه را در این دوره منعکس می‌کند، تاریخی که همراه با درد و رنج و قتل و آزار است. دعیل امیدوار است که امامت در اختیار اهل بیت قرار گیرد:

خروج امام لا محالة خارج یقوم علی اسم الله و البرکات

یمیز فینا کل حق و باطل و یجزی علی النعماء و النعمات

امام از این شعر به شدت متأثر شد و یک صد دینار از دینارهایی که به اسم مبارک امام ضرب شده بود، به همراه جبه‌ای به وی داد. [۲۹] عجیب آن که در راه دزدان قافله‌ای را که دعیل در آن بود، مورد حمله قرار دادند و تنها پس از آن که دعیل را شناخته و او قصیده خود را برای آنها خواند، وسایل اهل قافله را پس دادند. مردمان قم، از وی خواستند تا جبه را به قیمت هزار دینار بفروشد اما نپذیرفت. پس از خروج از قم، جوانان عرب آن را از وی گرفتند. وی به شهر برگشت و تنها رضایت داد تا بخشی از جبه را به وی داده و هزار دینار نیز بگیرد. [۳۰] به نظر آقای اشتر وی به احتمال در قم مانده تا زمانی که خبر درگذشت امام را شنیده است. مأمون از روی خباثی که داشت امام را در نزدیکی قبر پدرش رشید در طوس دفن کرد. این امر آشوبی در وجود دعیل و شیعیان برانگیخت. در اشعار بعدی دعیل حملات صریحی به عباسیان است. وی بویژه به همین ماجرا اشاره کرد:

أری أمیة معذورین ان قتلوا و لا أری لبنی العباس من عذر

... قبران فی طوس: خیر الخلق کلهم و قبر شرمهم هذا من العبر [۳۱]

زمانی که مأمون در سال ۲۱۰ فدک را به طالبیان بازگرداند، دعیل در شعری چنین سرود:

أصبح وجه الزمان قد ضحکا برد مأمون هاشم فدکا [۳۲]

دعیل با همه ارتباطی که با امیران و درباریان دوره مأمون و معتصم داشت، هیچگاه از تشیع دست نکشید و خود می‌گفت که پنجاه سال است که چوبه دار خود را همراه می‌برد اما کسی او را بر دار نیاویخته است. اشعار وی در ستایش اهل بیت بسیار فراوان است:

بأبی و أمی خمسة أجهم لله، لا لعطیة أعطاهما

بأبی النبی محمد و وصیه الطیبان و بنته و ابناها [۳۳]

و در آخرین شعری که پیش از وفاتش سرود گفت:

أعد لله یوم یلقاه دعیل: أن لا اله الا الله

... الله مولاة و النبی، و من بعدهما فالوصی مولاة [۳۴]

به هر روی در بحث تاریخ تشیع در ایران یکی از نکات غیر قابل انکار آمدن امام رضا _ علیه السلام _، به ایران است. توجه به حفظ آثار بر جای مانده از مسیر امام در شهرها و مناطقی که به نحوی محل استقرار امام بوده، نشان از علاقه ویژه شیعی در میان مردم است، هر چند ممکن است درباره برخی از این مکانها و ارتباط آنها با امام رضا _ علیه السلام _ خبر درستی در دست نداشته باشیم. به عنوان نمونه، مسجد امام رضا در اهواز [۳۵] یکی از قدیمیترین نقاطی است که در ایران به نام امام رضا _ علیه السلام _ وجود دارد. جدای از ابودلف، یاقوت هم از پل شوشتر در اهواز و مسجدی که به نام امام رضا _ علیه السلام _ روپروی آن بوده یاد کرده است. [۳۶] دو نقطه منسوب به امام رضا _ علیه السلام _ در شهر شوشتر است یکی از آنها کمی دورتر از پل شاه علی و لشکر [۳۷] و دیگری در شرق شوشتر نزدیک رودخانه شطیط. [۳۸] بر این بنای دوم تاریخی از سال ۱۰۹۴ دیده می‌شود.

قدمگاه دیگری هم در شرق شهر دزفول موجود است. [۳۹] همه اینها به نام امام رضا _ علیه السلام _ دیمی قرار دارد که این دیمی نامی برگرفته از منطقه است. [۴۰] دو بقعه دیگر، یکی در دزفول و دیگری در شوشتر با نام شاخراسون وجود دارد. دو بقعه دیگر در شوشتر با نامهای امام ضامن در حوالی کنارستان و بقعه امام رضا در حوالی بلوک عقیقی وجود دارد. [۴۱] محلی هم به عنوان قدمگاه امام رضا در جنوب آبادی کهنک [۴۲] در حوالی شوشتر وجود دارد.

در شهر ارجان که در قدیم شهر آبادی بوده و اکنون در یک فرسخی آن بهبهان با قدمت سیصد ساله وجود دارد، محلی با نام قدمگاه یا مسجد امام رضا وجود دارد که گفته شده حضرت در حرکت خود به خراسان در اینجا نماز خوانده‌اند. [۴۳] مسجد قدمگاه امام رضا در ابرقو، مشهور به مسجد بیرون هم از اماکنی است که شناخته شده و آثاری از آن برجای مانده است. [۴۴]

در شهر یزد هم چندین قدمگاه وجود دارد. از جمله آنها قدمگاه خرائق (مشهدک) است. خرائق در شصت کیلومتری شهر یزد قرار دارد. تاریخ این قدمگاه بر اساس کتیبه موجود در آن مکان به قرن ششم هجری باز می‌گردد. در این کتیبه آمده است:

لا اله الا الله، محمد رسول الله، امیر المؤمنین به تاریخ ست و تسعین مائه علی بن موسیت الرضا اینجا رسیده است و در این مشهد فرود آمد و مقام کرد و به تاریخ سنه اثنی و تسعین و خمسمانه خراب بود و از جهد بوبکر بن علی ابی نصر فرمودند و به دست ضعیف پرگناه یوسف بن علی بن محمد بنا واکرده شد خدا یا بر آن کس رحمت کن کی یک بار قل هو الله به اخلاص در کار آنک فرمود و آنک کرد و آنک خواند کند کتبه یوسف بن علی بن محمد فی شهر ربیع الاول سنه خمس و تسعین و خمسمانه. [۴۵]

به یقین در آن حوالی شیعیانی زندگی می‌کرده‌اند که این بقعه را سرپا نگاه داشته‌اند. اثر تاریخی دیگر مربوط به آثار سفر امام رضا _ علیه السلام _ قدمگاه ده شیر در فراشاه است. این قدمگاه در کنار جاده نفت به ده شیر و در مرکز فراشاه قرار دارد. کتیبه‌ای که در محراب بنای آن وجود دارد حکایت از آن می‌کند که گرشاسب بن علی از امرای کاکویه دیلمی در سال ۵۱۲ آن مکان را ساخته است. بنای مزبور در همان عصر به نام مسجد مشهد علی بن موسی الرضا شهرت داشته است.

کتیبه برجای مانده چنین است:

حاشیه اول: بسم الله الرحمن الرحيم ذلك الذي يبشر الله عباده ... (شوری ۲۳)

حاشیه دوم: بسم الله الرحمن الرحيم و نام دوازده امام.

متن: آیه تطهیر

خط دوم: لا اله الا الله محمد رسول الله (در زیر آن علی ولی الله با خط جدیدتر به آن الحاق شده است)

خط سوم: بسم الله الرحمن الرحيم قد افلح المؤمنون...

خط چهارم: بسم الله الرحمن قل هو الله احد...

امر بعمار هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا _ علیه السلام _، العبد المذنب الفقير الى رحمة الله تعالى كرشاسب بن علی بن فرامز ابن علاء الدوله تقبل الله منه فی شهر سنه اثنی عشره و خمس مائه. [۴۶]

در محله دارالشفای یزد، مسجدی با نام مسجد فرط یا پتک وجود دارد که بسیار کهن و قدیم است. داستان بنای این مسجد به زمان خروج ابومسلم خراسانی برمی‌گردد. گفته شده است که امام رضا _ علیه السلام _ چون در سفر خراسان به یزد آمد در این مسجد نماز گزارد. اکنون نیز یکی از حجرات مسجد به نام صوعه امام رضا شناخته می‌شود. این مسجد در سال ۱۰۸۷ بازسازی شده است. سنگی در صومعه وجود دارد با این عبارت: وقف کرد بر صومعه متبرکه امام علی موسی الرضا میرک شربت دار فی تاریخ سنه ۹۳۷. [۴۷]

دو سنگ نبشته یکی با تاریخ ۵۱۶ در موزه آستان قدس مشهد و دیگری با تاریخ ۵۴۷ در موزه فریر گالری واشنگتن مربوط به مسجد مشهد امام رضا موجود است که هر دو نشانی است از قدمگاههای یزد و دیگر حضر تشیع در این دیار. متن هر دو سنگ را آقای افشار چاپ کرده‌اند.

عبارات سنگ مورخ ۵۱۶ چنین است:

حاشیه اول: بسم الله الرحمن الرحيم و نام دوازده امام.

حاشیه دوم: بسم الله الرحمن الرحيم و آیه انما و لیکم الله

حاشیه سوم: امر بعمار هذا المشهد الرضوی علی بن موسی الرضا _ علیه السلام _ المذنب الفقير الى رحمة الله ابوالقاسم احمد بن علی بن احمد العلوی الحسینی تقبل الله منه.

پیشانی: الله اکبر

متن: هذا مقام الرضا علیه السلام اقبل علی صلوتک و لا تکن من الغافلین شعبان سنه سته عشر و خمس

زیر: مائه. عمل عبدالله بن احمد مره. [۴۸]

سنگ نبشته دوم:

حاشیه اول: آیه ۱۷ و ۱۸ آل عمران

حاشیه دوم و سوم: بسم الله الرحمن الرحيم و نام چهارده معصوم

پیشانی: آیه تطهیر

متن: سوره اخلاص و این جمله: امر بعمار هذا المسجد المعروف بمشهد علی بن موسی الرضا علی السلام العبد المذنب الى رحمة الله تعالى جنید بن عمار برالفاد (نقطه فاء مشخص نیست).

زیر سنگ: فی سنه سبع و اربعین و خمس مائه. عمل احمد بن محمد بن احمد اسک. [۴۹] مسجد دیگری با نام مسجد قدمگاه در شهر یزد در مرحله مالیر خارج حصار وجود دارد. [۵۰]

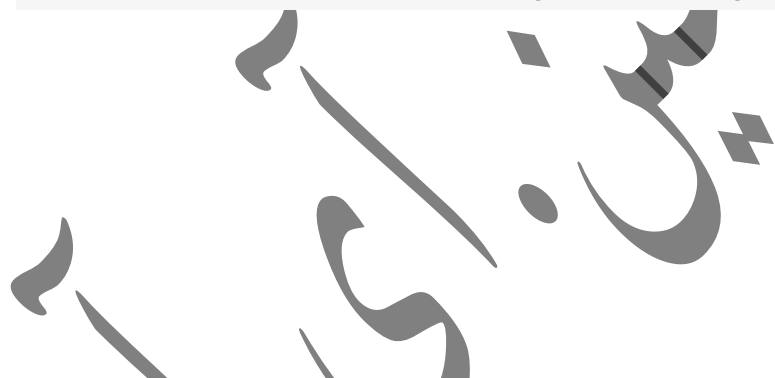
در روستای بافران در پنج کیلومتری نائین درختی وجود دارد که از آن با عنوان مردم آن را موم رضا می‌نامند و چنین شهرت دارد که امام رضا _ علیه السلام _ زیر این درخت غذا

تناول فرموده‌اند. مردم هم در روز عاشورا و بیست و یکم رمضان در آنجا جمع می‌شوند. گفته شده که شاه عباس هم در آنجا بنایی ساخته بوده است. [۵۱] در خود نائین هم قدمگاه مسجد قدیمان وجود دارد گفته شده که حضرت در این مسجد نماز خوانده است. ایضا در نائین حمام و مسجد امام رضا وجود دارد که گفته شده حضرت در آنجا استحمام نموده و در مسجد نماز خوانده است. این دو در محله گودالو در نائین قرار دارند. در پشت مسجد کلوان هم قدمگاهی وجود دارد که منسوب به امام رضاست. [۵۲]

رافعی نوشته است که قد اشهر اجتناب علی بن موسی الرضا به قزوین و یقال انه کان مستخفیا فی دار داوود بن غازی. [۵۳] گویا کسی در این نکته تردید ندارد که مسیر امام در سفر به خراسان از قزوین نبوده است. نیز گزارش شده است که امام رضا _ علیه السلام _ از نظنز گذشته و محلی که اکنون به نام قدمگاه علی _ علیه السلام _ شهرت دارد مربوط به توقف امام رضا _ علیه السلام _ در این شهر است. [۵۴] همچنین گزارش شده است که امام رضا _ علیه السلام _ از دامغان گذشته و در محلی با نام آهوان، چند آهو خدمت آن حضرت رسیدند. [۵۵]

ورود امام رضا _ علیه السلام _ به نیشابور در منابع فراوانی آمده است. شیخ صدوق از ورود آن حضرت به محله فرد در نیشابور یاد کرده و نوشته است که تا کنون (نیمه دوم قرن چهارم) در آن محل حمامی بنا شده که به حمام رضا مشهور است. [۵۶] همچنین در بیست و شش کیلومتری نیشابور قدمگاه معروف منسوب به امام رضا _ علیه السلام _ موجود است و به این نام شهرت دارد. جایی هم با نام عین الرضا در محلی با نام حمراء [۵۷] شناخته شده بوده است. از جایی نیز با نام پسند، که محل اقامت امام بوده و ایشان از آن راضی بوده و به همین دلیل از آن با عنوان پسندیده یاد شده نام برده شده است. [۵۸]

در میان اصحاب امام رضا _ علیه السلام _ کسانی هستند که حتی اگر عرب نیز بوده‌اند، در شهرهای ایرانی زندگی می‌کرده و نامی ایرانی یافته‌اند. چند نفری که به همدانی شهرت دارند ندانستیم که همدانی هستند یا همدانی. بنابراین یادی از آنها نکردیم از رازیها و قمی‌ها و غیر شهرهای ایران هم یاد نکرده‌ایم. کسانی که لقب آنها منسوب به شهرهای ایرانی است عبارتند از: ابراهیم بن ابی محمد خراسانی (مسند الرضا _ علیه السلام _ ۵۱۱/۲) ابوسعید الخراسانی (مسند ۵۱۴/۲) محمد بن عبدالله الخراسانی (مسند ۵۴۸/۲) سلیمان بن حفص مروزی (مسند ۵۳۳/۲) سلیمان بن صالح مروزی (مسند ۵۳۴/۲) سهل بن قاسم نوشجانی (مسند ۵۳۴/۲) ابوالقاسم الفارسی (مسند ۵۱۵/۲) فتح بن یزید الجرجانی (مسند ۵۴۲/۲) فضاله بن ایوب ازدی سکن اهواز (۵۴۳/۲) محمد بن اسحاق طالقانی (۵۴۵/۲) محمد بن ابی یعقوب بلخی (مسند ۵۴۵/۲) محمد بن زید طبری (اصله کوفی) (مسند ۵۴۷/۲) نعیم بن صالح طبری (مسند ۵۵۳/۲) ابوسعید النیسابوری (مسند ۵۱۵/۲) حمزه بن جعفر الارجانی (مسند ۵۱۵/۲) ابو حنیف موی الرضا (مسند ۵۱۴/۲).



شناخت مختصری از زندگانی امام رضا (ع)

نویسنده: مهدی پیشوایی

حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام - در روز یازدهم ذی‌قعدة سال ۱۴۸ هجری دیده به جهان گشود (۱). مادر او بانویی با فضیلت بنام «نُگم» بود که پس از تولد حضرت، از طرف امام کاظم علیه السلام - «طاهره» نام گرفت (۲).

کنیه او «ابوالحسن» و لقبش «رضا» است. او پس از شهادت پدر بزرگوارش در زندان بغداد (در سال ۱۸۳ هجری) در سن ۳۵ سالگی عهده‌دار مقام امامت و رهبری امت گردید.

خلفای معاصر حضرت

مدت امامت آن حضرت بیست سال بود که ده سال آن معاصر با خلافت «هارون الرشید»، پنج سال معاصر با خلافت «محمد امین»، و پنج سال آخر نیز معاصر با خلافت «عبدالله المأمون» بود.

امام تا آغاز خلافت مأمون در زادگاه خود، شهر مقدس مدینه، اقامت داشت، ولی مأمون پس از رسیدن به حکومت، حضرت را به خراسان دعوت کرد و سرانجام حضرت در ماه صفر سال ۲۰۳ هجری قمری (در سن ۵۵ سالگی) به شهادت رسید و در همان سرزمین به خاک سپرده شد (۳).

امام در عصر هارون

از سال ۱۸۳ هجری که پیشوای هفتم حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام - در زندان بغداد به دستور هارون مسموم شد و از دنیا رفت، امامت پیشوای هشتم به مدت ده سال در دوران حکومت وی سپری گردید/

این مدت، در آن عصر اختناق و استبداد و خودکامگی هارون، دوران آزادی نسبی و فعالیت فرهنگی و علمی امام رضا علیه السلام - به شمار می‌رود، زیرا هارون در این مدت متعرض امام نمی‌شد و حضرت آزادانه فعالیت می‌نمود، از بنو شاگردانی که امام تربیت کرد و علوم و معارف اسلامی و حقایقی از تعلیمات قرآن که حضرت در حوزه اسلام منتشر نمود، عمدتاً در این مدت صورت گرفت/

شاید علت مهم این کاهش فشار از طرف هارون، نگرانی وی از عواقب قتل امام موسی بن جعفر علیه السلام - بود، زیرا گرچه هارون تلاش فراوانی به منظور کتمان این جنایت به عمل آورد، اما سرانجام جریان فاش شد و موجب نفرت و انزجار مردم گردید و هارون کوشش می‌کرد خود را از این جنایت تبرئه سازد. گواه این معنا این است که هارون به عموی خود «سلیمان بن ابی جعفر»، که جنازه آن حضرت را از دست عمه ظلم وی گرفته با احترام به خاک سپرد، پیام فرستاد که: «خدا سندی بن شاهک را لعنت کند، او این کار را بدون اجازه من انجام داده است» (۴)/

مؤید دیگر این معنا اظهارات هارون در پاسخ «یحیی بن خالد برمکی» در مورد علی بن موسی علیه السلام - است، یحیی (که قبلاً نیز درباره امام کاظم علیه السلام - بدگویی و سعایت کرده بود) به هارون گفت:

پس از موسی بن جعفر اینک پسرش جای او نشسته و ادعای امامت می‌کند (گویا نظر وی این بود که بگوید بهتر است از هم اکنون علی بن موسی علیه السلام - تحت نظر مأموران خلیفه قرار گیرد!)/

هارون (که هنوز قتل موسی بن جعفر را فراموش نکرده بود و از عواقب آن نگران بود)، پاسخ داد:

آنچه با پدرش کردیم کافی نیست؟ می‌خواهی یکباره شمشیر بر دارم و همه علوین را بکشم؟! (۵)/

خشم هارون، در باریانش را خاموش ساخت و دیگر کسی جرأت نکرد در باره آن حضرت به سعایت پردازد/

علی بن موسی با استفاده از این فرصت در زمان هارون، علناً اظهار امامت می‌کرد و در این مورد بر خلاف پدران بزرگوارش تقیه نداشت، تا آنجا که بعضی از مخلصان و دوستان آن بزرگوار، او را برحذر می‌داشتند و امام علیه السلام - به آنان اطمینان می‌داد که از سوی هارون آسیبی به وی نخواهد رسید!

صفوان بن یحیی می‌گوید: چون امام ابو ابراهیم موسی بن جعفر علیه السلام - در گذشت و علی بن موسی الرضا علیه السلام - امر امامت و خلافت خود را آشکار ساخت، به حضرت عرض شد:

شما امر بزرگ و خطیری را اظهار می‌دارید و ما از این ستمگر (هارون الرشید) بر شما می‌ترسیم/

فرمود: او هرچه می‌خواهد کوشش کند، او را بر من راهی نیست (۶)/

نیز از محمد بن سنان نقل شده (۷) که: به ابی الحسن علی بن موسی الرضا - علیه السلام - در ایام خلافت هارون عرض کردم:

شما امر خلافت و امامت خود را آشکار ساخته به جای پدر نشسته‌اید، در حالی که هنوز از شمشیر هارون خون می‌چکد!!

فرمود: مرا گفتار پیامبر اکرم ۶ نیرو و جرأت می‌بخشد که فرمود: اگر ابوجهل توانست مویی از سر من کم کند بدانید من پیامبر نیستم، و من به شما می‌گویم: اگر هارون مویی از سر من گرفت بدانید من امام نیستم!! (۸)/

امین و مأمون؛ تفاوتها و تضادها

هارون در زمان خلافت خود، «محمد امین» را (که مادرش زبیده بود) ولیعهد خود قرار داده از مردم برای او بیعت گرفت و «عبدالله المأمون» را نیز (که از مادری ایرانی تولد یافته بود) ولیعهد دوم قرار داد/

در سال ۱۹۳ هجری به هارون گزارش رسید که انقلاب و شورش در شهرهای خراسان بالا گرفته و فرماندهان ارتش، با همه بی‌رحمی و درندگی که نشان می‌دهند، از خاموش ساختن فریاد انقلاب عاجز مانده‌اند/

هارون پس از مشاوره با وزیران و مشاوران خویش، صلاح دید که شخصاً به آن سامان سفر کند و قدرت خلافت را یکجا برای سرکوبی انقلابها و نهضت‌های خراسانیان به کار گیرد. وی پسرش محمد امین را در بغداد گذاشت و مأمون را که ضمناً از طرف پدر والی خراسان بود، همراه خود به خراسان برد/

هارون توانست اوضاع آشفته خراسان را آرام کند و به اصطلاح - فتنه‌ها را خاموش سازد، اما دیگر نتوانست به بغداد مرکز خلافت - برگردد. او در سوم جمادی الاخری سال ۱۹۳ هجری در طوس در گذشت و دو برادر را در صحنه رقابت بر جای گذاشت (۹)/

شکست امین

شبی که هارون در «طوس» در گذشت، مردم با پسر او محمد امین در بغداد بیعت کردند/

از خلافت امین بیش از ۱۸ روز نگذشته بود که در صدد برآمد مأمون را از ولایتعهد خلع کند و آن را به فرزند خود، «موسی»، واگذار کند/

او در این باره با وزرا مشاوره نمود و آنها این کار را مصلحت ندیدند، مگر یک نفر بنام «علی بن عیسی بن ماهان» که اصرار بر خلع مأمون داشت. سرانجام امین، تصمیم خود را مبنی بر خلع برادر اعلام کرد/

مأمون نیز در واکنش نسبت به این عمل، امین را از خلافت خلع کرد و پس از یک سلسله درگیریهای نظامی سرانجام امین در سال ۱۹۸ هجری کشته شد (۱۰).
بدین ترتیب پس از قتل امین، اختیارات کامل کشور اسلامی در دست مأمون قرار گرفت/

آزادی نسبی امام در زمان امین

در دوران حکومت امین، و سالهایی که بین مرگ هارون و حکومت مأمون فاصله شد، برخوردی میان امام و مأموران حکومت عباسی در تاریخ به چشم نمی خورد و پیداست که دستگاه خلافت بنی عباس در این سالهای کوتاه که گرفتار اختلاف داخلی و مناقشات امین و مأمون و خلع مأمون از ولایتعهد و واگذاری آن به موسی فرزند امین بود، فرصتی برای ایذا و آزار علویان عموماً و امام رضا علیه السلام - خصوصاً نیافت و ما می توانیم این سالها (۱۹۳-۱۹۸) را ایام آزادی نسبی امام و فرصت خوبی برای فعالیتهای فرهنگی آن حضرت بدانیم (۱۱)/

مأمون کیست؟

مادر مأمون کنیزی خراسانی بنام «مراجل» بود که در روزهای پس از تولد مأمون از دنیا رفت و مأمون به صورت نوزادی یتیم و بی مادر پرورش یافت. مورخان نوشته اند که: مادر وی زشت ترین و کثیف ترین کنیز در آشپزخانه هارون بود، و این خود مؤید داستانی است که علت حامله شدن وی را بازگو می کند (۱۲)/
ولادت مأمون در سال ۱۷۰ هجری، یعنی در همان شبی که پدرش به خلافت رسید، رخ داد و در گذشتش در سال ۲۱۸ هجری رخ داد/
مأمون را پدرش به «جعفر بن یحیی برمکی» سپرد تا او را در دامان خود بپروراند/
مربی وی «فضل بن سهل» بود که به «ذو الریاستین» شهرت داشت و بعد هم وزیر خود مأمون گردید. فرمانده کل قوایش نیز «طاهر بن حسین ذو الیمینین» بود/

خصوصیات مأمون

زندگی مأمون سراسر کوشش و فعالیت و خالی از رفاه و آسایش آنچنانی بود، درست برعکس برادرش امین که در آغوش زبیده پرورش یافته بود. هر کس زبیده را بشناسد درمی یابد که تا چه حد باید زندگی امین غرق در خوشگذرانی و تفریح بوده باشد. مأمون مانند برادرش اصالت چندانی برای خود احساس نمی کرد و نه تنها به آینده خود مطمئن نبود، بلکه برعکس، این نکته را مسلم می پنداشت که عباسیان به خلافت و حکومت او تن در نخواهند داد، ازینرو خود را فاقد هرگونه پایگایی که بدان تکیه کند می دید، و به همین دلیل آستین همت بالا زد و برای آینده به برنامه ریزی پرداخت. مأمون خطوط آینده خود را از لحظه ای تعیین کرد که به موقعیت خود پی برد و دانست که برادرش امین از مزایایی برخوردار است که دست وی از آنها کوتاه است/

او از اشتباههای امین نیز پند آموخت: مثلاً «فضل» با مشاهده امین که خود را به لهو و لعب سرگرم ساخته بود، به مأمون می گفت که تو پارسایی و دینداری و رفتار نیکو از خود بروز بده. مأمون نیز همین گونه می کرد، هربار که امین کاری را با سستی آغاز می کرد، مأمون همان را با جدیت در پیش می گرفت/
در هر حال مأمون در علوم و فنون مختلف تبحر یافت و بر امثال خویش، و حتی بر تمام عباسیان، برتری یافت/

برخی می گفتند: در میان عباسیان کسی دانشمندتر از مأمون نبود/

«این ندیم» درباره اش چنین گفته است: «آگاهتر از همه خلفا نسبت به فقه و کلام بود». از حضرت علی علیه السلام - نیز نقل شده که روزی درباره بنی عباس سخن می گفت، تا بدینجا رسید که فرمود: «هفتمین آنها، از همه شان دانشمندتر خواهد بود»/

سیوطی، ابن تغری بردی، و ابن شاکر کتبی نیز مأمون را چنین ستوده اند:

به لحاظ دوراندیشی، اراده، بردباری، دانش، زیرکی، هیبت، شجاعت، سیادت و فتوت، «بهترین مرد بنی عباس بود، هر چند همه این صفات را اعتقادش به مخلوق بودن قرآن لکه دار کرده بود»/

پدر مأمون نیز خود به برتری وی بر برادرش امین شهادت داده و گفته بود: «...تصمیم گرفته ام ولایتعهد را تصحیح کنم و به دست کسی بسپارم که رفتارش را بیشتر می پسندم، خط مشی را می ستایم، به حسن سیاستش اطمینان دارم و از ضعف و سستی آسوده خاطر، و او کسی جز «عبدالله» نمی باشد. اما بنی عباس به پیروی از هوای نفس خویش، محمد را می طلبند، چه او یکپارچه به دنبال خواهشهای نفسانی است، دستش به اسراف باز است، زنان و کنیزکان در رأی او شریک و مؤثر واقع می شوند، درحالی که عبدالله شیوه ای پسندیده و رأیی اصیل دارد و برای تصدی چنین امری بزرگ شخصی قابل اطمینان است...» (۱۳)/

امام هشتم در عصر مأمون

با استقرار مأمون بر سریر خلافت، کتاب زندگانی امام علیه السلام - ورق خورد و صفحه تازه ای در آن گشوده شد؛ صفحه ای که در آن امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام - سالهایی را با اندوه و ناملايمات بسیار به سر برد/

غاصبین خلافت - چه آنها که از بنی امیه بودند و چه بنی عباس - بیشترین وحشت و نگرانی را از جانب خاندان علی علیه السلام - داشتند؛ کسانی که مردم - و لا اقل توده انبوهی از آنها

- خلافت را حق مسلم آنان می دانستند و علاوه بر این هرگونه فضیلتی را نیز در وجود آنان می یافتند. این بود که فرزندان بزرگوار علی علیه السلام - همواره مورد شکنجه و آزار خلفای وقت بودند و سرانجام هم به دست آنان به شهادت می رسیدند/

اما مأمون احیاناً اظهار علاقه به تشیع می کرد و گردانندگان دستگاه خلافتش هم غالباً ایرانیان بودند که نسبت به آل علی و امامان شیعه علاقه و محبتی خاص داشتند و لذا نمی توانست همچون پدران خود، هارون و منصور، امام علیه السلام را به زندان بيفکند و مورد شکنجه و آزار قرار دهد، ازینرو روش تازه ای اندیشید که گر چه چندان بی سابقه نبود و در زمان خلفای گذشته هم تجربه شده بود، اما در هر حال خوشناتر و کم محذورتتر بود و به همین جهت روش خلفای بعد نیز بر همان مینا قرار گرفت .

مأمون تصمیم گرفت امام علیه السلام را به مرو، مقر حکومت خود، بیاورد و با آن حضرت طرح دوستی و محبت بریزد و ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی آن حضرت، کارهای او را تحت نظارت کامل قرار دهد /

چرا مأمون می خواست خلافت را به امام واگذارند ؟

دعوت مأمون از امام علیه السلام به خراسان

مأمون ابتدا از امام به صورتی محترمانه دعوت کرد که همراه با بزرگان آل علی به مرکز خلافت بیاید. (۱۴)

امام - علیه السلام - از قبول دعوت مأمون خودداری ورزید، ولی از سوی مأمون اصرار و تأکیدهای فراوانی صورت گرفت و مراسلات و نامه های متعددی رد و بدل شد تا سرانجام امام - علیه السلام - همراه با جمعی از آل ابی طالب به طرف مرو حرکت فرمود. (۱۵)

مأمون به «جلودی» و یا به نقل دیگر «رجأ بن ابی ضحاک» که مأمور آوردن امام و همراهی کاروان حضرت شده بود، دستور داده بود که به هیچ وجه از ادای احترام به کاروانیان و بخصوص امام - علیه السلام - خودداری نکند، اما امام - علیه السلام - برای آگاهی مردم آشکارا از این سفر اظهار ناخشنودی می نمود/

روزی که می خواست از مدینه حرکت کند خاندان خود را گرد آورد و از آنان خواست برای او گریه کنند و فرمود: من دیگر به میان خانواده ام بر نخواهم گشت. (۱۶)

آنگاه وارد مسجد رسول خدا شد تا با پیامبر وداع کند. حضرت چندین بار وداع کرد و باز به سوی قبر پیامبر بازگشت و با صدای بلند گریست/

«مخول سیستانی» می گوید: در این حال خدمت حضرت شرفیاب شدم و سلام کردم و سفر بخیر گفتم. فرمود: مخول! مرا خوب بنگر، من از کنار جدم دور می شوم و در غربت جان می سپارم و در کنار هارون دفن می شوم! (۱۷)

طریق حرکت کاروان امام - علیه السلام - از مدینه به مرو - طبق دستور مأمون - از راه بصره و اهواز و فارس بود، شاید به این جهت که از جبل (قسمتهای کوهستانی غرب ایران تا همدان و قزوین) و کوفه و کرمانشاه و قم (۱۸)، که مرکز اجتماع شیعیان بود، عبور نکنند. (۱۹)

ورود به پایتخت

موکب امام - علیه السلام - روز دهم شوال به مرو رسید. چند فرسنگ به شهر مانده حضرت مورد استقبال شخص مأمون، فضل بن سهل و گروه کثیری از امرا و بزرگان آل عباس قرار گرفت و با احترام شایانی به شهر وارد شد و به دستور مأمون همه گونه وسائل رفاه و آسایش در اختیار آن حضرت قرار گرفت/

پس از چند روز که به عنوان استراحت و رفع خستگی راه گذشت، مذاکراتی بین آن حضرت و مأمون آغاز شد و مأمون پیشنهاد کرد که خلافت را یکسره به آن حضرت واگذار نماید/

امام - علیه السلام - از پذیرفتن این پیشنهاد بشدت امتناع کرد/

فضل به سهل با شگفتی می گفت: خلافت را هیچگاه چون آن روز بی ارزش و خوار ندیدم، مأمون به علی بن موسی - علیه السلام - واگذار می نمود و او از قبول آن خودداری می کرد. (۲۰)

مأمون که شاید خودداری امام را از پیش حدس می زد گفت:

حالا که این طور است، پس ولیعهدی را بپذیر!

امام فرمود: از این هم مرا معذور بدار/

مأمون دیگر عذر امام را نپذیرفت و جمله ای را با خشونت و تندگی گفت که خالی از تهدید نبود. او گفت: «عمر بن خطاب وقتی از دنیا می رفت شورا را در میان ۶ نفر قرار داد که یکی از آنها امیرالمؤمنین علی - علیه السلام - بود و چنین توصیه کرد که هر کس مخالفت کند گردنش زده شود!!.. شما هم باید پیشنهاد مرا بپذیری، زیرا من چاره ای جز این نمی بینم!» (۲۱)

او از این هم صریحتر امام - علیه السلام - را تهدید و آکراه نمود و گفت: همواره بر خلاف میل من پیش می آیی و خود را از قدرت من در امان می بینی. به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولایتعهد، خودداری کنی تو را به جبر وادار به این کار می کنم، و چنانچه باز هم تمکین نکردی به قتل می رسانم!! (۲۲)

امام - علیه السلام - ناچار پیشنهاد مأمون را بپذیرفت و فرمود:

«من به این شرط ولایتعهد تو را می پذیرم که هرگز در امور ملک و مملکت مصدر امری نباشم و در هیچ یک از امور دستگاه خلافت، همچون عزل و نصب حکام و قضا و فتوا، دخالتی نداشته باشم» (۲۳)/

مقام ولایتعهد که هرگز به انجام نرسید

مردم «مرو» خود را برای روزه داری ماه مبارک رمضان سال ۲۰۱ هجری آماده کرده بودند که خبر ولایتعهد امام - علیه السلام - منتشر شد و همه این بشارت را با سروری آمیخته به

شگفت تلقی کردند

روز دوشنبه هفتم ماه رمضان منشور ولایتعهد به خط مأمون نگاشته شد و در پشت همان ورقه حضرت علی بن موسی الرضا - علیه السلام - نیز با ذکر مقدمه ای پر از اشاره و ایما قبولی خود را اعلام فرمود، ولی یاد آوری کرد که این امر به انجام نمی رسد!! و آنگاه در کنار همان مکتوب، بزرگان و فرماندهان کشوری و لشگری همچون: یحیی بن اکثم، عبدالله بن طاهر، فضل بن سهل، و این عهدنامه را گواهی نمودند. (۲۴)

آنگاه تشریفات بیعت طی مراسمی شکوهمند در روز پنجشنبه دهم ماه به عمل آمد و حضرت بر مسند ولایتعهد جلوس فرمود. اولین کسی که به دستور خلیفه دست بیعت به امام - علیه السلام - داد، عباس < فرزند مأمون بود و پس از او < فضل بن سهل > وزیر اعظم، < یحیی بن اکثم > مفتی دربار، < عبدالله بن طاهر > فرمانده لشکر و سپس عموم اشراف و رجال بنی عباس که حاضر بودند، با آن حضرت بیعت کردند. (۲۵)

موضوع ولایتعهد امام هشتم، طبعاً برای دوستان و شیعیان آن حضرت موجب سرور و شادمانی بود، ولی خود آن حضرت از این امر اندوهگین و متاثر بود و وقتی که مردی را دید که زیاد اظهار خوشحالی می کند، او را نزد خود فراخواند و فرمود

(دل به این کار میند و به آن خوشنود مباش که دوامی ندارد!) (۲۶)

مشکلات سیاسی مأمون

بررسی اوضاع و شرائط سیاسی زمان مأمون نشان می دهد که وی با یک سلسله دشواریها و مشکلات سیاسی روبرو شده بود و برای رهایی از این بن بستها تلاش می کرد. او سرانجام به منظور حل این مشکلات، یک سیاست <چند بعدی > در پیش گرفت که همان طرح ولیعهدی امام رضا - علیه السلام - بود. ذیلاً مشکلات سیاسی مأمون را مورد بررسی قرار می دهیم

۱ ناخشنودی عباسیان از مأمون -

با آنکه به گواهی مورخان، مأمون در افکار عمومی براتب از امین شایسته تر و سزاوارتر به خلافت بود، اما بنی عباس با وی مخالف بودند و چنانکه نقل کردیم هارون به تفاوت آشکار بین شخصیت این دو برادر کاملاً توجه داشت و از مخالفت بنی عباس با مأمون شکوه می کرد.

شاید راز و رگ گردانی عباسیان از مأمون آن بود که می دیدند برادرش امین ی عباسی اصیل به شمار می رود: پدرش هارون و مادرش زبیده بود. زبیده خود یک هاشمی و هم نوه منصور دوانیقی بود، او بزرگترین زن عباسی به شمار می رفت. امین در دامان فضل بن یحیی برمکی، برادر رضاعی رشید و متنفذترین مرد دربار وی، پرورش یافته، و فضل بن ربیع نیز متصدی آموزش گشته بود؛ مرد عربی که جدش آزاد شده عثمان بود و در مهر ورزش نسبت به عباسیان، کسی تردید نداشت.

اما مأمون: وی، اولاً، در دامان جعفر بن یحیی پرورش یافت که نفوذش براتب کمتر از برادرش فضل بود. ثانیاً مربی و کسی که آموزش را تصدی می کرد، مردی بود که عباسیان به هیچ وجه دل خوشی از او نداشتند، چه، متهم بود به اینکه مایل به علویان است، ضمناً میان وی و مربی امین، فضل بن ربیع، هم کینه بسیار سختی وجود داشت. این شخص همان کسی بود که بعداً وزیر و همه کاره مأمون گردید، یعنی فضل بن سهل ایرانی. عباسیان از ایرانیان می ترسیدند و از دستشان به ستوه آمده بودند، ازینرو بزودی جای آنها را در دستگاه خود به ترکان و دیگران واگذار کردند.

۲ موقعیت برتر امین -

امین دارای دار و دسته ای بسیار نیرومند و یاران بسیار قابل اعتمادی بود که در را تثبیت قدرتش کار می کردند. اینها عبارت بودند از: دایه‌هایش، فضل بن یحیی برمکی، بیشتر برمکیان (اگر نگویم همه شان) مادرش زبیده، و بلکه عربها با توجه به این نکته که اینان همان شخصیت‌های با نفوذی بودند که رشید را تحت تاءثیر خود قرار داده و نقشی بزرگ در تعیین سیاست دولت داشتند، دیگر طبیعی می نماید که رشید در برابر نیروی آنان اظهار ضعف کند و در نتیجه اطاعت از آنان مجبور شد که مقام ولایتعهد را به فرزند کوچکتر خود، یعنی امین، بسپارد و فرزند بزرگتر خود، مأمون را به مقام جانشینی بعد از امین گمارد.

شاید حس گروه گرایی و تعصب نژادی بنی عباس و همچنین بزرگی مقام عیسی بن جعفر (دایی امین) بود که در پیش انداختن ولایتعهد امین نقش مهمی بازی کرد. در این ماجرا نقش اصلی در دست زبیده بود که این موضوع را به سود فرزند خود تمام کرد.

گذشته از این، با توجه به نقشی که مسئله نسب در اندیشه عربها دارد، رشید به احتمال قوی در ترجیح امین بر مأمون این جهت را نیز مورد نظر داشته است. برخی از مورخان این مطلب را به این عبارت بیان کرده اند: در سال ۱۷۶ رشید پیمان ولایتعهد را برای مأمون پس از برادرش امین بست. مأمون از لحاظ سنی ی ماه بزرگتر از امین بود، اما امین، زاده زبیده دختر جعفر از زنان هاشمی بود، در حالی که مأمون از کنیزی بنام <مراجل > زاده شده و او نیز در ایان نقاهت پس از زایمان در گذشته بود.

تکیه گاه مأمون چه بود؟

گرچه پدر مأمون مقام دوم را پس از امین برای وی تضمین کرده بود، ولی این امر البته برای خود مأمون هیچ گونه اطمینانی نسبت به آینده اش در مسئله حکومت ایجاد نمی کرد، چه، او نمی توانست از سوی برادر و فرزندان عباسی پدرش مطمئن باشد که روزی پیمان شکنی نکنند، بنابراین آیا مأمون می توانست در صورت به خطر افتادن موقعیتش، بر دیگران تکیه کند؟

مأمون چگونه می توانست به حکومت و قدرت دست یابد؟ و در صورت دستیابی چگونه می بایستی پایه های آن را مستحکم سازد؟!

اینها سؤلهایی بود که پیوسته ذهن مأمون را مشغول می داشت، و او می بایست با نهایت دقت و هشیاری و توجه، پاسخ آنها را بجوید و آنگاه حرکت خود را هماهنگ با این پاسخها شروع کند.

اکنون موضع گروههای مختلف را در برابر مأمون از نظر می گذرانیم، تا ببینیم او در میان کدامی از آنها ممکن بود تکیه گاهی برای خویشتن پیدا کند تا به هنگام خطرها و مبارزه طلبیهایی که انتظارشان می رفت - هم بر ضد خودش و هم بر ضد حکومتش - به مقابله برخیزد.

۱- موضع علویان در برابر مأمون

علویان طبیعی بود که نه تنها به خلافت مأمون که به خلافت هیچ ی از عباسیان تن در نمی دادند، زیرا خود کسانی را داشتند که بمراتب سزاوارتر از عباسیان برای تصدی حکومت بودند. بعلاوه مأمون به دودمانی تعلق داشت که قلوب خاندان علی از دست رجال آن چرکین بود، چه، از دست آنان بیش از آنچه از بنی امیه دیده بودند، زجر و آزار کشیده بودند. همه می دانیم که بنی عباس چگونه خونهای علویان را ریخته، اموالشان را ضبط و خوشان را از شهرهایشان آواره کرده و خلاصه انواع آزارها و شکنجه ها را در حقشان پیوسته روا داشته بودند. برای مأمون همین لکهء ننگ کافی بود که فرزند رشید بود؛ کسی که درخت خاندان نبوت را از شاخ و برگ برهنه کرد و نهال وجود چند تن از امامان را از ریشه برفکند.

۲- موضع اعراب در برابر مأمون و سیستم حکومتش

اعراب نیز به خلافت و حکمرانی مأمون تن در نمی دادند و این به این علت بود که چنانکه گفتیم مادرش، مریش و متصدی امورش همه غیر عرب بودند، و این امر با تعصب خش عربی، که همه اقوام و ملل را (بر خلاف تعالیم قرآن و پیامبر (ص) زیر دست و اسیر نژادی خاص می خواست، سازگار نبود؛ خاصه آنکه ایرانیان، با نشان دادن استعداد شگرف خویش در تصدی مقامات علمی و سیاسی، میدان را شدیداً بر عناصر مغرور و بیمابهء عرب تنگ کرده بودند و با این حساب طبیعی بود که اعراب نسبت به ایرانیان و هر کس که به نحوی با آنان در ارتباط باشد، کینه بورزند، ازینرو مأمون مورد خشم و نفرت اعراب بود.

۳- کشتن امین و شکست آرزو

کشتن امین بظاهری پیروزی نظامی برای مأمون به شمار می رفت، ولی خالی از عکس العملها و نتایج منفی بر ضد مأمون و هدفها و نقشه های او نبود، بویژه شیوه هایی که مأمون برای تشفی خاطر خود اتخاذ کرده بود، به این عکس العملها دامن می زد؛ او دستور قتل امین را به «ظاهر» صادر کرد، و به کسی که سر امین را به حضورش آورد - پس از سجدهء شکر - سی میلیون درهم بخشید، سپس دستور داد سر برادرش را روی تخته چوبی در صحن بارگاهش نصب کنند تا هر کس که برای گرفتن مواجب می آید، نخست بر آن سر نفرین بفرستد و سپس پولش را بگیرد

مأمون حتی به این امور بسنده نکرد، بلکه دستور داد سر امین را در خراسان بگردانند و سپس آن را نزد ابراهیم بن مهدی فرستاد و او را سرزنش کرد که چرا بر قتل امین سوگواری می کند

پس از این نمایشها دیگر از عباسیان و عربها و حتی سایر مردم چه انتظاری می رفت، و آنان چه موضعی می توانستند در برابر مأمون اتخاذ کنند! کمترین چیزی که می توان گفت این است که مأمون با کشتن برادرش و ارتکاب چنان کردارهای زننده ای، اثر بدی بر روی شهرت خویش نهاد، اعتماد مردم را نسبت به خود متزلزل کرد و نفرت آنان - چه عرب و چه دیگران - را برانگیخت.

موقعیت دشوار

علاوه بر این، خراسانیان نیز که خود، مأمون را به عرش قدرت و حکومت رسانده بودند، اکنون از او برگشته، خطری برای او به شمار می رفتند. در این میان، علویان نیز از فرصت برخورد میان مأمون و برادرش به نفع خود بهره برداری کرده، به صف آرای و افزودن فعالیتهای خود پرداختند. حال شما خوب می توانید وضع دشوار مأمون را در نظر مجسم کنید، بویژه آنکه فهرستی از شورشهای علویان را نیز که در گوشه و کنار کشور برخاسته بود، مورد توجه قرار دهید: شورشهای علویان ابوالسرایا که روزی در میان حزب مأمون جای داشت، در کوفه سر به شورش برداشت.

لشگریانش با هر سپاهی که روبرو می شدند آن را تار و مار می کردند و به هر شهری که می رسیدند، آنجا را تسخیر می کردند.

می گویند: در نبرد ابوالسرایا دویست هزار تن از یاران خلیفه کشته شدند، در حالی که از روز قیام تا روز گردن زدن وی بیش از ده ماه طول نکشید.

حتی در بصره، که تجمعگاه عثمانیان بود، علویان مورد حمایت قرار گرفتند، به طوری که زید النار قیام کرد. در مکه و نواحی حجاز محمد بن جعفر، ملقب به «دیباچ»، قیام کرد که «امیرالمؤمنین» خوانده می شد. در یمن، ابراهیم بن موسی بن جعفر بر خلیفه شورشید. در مدینه، محمد بن سلیمان بن داود بن حسن قیام کرد. در واسط که بخش عمدهء مردم آن مایل به عثمانیان بودند، قیام جعفر بن زید بن علی، و نیز حسین بن ابراهیم بن حسن بن علی، رخ داد.

در مدائن، محمد بن اسماعیل بن محمد قیام کرد.

خلاصه سرزمینی نبود که در آن یکی از علویان، به ابتکار خود یا به تقاضای مردم، اقدام به شورش بر ضد عباسیان نکرده باشد؛ حتی کار به جایی کشیده شده بود که اهالی بین

النهرین و شام که به تفاهم با امویان و آل مروان شهرت داشتند، به محمد بن محمد علوی، همدم ابوالسرایا، گرویده ضمن نامه ای به وی نوشتند که در انتظار بیکش نشسته اند تا فرمان او را ابلاغ کند (۲۷)

راه حل چند بُعدی

مأمون در یافته بود که برای رهایی از این ورطه، باید چند کار را انجام دهد: ۱- فرو نشاندن شورشهای علویان. ۲- گرفتن اعتراف از علویان مبنی بر اینکه حکومت عباسیان حکومتی مشروع است.

۳- از بین بردن محبوبیت و احترامی که علویان در میان مردم از آن برخوردار بودند.

۴- کسب اعتماد و مهر اعراب نسبت به خویش.

۵- دوام تأیید و مشروع شمرده شدن حکومت وی از طرف اهالی خراسان و تمام ایرانیان.

۶- راضی نگه داشتن عباسیان و هواخواهانشان.

۷- تقویت حس اطمینان مردم نسبت به شخص مأمون؛ چه، او بر اثر کشتن برادر، شهرت و حس اعتماد مردم را نسبت به خود سست کرده بود.

۸- و بالاخره ایجاد مصونیت برای خویشان در برابر خطری که او را از سوی شخصیتی گرانقدر تهدید می کرد؛ آری مأمون از شخصیت با نفوذ امام رضا - علیه السلام - بسیار بیم داشت و می خواست خود را از این خطر در امان نگاه دارد.

بدین ترتیب با ولیعهدی امام رضا - علیه السلام - و شرکت او در حکومت، این هدفها تاءمین می شد، زیرا با شرکت آن حضرت - که در رأس علویان قرار داشت - در حکومت، علویان خلع سلاح می شدند و شعارهایشان از دستشان گرفته می شد و محبوبیتی که در اثر قیام در بین مردم داشتند، از بین می رفت.

از سوی دیگر، مأمون از طرف خراسانیان و عموم ایرانیان که طرفدار اهل بیت بودند، مورد تاءیید واقع می شد و نیز چنین وانمود می کرد که اگر برادر خویش را کشته، هدفش تفویض حکومت به اهل آن بوده است.

از همه اینها گذشته، با آوردن امام رضا - علیه السلام - به مرو و کنترل فعالیتهای او، از خطر او ایمن می شد. تنها اعراب و عباسیان می ماندند که مأمون می توانست که آن هم به کم ایرانیان و علویان در برابر آنان مقاومت کند.

نقد و بررسی

قرائن و نشانه های روشنی در دست است که صداقت و اخلاص مأمون را در طرح ولایتعهد امام

رضا - علیه السلام - کاملاً مشکو می سازد:

راستی اگر مأمون صادقانه و از روی عقیده و ایمان می خواست خلافت را به علی بن موسی - علیه السلام - منتقل کند:

- ۱- چرا همان طور که امام - علیه السلام - در مدینه بود، این کار را نکرد و آن حضرت را با اکراه تحت نظر مأمورین به مرو آورد، درحالی که می توانست در مرو به نام امام - علیه السلام - خطبه بخواند و خطه ایران را به نمایندگی از طرف حضرت نگهداری کند و امام - علیه السلام - هم در مدینه، در پایگاه حبوت، خلافت پیامبر را به عهده بگیرد؟
- ۲- چرا دستور داد امام - علیه السلام - را از طریق بصره و اهواز و فارس که اتفاقاً راهی سخت و گرم و ناراحت کننده دارد، و احتمالاً از میان کویر لوت به خراسان و مرو می رسد، عبور دهند و از کوفه و قم عبور نکنند؟ در حالی که در کوفه و قم از امام - علیه السلام - استقبال بیشتری می شد و موقعیت برای هدف ظاهری مأمون آماده تر می گشت؟
- ۳- چرا در نخستین دور مذاکرات که پیشنهاد خلافت را به امام می داد، خود را ولیعهد قرار داد، در صورتی که می بایست ولایتعهد بعد از حضرت رضا - علیه السلام - را به امام جواد - علیه السلام - واگذار و یا لاقلاً به اختیار امام بگذارند؟
- ۴- ولیعهد بودن امام - علیه السلام - آنهم با آن شرط که امام در هیچ کار حکومتی دخالت نکند - چه مقدار امت اسلامی را به واقع و حقیقت نزدی می کرد؟ با توجه به این که عمر امام - علیه السلام - در حدود ۲۰ سال بیشتر از مأمون از بود و طبعاً روی حسابهای عادی پیش بینی می شد که امام - علیه السلام - زودتر از مأمون از دنیا رحلت کند و در نتیجه هرگز خلافت به آل علی نمی رسد.
- ۵- مأمون اگر از روی اعتقاد و ایمان اقدام می کرد، چرا وقتی مواجه با امتناع امام - علیه السلام - شد، دست به تهدید زد و حضرت را با جبر و اکراه به قبول ولایتعهد وادار کرد؟
- ۶- چرا وقتی حضرت علی بن موسی الرضا - به هر سبب - به شهادت رسید، مأمون که همان ارادت را به امام جواد - علیه السلام - اظهار می کرد، مقام ولایتعهد را به آن حضرت تفویض نکرد؟
- ۷- چرا مأمون در جریان مشهور نماز عید حضرت را از راه باز گردانید و نخواست توجه توده مردم به آن حضرت جلب شود؟
- ۸- چرا وقتی مأمون از مرو به طرف بغداد حرکت کرد نگذاشت که حضرت در مرو بماند؟ اگر حقیقتاً حضرت ولیعهد بود چه مانعی داشت که در مرو باشد و این قسمت از کشور را تحت نظر داشته باشد؟

اینها سوءالاتی است که شاید ابتداءً آسهل و ساده به نظر برسد، ولی دقت در آنها می تواند بخوبی روشن سازد که مأمون در این اقدام مخلص و راستگو نبود، بلکه موجبات دیگری در میان بود که او را بدین کار وامی داشت (۲۸)

خورشید شرق؛ نگین خراسان

نویسنده: قاسم جلیلی همدانی

اشاره

یازدهم ذی القعدة، سالروز میلاد با برکت پیشوای هشتم، خورشید تابان آسمان پرنور ایران، غریب آشنا، نگین خراسان، شهید شیرین مشهد، حضرت امام رضا علیه السلام است. در این روز دیدگاه رنجور و خسته امام موسی بن جعفر علیه السلام، به چهره دلریبا و جمال نورانی فرزند نورسیده اش روشن شد و صبح سپید را از پس پرده شب تاریک نوید داد. در روز جشن و سرور اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، سر بر آستان با عظمت حضرتش می ساییم و ذرات غبار حرم پاکش را توتیای چشمان خود می کنیم.

امام رضا علیه السلام در یک نگاه

وجود مقدس امام رضا علیه السلام در سال شهادت جد بزرگوار خود امام صادق علیه السلام به دنیا آمد. ایشان در دامن پرمهر و محبت پدر و مادر پاک دامن خود، مراحل رشد و شکوفایی جسمی و روحی را پشت سر گذاشت. امام رضا علیه السلام مدت ۳۵ سال از امامت پدر بزرگوار خود را درک کرد و از محضر نورانی حضرتش بهره مند شد. آن حضرت از ۳۵ سالگی امامت امت اسلامی را به عهده گرفت و در ۵۵ سالگی به شهادت رسید.

ازدواج

تاریخ ازدواج امام رضا علیه السلام به درستی معلوم نیست، ولی همسر گرامی حضرت، سبیکه یا خیزران، از زنان با فضیلت عصر خود بود. در عظمت شأن و مقام ایشان همین بس که امام کاظم علیه السلام به یزید سلیط امر کرد سلام حضرت را به ایشان برساند. نیز امام جواد علیه السلام تنها فرزند امام رضا علیه السلام از ایشان متولد شده است.

موقعیت امام در مدینه

امام رضا علیه السلام، هفده سال از امامت بیست ساله خود را در شهر مدینه و در کنار اهل بیت خود سپری، و از آنجا امت اسلامی را رهبری و هدایت کرد. حضرت، شاگردان پدر را به دور خود جمع کرده، به تدریس و تکمیل حوزه علمیه جد بزرگوارش امام صادق علیه السلام پرداخت و در این راستا، گام های استواری برداشت. موقعیت امام رضا علیه السلام در مدینه، همه دانشمندان و شخصیت های سیاسی و اجتماعی حجاز را تحت الشعاع قرار داده بود. ایشان در تمام شئون مادی و معنوی، پناهگاه و مرجعی برای مردم به شمار می آمد. وجود مقدس امام رضا علیه السلام خود در این باره به مأمون فرمود: «اینکه من در اینجا ولیعهد شده ام، از نظرم هیچ بر موقعیتم نیفزوده است؛ زیرا من در مدینه، در جایگاهی بودم که نامه ام به مشرق و مغرب حکومت اسلامی می رفت. در آنجا هیچ کس عزیزتر از من بود و هر کس حاجتی داشت، آن را از من می طلبید و من هم تا حد توان نیازهای نیازمندان را تأمین می کردم».

عصر هارون

امام رضا علیه السلام پس از شهادت پدر بزرگوار خود، در سال ۱۸۳ قمری، به امامت رسید. مدت امامت ایشان بیست سال بود که ده سال از آن در دوران هارون الرشید گذشت. این مدت، دوران آزادی نسبی فعالیت های فرهنگی و علمی امام رضا علیه السلام به شمار می رود؛ زیرا هارون در این مدت چندان با حضرت کاری نداشت و ایشان آزادانه به فعالیت های خود ادامه می داد. امام رضا علیه السلام، در این دوره توانست شاگردانی را تربیت و علوم و معارف اسلامی را توسعه دهد. مهم ترین علت کاهش فشار از طرف هارون، نگرانی وی از عواقب شهادت امام کاظم علیه السلام بود؛ زیرا اگر چه هارون تلاش فراوانی برای پنهان کردن این جنایت به عمل آورد، اما سرانجام راز این جنایت بزرگ فاش شد و باعث نفرت مردم از هارون گردید. امام رضا علیه السلام هم از این فرصت استثنایی استفاده کرده، امامت خود را آشکار ساخت.

امام رضا علیه السلام و امین

با درگذشت هارون الرشید در سال ۱۹۳ قمری در شهر طوس، فرزندش امین به خلافت رسید و به مدت پنج سال زمام امور کشورهای اسلامی را به دست گرفت. در این دوران، برخوردی میان امام رضا علیه السلام و مأموران عباسی صورت نگرفته است؛ زیرا دستگاه خلافت عباسی، گرفتار اختلاف‌های داخلی و نبردهای امین و مأمون عباسی بر سر خلافت بود و فرصتی برای آزار و اذیت علویان به ویژه امام رضا علیه السلام نداشت. امام، در فاصله سال‌های ۱۹۳ تا ۱۹۸ قمری که مصادف با حکومت امین بود، از آزادی نسبی برخوردار بود و توانست با استفاده از این فرصت، کارهای ناتمام پدران بزرگوار خود را سر و سامان داده، خدمات علمی و فرهنگی زیادی به امت اسلامی عرضه کند.

عصر مأمون

با استقرار مأمون عباسی بر تخت سلطنت در سال ۱۹۸ قمری، فصل تازه‌ای از زندگی امام رضا علیه السلام شروع شد. این بخش از زندگی حضرت، با نام‌ایامات و سختی‌های فراوانی همراه بود و فرصت هر گونه فعالیت آزادانه را از ایشان گرفت. در این دوران پنج ساله، مأمون تصمیم گرفت امام را از مدینه به شهر مرو، مقر حکومت خود آورده، ضمن استفاده از موقعیت علمی و اجتماعی‌شان، کارهای حضرت را زیر نظر بگیرد. مأمون ابتدا از امام به صورت محترمانه دعوت کرد تا همراه با بزرگان آل علی علیه السلام به مرکز خلافت بیایند، ولی امام از قبول دعوت خلیفه خودداری کرد. مأمون اصرار فراوانی نمود و نامه‌های متعددی میان آن دو رد و بدل شد تا سرانجام حضرت به طرف شهر مرو حرکت کرد.

مسافر ایران

هنگامی که امام رضا علیه السلام خود را از سفر به خراسان ناگزیر دید، در چند نوبت کنار مرقد پیامبر اسلام صلی الله علیه و آله حاضر شد و با وداع خویش، نگرانی و ناخرسندی خود را از این سفر آشکار ساخت. بعد از مراسم وداع با جد بزرگوار و اهل بیت خود، کاروان امام به حرکت افتاد. مسیر حرکت امام از مدینه به خراسان به گونه‌ای طراحی شده بود که از هر گونه واکنش احتمالی شیعیان و علویان به دور باشد. بر همین اساس، مأمون دستور داد حضرت را از داخل شهرهای شیعه نشین عبور نداده، احساسات و عواطف آنان را تحریک نکنند. آنان کاروان حامل امام را از شهر مدینه به بصره و از آنجا به شهر اهواز حرکت دادند. کاروان در ادامه مسیر خود، وارد فارس شد و آنجا را به قصد مرو ترک کرد. همچنین کاروانیان پیش از رسیدن به مرو، مدتی در نیشابور استراحت کردند.

نگین نیشابور

امام رضا علیه السلام در میان استقبال با شکوه و بی نظیر مردم نیشابور، وارد این شهر شد و چند روزی در آنجا اقامت گزید. امام رضا علیه السلام در شهر نیشابور با نمایاندن چهره محبوب خود برای مردم ولایت‌مدار، در پاسخ به دو تن از علمای بزرگ شهر، حدیث سلسله الذهب را چنین روایت فرمود: «من از پدر خود و پدرم از پدران خود و آنها از پیامبر اسلام و ایشان از جبرئیل و او از خداوند متعال شنیدم که فرمود: کلمه توحید (لا اله الا الله) دژ مستحکم من است. هر کس وارد دژ من شود از عذاب و کیفر الهی در امان است». بعد از خواندن حدیث توحید، شتر امام به راه افتاد، ولی هنوز دیدگان هزاران انسان شیفته به سوی او بود که ناگهان ایستاد و امام سر خود را از کجاوه بیرون آورد و کلمات جاویدان دیگری به زبان جاری ساخت و با صدای بلند فرمود: «کلمه توحید شروطی هم دارد، من از جمله شروط آن هستم». امام رضا علیه السلام با این بیان، مسئله ولایت را همانند تنه‌ای بر آمده از ریشه درخت توحید معرفی کرد. در آن روز، این حدیث، به دست بیست هزار نفر نوشته شد.

خورشید مرو

کاروان حامل امام رضا علیه السلام، شهرها و روستاها را یکی پس از دیگری طی کرده و سرانجام پس از تحمل حدود چهارماه سفر و گذر از مناطق مختلف، در نیمه اول سال ۲۰۱ قمری وارد شهر مرو، مرکز حکومت مأمون عباسی شد. با ورود امام به این شهر، شور و هیجان وصف ناپذیری مردم را فرا گرفت و شیفتگان مقام ولایت، با شور و احساسات پاک خود مقدم حضرت را گرامی داشتند. عبور مرکب امام از میان انبوه جمعیت که تا خارج شهر به استقبال آمده بودند، شکوهی فراوان و منظره‌ای شگفت‌انگیز پدید آورده بود. امام پس از طی مسیر و عبور از میان صفوف به هم فشرده مردم، در منزلی نزدیک مرکز حکومتی که از قبل آماده شده بود مستقر شد.

ولایت‌عهدی

چند روز پس از استقرار امام رضا علیه السلام در مرکز حکومت عباسی، مذاکراتی بین حضرت و مأمون آغاز شد. مأمون تظاهر کرد می خواهد خلافت را به حضرت واگذار کند، ولی امام این پیشنهاد را نپذیرفت. مأمون که چیزی جز این از حضرت انتظار نداشت، از موقعیت پیش آمده استفاده کرده، هدف اصلی خود، یعنی واگذاری ولایت‌عهدی را به حضرت پیشنهاد کرد. امام باز هم نپذیرفت. مأمون از راه تهدید وارد شده و گفت: «باید پیشنهاد مرا بپذیری زیرا چاره‌ای جز این نمی‌بینم. تو همواره بر خلاف میل من پیش می‌آیی و خود را از قدرت من در امان می‌بینی. به خدا سوگند اگر از قبول پیشنهاد ولایت‌عهدی خودداری کنی، تو را وادار به این کار می‌کنم و چنانچه باز هم قبول نکنی، به قتل می‌رسانم». امام به ناچار پیشنهاد مأمون را پذیرفت و فرمود: «من به شرطی ولایت‌عهدی تو را می‌پذیرم که هرگز در امور مملکتی و در هیچ یک از امور دستگاه خلافت همانند عزل، نصب، حکم، قضاوت و فتوا دخالت نکنم».

اهداف شوم مأمون

یکی از ترفندهای سیاسی مأمون در مقابله با نارضایتی عمومی و فرونشاندن شورش‌ها، دعوت از امام رضا علیه السلام بود تا از مدینه به خراسان بیاید و او از این راه خلافت خود را مشروعیت بخشد و با خیال آسوده حکومت کند. هدف‌هایی که مأمون در سیاست احضار امام رضا علیه السلام به خراسان داشت عبارت است از: ۱. زیر نظر داشتن فعالیت‌های امام و جدا

کردن حضرت از مردم؛ ۲. کاشتن بذر شک و بدبینی و شایعات در مورد رهبری اهل بیت و اتهام گرایش به قدرت و سازش با حکومت؛ ۳. جلب و جذب جنبش‌های علوی؛ ۴. داشتن انسانی نیرومند از نظر علمی و معنوی در دستگاه حکومتی خود برای برطرف ساختن مشکلات و تنگناها؛ ۵. در دست داشتن امام به عنوان برگ برنده در مقابل علویان دیگری که با دستگاه عباسی مخالفت می‌کردند؛ ۶. احساس خطر مأمون از طرف امام.

مأمون و تگارش عهدنامه

مأمون، عهدنامه ولایت‌عهدی امام رضا علیه‌السلام را به خط و انشای خویش نوشت و امام رضا علیه‌السلام نیز به خط شریف خود بر این عهدنامه مطالبی اضافه کرد. در قسمتی از این عهدنامه که از سوی مأمون نوشته شده، آمده است: «برای رسیدن به انتخاب ولی‌عهد، شب و روز به پیشگاه خدا مناجات کردم و از او خواستم در انتخاب ولی‌عهد کسی را الهام فرماید که خشود و طاعت خدا در آن باشد. به همین دلیل در افراد خاندان خود و علی بن ابی طالب با دقت نظر کردم و کسی را جز علی بن موسی نیافتم که برای این مقام لایق تر باشد». این عهدنامه در روز دوشنبه، هفتم رمضان سال ۲۰۱ نوشته شد.

مناظرات علمی

مأمون پس از تحمیل مقام ولایت‌عهدی به امام رضا علیه‌السلام، جلسات گسترده بحث و مناظره تشکیل می‌داد و دانشمندان بزرگ را به این جلسات دعوت می‌کرد. اگرچه منظور از این جلسات در ظاهر اثبات مقام والای امام هشتم در رشته‌های گوناگون علوم بود، در زیر پوشش ظاهری اهداف و مقاصد پلیدی دنبال می‌شد. مأمون می‌خواست مقام والای امام هشتم را تنها در بعد علمی منحصر کرده و به تدریج آن حضرت را از مسائل سیاسی کنار بزند و شعار جدایی دین از سیاست را عملی سازد. او مایل بود مسئله مناظره امام با علمای بزرگ زمان خود، نقل محافل و مجالس شود و همه علاقه‌مندان و عاشقان مکتب اهل بیت در جلسات خود به این مسائل پردازند و از پیروزی‌های امام در این مباحث سخن بگویند تا مأمون کارهای سیاسی خود را با خیال راحت دنبال کرده، آن را پوششی بر نقاط ضعف حکومت خود قرار دهد.

قیام‌ها

در عصر امام رضا علیه‌السلام، قیام‌های فراوانی از سوی علویان بر ضد دستگاه عباسی شکل گرفت. علت این انقلاب‌ها و قیام‌ها، ظلم و فساد بی‌پایان خلفای عباسی به مردم و علویان بود. افزون بر این که آنان معتقد بودند رهبری جامعه اسلامی حق علویان است و عباسیان غاصبان خلافت‌اند. برخی از این قیام‌ها عبارت است از:

۱. قیام ابوالسرایا: وی از نوادگان امام حسن مجتبی علیه‌السلام است که یکی از گسترده‌ترین انقلاب‌های عصر خود را رهبری می‌کرد. مرکز قیام ایشان کوفه بود. در این قیام دویست هزار تن از یاران خلیفه به دست انقلابیون کشته شدند.
۲. قیام ابراهیم بن موسی بن جعفر علیه‌السلام که در یمن انجام شد.
۳. قیام محمدبن سلیمان، از نوادگان امام حسین علیه‌السلام که در شهر مدینه قیام مردم را رهبری می‌کرد.
۴. قیام محمد دیباج، فرزند امام صادق علیه‌السلام و عموی امام رضا علیه‌السلام که در مکه و نواحی حجاز رخ داد.

شاگردان

امام رضا علیه‌السلام در مدت بیست ساله امامت خود، شاگردان بسیاری را تربیت کرد و آن‌ها را به سر منزل کمال رساند. در منابع اسلامی، اصحاب و شاگردان حضرت بیش از سیصد نفر ذکر شده که برای نمونه، به چند از آنان اشاره می‌کنیم:

۱. احمدبن محمد بزّظی کوفی که از افراد مورد اعتماد و اطمینان، و از راویان احادیث اهل بیت است. وی از محضر امام کاظم علیه‌السلام و امام رضا علیه‌السلام کسب فیض نمود و کتابی در معارف اسلامی نوشت. بزّظی در سال ۲۲۱ قمری از دنیا رفت.
۲. احمدبن محمد اشعری قمی که از مفاخر و بزرگان فقهای قم بوده، از محضر امام رضا علیه‌السلام، امام جواد علیه‌السلام و امام هادی علیه‌السلام کسب فیض کرده است.
۳. زکریابن آدم که از بزرگان امامیه به شمار می‌آید. در عظمت علمی او همین بس که امام رضا علیه‌السلام به علی بن مسیب فرمود: «هر زمان که به ما دسترسی نداشتی، مسائل و معارف خود را از زکریابن آدم پیرس». قبر پاک زکریا، در قبرستان شیخان شهر مقدس قم است.

آثار

وجود منبع علوم آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله و فیض ربوبی در شهر مدینه، باعث شد تا دانشمندان و بزرگان جهان اسلام از نقاط مختلف برای کسب فیض از محضر امام رضا علیه‌السلام به مدینه آمده و از علوم ایشان بهره‌مند شوند. ایشان در مدت امامت خود توانست آثار مهمی اعم از تفسیر قرآن، اخلاق، احکام اسلامی، پزشکی و... از خود به یادگار بگذارد. امام رضا علیه‌السلام آثاری داشته‌اند که برخی از آن‌ها عبارت است از: رساله‌ای در مورد حلال و حرام و واجب و مستحب که به درخواست مأمون خلیفه عباسی نوشته و برای او فرستاد؛ رساله‌ای در طب و مسائل مختلف پزشکی که حضرت، خواص دارویی گیاهان و انواع میوه‌ها را بیان فرموده است؛ رساله‌ای در علل و فلسفه احکام که در جواب پرسش‌های محمدبن سنان برای وی نوشت.

اوضاع فرهنگی

عصر امام رضا علیه السلام از نظر اعتقادی، فکری و فرهنگی، عصر آشفته‌ای بود. مکتب‌های فقهی و کلامی متعددی در متن جامعه حضور داشتند و هر کدام از آنها در ایجاد فساد عقیدتی در میان مردم تلاش می‌کردند. واقفیه، یکی از گروه‌های دامنه‌داری بود که به امامت امام رضا علیه السلام، اعتقادی نداشتند. آنها بر این باور بودند که امام کاظم علیه السلام، همان مهدی موعود بوده، از نظرها غایب شده است. سران این گروه منحرف، به خاطر مسائل مادی، حاضر شدند با دادن رشوه، مسئله امامت امام رضا علیه السلام را مسکوت بگذارند. فرقه‌های غلات، مفوضه، مُرجئه، جبریون و اهل حدیث، از دیگر فرقه‌های اسلامی بودند که به ترویج افکار و اندیشه‌های خود می‌پرداختند. افزون بر فرقه‌های اسلامی، یهودیان، مسیحیان، مجوسیان و ستاره‌پرستان نیز با مطرح کردن شبهه‌های دینی، سعی می‌کردند مسلمانان را از دایره اسلام خارج کنند.

مسافر بغداد

پس از سپردن منصب ولایت‌عهدی به امام رضا علیه السلام مردم بغداد که مهم‌ترین سنگر و پناهگاه عباسیان بود، دست به آشوب و شورش همگانی زدند. آنان به خارج شدن خلافت از دست عباسیان و سپردن آن به دودمان حضرت زهرا علیها السلام معترض بودند و به همین دلیل، مأمون را از خلافت عزل و با ابراهیم بن مهدی معروف به ابن شکله، یکی از لجاج‌ترین دشمنان امام علی علیه السلام بیعت کردند. وقتی این خبر به گوش خلیفه رسید، برای فرونشاندن شورش و خلاصی از محبوبیت روز افزون امام در خراسان، به حضرت دستور داد تا همراه لشکر به سوی بغداد حرکت کند. مأمون قصد داشت خودش در مرو باقی بماند. امام با درخواست مأمون مخالفت کرد و خلیفه مجبور شد همراه امام به سوی بغداد حرکت کند.

توطئه

مأمون به همراه امام رضا علیه السلام و فضل بن سهل وزیر ایرانی‌اش، با لشکر بزرگی از مرو حرکت و در مسیر راه به سرخس رسیدند. در آنجا مأمون برای از بین بردن امام و فضل نقشه کشیده بود. به همین دلیل از آن دو خواست تا همراه او به حمام سرخس بروند. مأمون می‌خواست نقشه شوم خود را به دست مردان مسلح خود عملی کند. امام رضا علیه السلام پیشنهاد مأمون را نپذیرفت و از قبول درخواست مکرر خلیفه سرباز زد. امام، حتی فضل بن سهل را نیز از این کار منع کرد، ولی او به حرف حضرت گوش نداد. هنگامی که فضل وارد حمام شد، به دست نوکران مأمون به قتل رسید و امام رضا علیه السلام از این توطئه مأمون جان سالم به در برد.

هدیه به دوست

معمر بن خلا می‌گوید: به سوی خراسان می‌رفتم که در بین راه، ریّان بن صلت به من گفت: دوست دارم وقتی به خراسان رسیدی، سلام مرا به امام رضا علیه السلام برسانی و از حضرت بخواهی یکی از پیراهن‌های خویش را با درهم‌هایی که به نام ایشان ضرب شده، به من ببخشد. معمر می‌گوید: همین که به محضر امام شرفیاب شدم، بی‌مقدمه فرمود: ریّان کجاست؟ آیا دوست دارد با ما ملاقات کند و ما از پیراهن خود او را بپوشانیم و از درهم‌های خویش به او بدهیم؟ معمر می‌گوید: گفتم سبحان‌الله! قسم به خدا که من هنوز سؤالم را مطرح نکرده بودم. امام فرمودند: ای معمر! مؤمن، صاحب توفیق است. برو و به ریّان بگو نزد ما بیاید. ریّان به محضر امام مشرف شد و یکی از پیراهن‌های حضرت را گرفت. وقتی از خانه حضرت خارج می‌شد، از او پرسیدم: چه چیزی در دست داری؟ گفت: سی درهم.

خبر از سرّ درون

شخصی به نام ابوحامد می‌گوید: روزی به امام رضا علیه السلام نامه‌ای نوشته و از حضرت درخواست کردم در حقم دعا کند. حضرت در جواب نامه نوشت: برایت دعا کردم، ولی نماز عصر خود را از وقت خود تأخیر نینداز و زکات اموالت را پرداخت کن. وقتی نامه حضرت را خواندم، به خود آمده گفتم: من در نامه خود در مورد نماز عصر و زکات سؤال نکرده و کسی جز از خدا از این مطالب آگاه نبود. من همواره نماز عصر را در لحظه‌های پایانی وقتش می‌خواندم و زکات اموال خود را هم مرتب نمی‌دادم.

نماز اول وقت

امام رضا علیه السلام و عمران صابی یکی از دانشمندان بزرگ عصر مأمون، در حضور خلیفه عباسی درباره توحید بحث می‌کردند. امام رضا علیه السلام با استدلال محکم، به شبهه‌های او پاسخ می‌داد. هر لحظه بحث و مناظره آن دو اوج می‌گرفت تا اینکه هنگام نماز ظهر فرا رسید. حضرت همان لحظه از جا برخاست و فرمود: وقت نماز فرا رسیده است. عمران که چنین انتظاری نداشت گفت: ای آقای من! ادامه بحث و پاسخ سؤال مرا قطع نکن، همانا دلم آتش گرفت. حضرت تحت تأثیر احساسات و عواطف او قرار نگرفت و با کمال قاطعیت فرمود: نماز را می‌خوانیم و دوباره باز می‌گردیم. حضرت با همراهان خود برخاسته نماز خواندند و سپس به مجلس مناظره بازگشت و به ادامه بحث پرداخت.

احترام به دوستان

یونس بن یعقوب، یکی از شاگردان امام صادق علیه السلام و امام کاظم علیه السلام و از اهالی عراق بود که در سفر به مدینه منوره از دنیا رفت. هنگامی که حضرت رضا علیه السلام از وفات یونس آگاه شد، به پاس سابقه طولانی محبت او به اهل بیت، از او به نیکی یاد کرد و به سرپرست قبرستان بقیع پیام داد تا اجازه دهند یونس را در آنجا به خاک بسپارند. حضرت حنوط و کفن یونس را فرستاد و به شاگردان پدرش اعلام کرد که در تشیع جنازه او شرکت کنند. شخصی به نام علی بن الحسین می‌گوید: روزی در قبرستان بقیع کنار قبر یونس بن یعقوب رفتم. نگهبان قبرستان از من پرسید: صاحب این قبر کیست که ابوالحسن الرضا علیه السلام به من سفارش کرده تا چهل روز بر روی قبرش آب بپاشم. گفتم: این قبر یونس بن یعقوب، آزاد کرده امام صادق علیه السلام است.

جود و بخشش

امام رضا علیه السلام همانند پدران بزرگوار خود در آشکار و نهان، کمک‌های زیادی به مستمندان و نیازمندان می‌نمود و برای حل مشکلات آنان از هیچ کوششی دریغ نمی‌کرد. روزی شخصی خدمت امام رضا علیه السلام رفت و گفت: ای فرزند رسول خدا! به اندازه جوان‌مردی خویش به من عطا کن و کمکی به من برسان. حضرت فرمودند: ای مرد! چنین توانی ندارم که به اندازه جوان‌مردی خودم اتفاق کنم. او گفت: پس به اندازه جوان‌مردی من کمک کن. حضرت به غلام خود فرمود: دو هزار دینار به او بده. در قضیه‌ای دیگر، حضرت تمام اموال خود را در روز عرفه بین مردم تقسیم کرد. فضل بن سهل که شاهد ماجرا بود به حضرتش اعتراض کرد و گفت: ای ابالحسن! این کار خسارت بزرگی است. حضرت فرمودند: بلکه این کار غنیمت است؛ هرگز بخشش آنچه را در برابر آن به اجر و کرم الهی می‌رسم خسارت نمی‌دانم.

همسفره غلامان

روزی امام رضا علیه السلام با غلامان خود که بعضی از آنان سیاه پوست بودند، سر یک سفره غذا می‌خوردند. در این هنگام مردی از شیعیان بلخ وارد شد و حضرت را به آن حال مشاهده کرد. پس رو به حضرت کرد و گفت: ای فرزند رسول خدا! برای شما شایسته نیست با غلامان هم‌غذا شده و بر یک سفره بنشینید. حضرت در جواب او فرمودند: «به درستی که خدای ما یکی است و همه ما از یک پدر و مادر (آدم و حوا) هستیم. پاداش و جزا هم برای اعمال انسان‌هاست. علاوه بر این که غذا خوردن با غلامان علامت تواضع و فروتنی است.» بعد امام دوباره مشغول خوردن غذا شد و به همراه آنان از سفره کنار رفت.

فروتنی

روزی حضرت رضا علیه السلام وارد حمام عمومی شد و برای شست و شو در جایی نشست. مردی که حضرت را نمی‌شناخت رو به امام کرد و از ایشان خواست تا پشت او را کیسه بکشد و بر روی او آب بریزد. حضرت شروع به کیسه کشی و نظافت بدن او کرد. شخصی از راه رسید و امام رضا علیه السلام را در حال شستن بدن مرد دید. با دیدن این منظره، ناراحت شد و به سوی مرد آمده و گفت: آیا این مرد کیسه کش را می‌شناسی؟ گفت: ایشان علی بن موسی علیه السلام است. مرد با شنیدن این حرف ناراحت شد و از جای خود برخاست و از حضرت معذرت خواهی کرد، ولی حضرت با کمال مهربانی و فروتنی او را دلداری داد.

پرداخت بدهکاری

یکی از ساکنان مدینه می‌گوید: امام رضا علیه السلام به دستور مأمون عباسی از مدینه به سوی خراسان رفت. من چهار هزار درهم از آن حضرت طلب داشتم که فقط من و آن حضرت از آن باخبر بودیم. فردای آن روز امام جواد علیه السلام کسی را فرستاد که به نزد ایشان بروم. من به خانه حضرت جواد علیه السلام رفتم. با دیدن من فرمود: پدرم از مدینه رفته است، آیا تو چهار هزار درهم از ایشان طلب داری؟ گفتم: آری ای فرزند رسول خدا. حضرت گوشه جان‌ماز را بلند کرد، دیدم مقداری دینار در آنجاست. حضرت آن‌ها را که قیمت روز آن چهار هزار درهم بود، بابت طلبکاری‌ام به من داد.

نماز باران

در یکی از سال‌های ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام، خشکسالی خراسان را فراگرفت. منافقان از این فرصت استفاده کرده، این حادثه را به بدقدمی امام تعبیر کردند. در چنین موقعیتی، مأمون از امام درخواست کرد نماز باران بخواند. حضرت دستور داد مردم سه روز روزه بگیرند و در روز سوم که مصادف با روز دوشنبه بود، به همراه جمعیت زیادی به بیابان رفت. امام رضا علیه السلام بعد از راز و نیاز، دستان خود را به سوی خالق بی‌نیاز بالا گرفت و فرمود: «بار پروردگارا! تو حق ما اهل بیت را بر مردم بزرگ و با اهمیت شمرده‌ای و همان گونه که دستور داده‌ای به ما متوسل شده و به فضل و رحمت تو امیدوار هستند و چشم به احسان و نعمت تو دارند. پروردگارا! باران رحمت خود را بر آنان نازل فرما.» بعد از دعای امام رضا علیه السلام به یک‌باره آسمان دگرگون شد و باران بسیاری بارید و همه جا از رحمت بی‌پایان الهی سیراب گردید.

رهیافته

عبدالله بن مغیره عراقی می‌گوید: من واقفی مذهب و معتقد بودم که بعد از امام کاظم علیه السلام امامی نیست. در یکی از سال‌ها برای انجام مراسم حج به مکه رفتم. در آنجا در مورد مذهب خود دچار شک و تردید شده، خود را کنار خانه خدا رساندم و به دیوار کعبه چنگ زدم. از خداوند بزرگ خواستم مرا به بهترین دین خود راهنمایی کند. در همانجا به قلبم خطور کرد که بعد از مراسم حج، به محضر امام رضا علیه السلام رفته و او را زیارت کنم. به قصد مدینه از مکه حرکت کردم و به منزل حضرت رسیدم. به خادم ایشان گفتم که حضرت اطلاع دهد مردی عراقی به در خانه آمده و منتظر اجازه ایشان است. در همین لحظه صدای امام رضا علیه السلام را شنیدم که دوبار مرا صدا کرد و فرمود: «ای عبدالله بن مغیره وارد خانه شو.» وارد خانه حضرت شدم. هنگامی که حضرت به چهره من نگاه کرد فرمود: «خداوند دعایت را مستجاب کرد و تو را به دین خود هدایت فرمود.» در همان لحظه به ولایت و امامت امام رضا علیه السلام شهادت دادم و بعد از چند روزی به عراق برگشتم.

مقام امامت

حضرت امام رضا علیه السلام در سخنانی می‌فرماید: «امام، خورشید تابانی است که جهانی را نورانی کرده و در افقی است که دست‌ها و دیده بدان نمی‌رسد. امام ماه تابنده، چراغ فروزنده، نور طلوع کننده و ستاره راهنما در تاریکی‌های شب است. امام ابری باران زار، آسمانی سایه بخش، زمینی هموار، و چشمه‌ای جوشان است. امام، پدری مهربان، همانند مادری دل سوز و پناه بنده‌های خداست.» امام رضا علیه السلام در بیان امامت و ولایت حضرت ابراهیم علیه السلام می‌فرماید: «حضرت ابراهیم پس از این که به مقام امامت مفتخر شد، از درگاه

خداوند آرزو کرد نسل او نیز از این افتخار بهره‌مند شوند. خداوند در پاسخ او فرمود: «امامت، عهد و پیمان الهی است که ظالمان و تبهکاران شایسته آن نیستند». خداوند با این بیان، امامت و رهبری هر انسان ظالم و گنهکاری را تا روز قیامت باطل کرده است.

خمس

یکی از دستورهای مالی برای مسلمانان، پرداخت یک پنجم از مازاد درآمد سال است که خمس نامیده می‌شود. در زمان غیبت امام زمان علیه‌السلام، فقهای جامع شرایط، عهده‌دار مصرف خمس هستند. گروهی از مردم خراسان به حضور امام رضا علیه‌السلام رسیده و از حضرت خواستند آن‌ها را از پرداخت خمس معاف داشته و خمس اموالشان را به آنان ببخشند. حضرت که می‌دانست آنان شایسته بخشش نیستند و با نیرنگ می‌خواهند این وظیفه الهی را ترک کنند، به آن‌ها فرمود: «این چه نیرنگی است که به کار می‌برید؟ شما با زبان خود به ما اظهار اخلاص و دوستی می‌کنید، ولی از حقی که خداوند آن را برای ما قرار داده کوتاهی می‌نمایید». حضرت در ادامه سخنان خود فرمود: «حلال نمی‌کنیم، حلال نمی‌کنیم، حلال نمی‌کنیم». همچنین آن حضرت در بیان فضیلت و آثار و برکات خمس می‌فرماید: «خمس، مایه کمک به دین ماست».

زکات

زکات، یکی از واجبات الهی و از منابع اقتصادی حکومت اسلامی است که نقش فراوانی در گسترش عدالت اجتماعی و اقتصادی داشته، می‌تواند حکومت را برای برطرف سازی شکاف طبقاتی یاری دهد. زکات هزینه‌ای است که افراد دارای شرایط، باید برای برخی از کالاهای زندگی خود پرداخت کنند. پیشوای هشتم امام رضا علیه‌السلام در مورد آثار و برکات پرداخت زکات می‌فرماید: «اگر مردم زکات و حقوق مالی خود را بپردازند، هیچ فقیری پیدا نمی‌شود. خداوند زکات را برای تأمین زندگی نیازمندان و در امان ماندن اموال ثروتمندان واجب کرد. خداوند کسانی را که از نعمت سلامت برخوردارند، موظف کرد تا برای رفع نیازهای بیچارگان و مبتلایان آماده باشند و به آنان کمک کنند. بدانند که زیاد شدن اموال، ایجاد محبت و مهربانی در میان طبقات مختلف مردم و تأمین آبرومندانه نیازهای درماندگان، از آثار و برکات پرداخت زکات است».

صله رحم

در مجموعه رهنمودهای اسلام، خدمت به خویشاوندان و محبت به آنان اهمیت زیادی دارد. فلسفه پافشاری دین اسلام به صله رحم و نهی از قطع رحم این است که اگر تمام مردم در مورد اطرافیان و اقوام خود احساس وظیفه کنند، هیچ فردی در جامعه انسانی از نگاه محبت و رسیدگی اجتماعی محروم نمی‌ماند و بیشتر معضلات اجتماعی حل می‌شود. امام رضا علیه‌السلام در مورد آثار و فواید صله رحم می‌فرماید: «کسی که دوست دارد روزگار درازی را در دنیا زندگی کرده و رزق و روزی او زیاد شود، صله رحم کند». در مقابل، قطع رحم باعث کوتاهی عمر و از بین رفتن نعمت‌ها می‌شود.

گناه

بیشتر بدبختی‌هایی که دامن‌گیر افراد می‌شود، معلول آلودگی به انواع گناهان است. همان‌گونه که فرد سالم در اثر رعایت نکردن بهداشت فردی و اجتماعی به انواع بیماری دچار می‌شود، فرد گنهکار نیز به سبب تخلف از آموزه‌های انسان‌ساز دین، به انواع بلاها و گرفتاری‌های دنیوی و اخروی می‌افتد. پیشوایان بزرگ ما، در سخنان خود، کیفیتهای آثار گناهان را گوشزد کرده‌اند تا مسلمانان را از سقوط در گرداب هلاکت بازدارند. امام رضا علیه‌السلام در یکی از سخنان ارزشمند خود در مورد آثار گناه می‌فرماید: «هر چه مردم گناهان جدید و تازه‌ای مرتکب می‌شوند که پیش‌تر انجام نمی‌شد، خداوند هم بلاهای جدیدی بر آنان می‌فرستد و آن‌ها را بدان مبتلا می‌کند».

نهی از شراب

خداوند در قرآن کریم مردم را از استعمال مشروبات الکلی نهی کرده، نوشیدن آن‌ها را از گناهان کبیره بر می‌شمارد. در بعضی از سخنان اهل‌بیت علیهم‌السلام نیز شراب کلید تمام بدی‌ها و زشتی‌ها معرفی شده است. امام رضا علیه‌السلام فلسفه تحریم شراب را چنین بیان می‌کند: «خداوند خوردن شراب را ممنوع کرد؛ زیرا مایه فساد و تباهی جوامع انسانی و موجب از بین رفتن عقل آدمی است. شرابخواری، زمینه‌های انکار خداوند و بسیاری از کارهای زشت و ناپسند را فراهم کرده، انسان را در مقابل گناهان بی‌باک می‌کند». امام در ادامه فرمود: «کسی که از شیعیان و پیروان مکتب ماست، باید از نوشیدن آن بپرهیزد؛ زیرا شراب از نوشابه‌های دشمنان ماست و پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله فرمودند لباس دشمن مرا نپوشید و خوراک آنها را نخورید و راه دشمنان را نپیمایید؛ زیرا در این صورت، جزء دشمنان من شمرده می‌شوید».

پرهیز از تهمت

دین اسلام، حیثیت و آبروی افراد جامعه را بسیار محترم می‌داند. قرآن کریم نیز انسان‌ها را از افترا زدن به دیگران نهی کرده است. امام رضا علیه‌السلام در مذمت این عمل ناپسند اخلاقی که باعث لکه دار شدن حیثیت افراد و مزوی شدن و بی‌اعتباری اجتماعی آنان می‌شود، می‌فرماید: «کسی که به مرد یا زن مؤمنی تهمت زده، نسبتی ناروا یا چیزی که در او نیست به او نسبت دهد، خداوند متعال در روز قیامت او را بر کوهی از آتش نگاه خواهد داشت تا از عهده آنچه به مؤمن نسبت داده بر آید، و روشن است که هیچ‌گاه از عهده این نسبت بر نخواهد آمد».

نهی از رباخواری

ریا، باعث خارج شدن مال از مسیر اصلی خود که بهبود وضع اقتصادی و اجتماعی مردم است می‌شود. در این صورت، ثروت هدف اصلی قرار گرفته و موجب بر باد رفتن نتایج تلاش‌های بیشتر مردم به نفع گروهی ثروتمند می‌شود. امام رضا علیه‌السلام در بیان آثار شوم رباخواری و ایجاد سلطه اقتصادی می‌فرماید: «معاملات ربوی، اگرچه به صورت خرید و فروش باشد، موجب نکبت شده و به ضرر هر دو طرف می‌شود. ربا باعث از بین رفتن روابط پسندیده مردم و اموال آن‌ها می‌گردد. رواج ربا باعث تعطیلی کارهای خیر شده و قرض دادن به دیگران بدون توقع سود از میان مردم رخت بر می‌بندد».

هم‌نشین

امام رضا علیه‌السلام همانند پدران بزرگوار خود، توجه ویژه‌ای به حفاظت شیعیان از انحراف‌های فکری و عملی داشت. آن حضرت روزی به یکی از شاگردان خود به نام ابوهاشم جعفری فرمود: «چرا با عبدالرحمن بن یعقوب هم‌نشینی می‌کنی؟» گفت: عبدالرحمن دایی من است. حضرت فرمود: «او درباره ذات پروردگار مطالبی می‌گوید که ساحت مقدسش از این موارد پاک است. یا با او هم‌نشین باش و ما را ترک کن و یا با ما نشست و برخاست کرده، او را از خود دور کن». ابوهاشم گفت: عقاید و گفتار او چه آسیبی به من می‌زند، در حالی که من بر عقیده حق خود استوار بوده و از عقاید او دوری می‌کنم؟ حضرت فرمود: «آیا نمی‌ترسی که بلایی به او برسد و تو نیز به بلای او بسوزی؟ شخصی از یاران حضرت موسی علیه‌السلام پدرش از یاران فرعون بود. هنگامی که سپاه فرعون به سپاه حضرت موسی علیه‌السلام رسید، او نزد پدرش رفت تا او را اندرز دهد، ولی وقتی عذاب بر سپاه فرعون نازل شد، او هم همراه پدرش غرق گردید. حضرت موسی علیه‌السلام فرمود: وقتی عذاب الهی فرود آید، از آن کس که نزدیک گنهکار است دفاعی نخواهد شد».

همسایه

یکی از حقوق اجتماعی انسان‌ها در مورد یکدیگر، حق همسایگی است. رعایت این حق بزرگ، در کنار حقوق دیگر، نقش به‌سزایی در سلامت و امنیت جامعه بشری دارد. به همین علت، دین اسلام که آخرین و کامل‌ترین دین الهی است، سفارش فراوانی درباره همسایگان کرده است. امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «کسی که همسایه او از شر و بلاهای او در امان نباشد، از مانیت».

آفرینش بهشت و جهنم

اباصت هروی، صحابه بزرگوار امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: روزی در محضر امام بودم. از ایشان پرسیدم که آیا بهشت و جهنم هم اکنون وجود دارد یا اینکه خداوند آن دو را در آینده خلق می‌کند؟ حضرت فرمود: «آن دو هم اکنون وجود دارند. پیامبر اسلام زمانی که به معراج رفت، وارد بهشت شد و جهنم را نیز دید». پرسیدم: عده‌ای معتقدند که این دو مقدر شده، ولی هنوز خلق نشده است؟ حضرت فرمود: «آنها که چنین می‌گویند، از ما نیستند و ما نیز از آن‌ها نیستیم. هر کس خلقت بهشت و جهنم را انکار کند، پیامبر و ما را انکار کرده و جزء اهل ولایت ما محسوب نمی‌شود و برای همیشه در آتش دوزخ باقی خواهد ماند. خداوند در قرآن کریم می‌فرماید: این جهنمی است که مجرمین آن را انکار می‌کنند. آن‌ها بین جهنم و آبی داغ و سوزان در رفت و آمد هستند».

لحظات وحشت

یاسر، خادم امام رضا علیه‌السلام می‌گوید: از پیشوای هشتم شنیدم که فرمود: «ترسناک‌ترین لحظات برای آدمی سه جاست که انسان در آن از هر زمانی تنهاتر است. نخست: روزی که از شکم مادر به دنیا می‌آید و بزرگی آن را مشاهده می‌کند. دوم: روزی که از دنیا می‌رود و آخرت و اهل آن را می‌بیند. سوم: روزی که دوباره زنده می‌شود و چیزهایی را مشاهده می‌کند که در دنیا ندیده بود. خداوند در این سه لحظه بر حضرت یحیی علیه‌السلام درود و سلام فرستاد و ترس و وحشت او را فرو نشاند و فرمود: سلام بر او (یحیی) روزی که زاده شد و روزی که می‌میرد و آن روز که دوباره زنده می‌شود. حضرت عیسی علیه‌السلام نیز در این سه جا بر خود درود فرستاد و فرمود: سلام بر من روزی که زاده شدم و روزی که می‌میرم و روزی که دوباره زنده می‌شوم».

خانواده

با توجه به نقش بسیار مهم خانواده در نظام آفرینش، اسلام به مسئله خانه و خانواده اهمیت فراوانی می‌دهد. نیز در مورد تکریم آن سفارش‌های فراوانی نموده، مردم را به ساختن خانواده‌ای نمونه ترغیب کرده است. وجود مقدس امام رضا علیه‌السلام می‌فرماید: «نزدیک‌ترین شما به من از نظر مقام در روز قیامت، کسی است که در مورد خانواده خود خوش رفتار باشد». حضرت در روایت دیگری می‌فرماید: «بهترین مردم از نظر ایمان کسی است که درباره خانواده خود نیکوکارتر باشد». خوش رفتاری با خانواده، سخت‌گیری‌های بی‌مورد نکردن، تربیت صحیح فرزندان، تهیه غذای حلال و نیز ایجاد رفاه نسبی و در حد توان، از مصادیق نیکی به خانواده است.

پرسش‌گری

پرسش، نخستین پله نردبان هدایت و سرآغاز حرکت به آینده‌ای روشن و رسیدن به قله‌های بلند علم و پیشرفت و زندگی بهتر است. اهل بیت علیهم‌السلام پیامبر اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله تأملات علمی و پرسش‌های دینی را ارزش می‌دانستند و نادانی را به شدت مذمت می‌کردند. قرآن کریم، مردم را به پرسش و پژوهش در امر دین و دنیا ترغیب کرده و می‌فرماید: «اگر نمی‌دانید از اهل ذکر بپرسید». امام رضا علیه‌السلام در بیان شیوایی از رسول گرامی اسلام صلی‌الله‌علیه‌وآله چنین نقل می‌کند: «علم و دانش گنجینه‌هایی است که کلید آن پرسیدن است. خداوند شما را مورد لطف و رحمت خود قرار بدهد، بپرسید؛ زیرا در پرسش علمی چهار نفر پاداش می‌برد؛ سؤال‌کننده، معلم، شنونده و پاسخ‌دهنده».

پیام رستگاری

عبدالعظیم حسنی، از شاگردان و یاران امام رضا علیه السلام می گوید: علی بن موسی الرضا علیه السلام به من فرمود: «ای عبدالعظیم! سلام مرا به دوستانم برسان و به آن‌ها بگو: راه تسلط شیطان را بر خویش ببندند (وسوسه‌های شیطانی از خود دور کنند). آنها را از طرف من به راستگویی، امانت داری، سکوت، جدال و دعوا نکردن، و ترک کردن هر آنچه برایشان فایده‌ای ندارد دستور بده. فرمان مرا به آنان برسان و بگو: به یکدیگر رو آورند و همدیگر را دیدار کنند؛ چرا که این کارها موجب نزدیکی آنان به من می‌شود. به آنان بگو: به آبروی یکدیگر احترام بگذارند و به رسوا کردن همدیگر مشغول نشوند. به جان خودم سوگند هر کس چنین کند و یکی از دوستان مرا خشمگین نماید از خدا می‌خواهم که او را در دنیا با شدیدترین عذاب‌ها کیفر داده و در آخرت هم از زیان کاران باشد.»

ارث زن

امام رضا علیه السلام در یکی از سخنان خویش، علت تفاوت زنان و مردان را در ارث، تقسیم وظایف اجتماعی متناسب با آن دانسته و می‌فرماید: «علت اینکه سهم زنان از میراث، نصف سهم مردان می‌باشد، این است که زن هنگامی که ازدواج می‌کند، مهریه‌ای می‌گیرد ولی مرد مهریه را پرداخت می‌کند. نفقه و مخارج زندگی زن بر عهده مرد است و دختر مجبور نیست از دارایی خود صرف زندگی کند و می‌تواند تمام میراث خود را پس انداز نماید، ولی زمانی که پسر ازدواج کرد، مخارج همسر و فرزندانش را پرداخت کرده و میراث خود را به مصرف خانواده خود می‌رساند. بدین جهت است که خداوند سهم مردان را از ارث، بیش از زنان قرار داده و فرموده است: مردان نفقه دهنده زنان هستند، به آنچه خداوند ایشان را در ارث فزونی داده است.»

بهترین و بدترین زندگی

علی بن شعیب، یکی از شاگردان امام رضا علیه السلام می گوید: روزی خدمت امام رضا علیه السلام رسیدم. حضرت رو به به من کرد و پرسید: «ای علی! چه کسی از نظر زندگی بهترین مردم است؟» گفتم: «ای آقای من! شما به این مطلب داناترید. حضرت فرمود: «کسی که دیگران از زندگی او بهره‌مند شوند.» حضرت دوباره پرسید: «بدترین مردم از نظر زندگی کیست؟» گفتم: شما داناترید. حضرت فرمود: «بدترین مردم از نظر زندگی کسی است که مردم از زندگی او بهره‌مند نشوند. ای علی! قدر نعمت‌هایی را که در دست دارید بدانید و مطمئن نباشید که همیشه برای شما باقی خواهد ماند. اگر از دستتان رفت، چه بسا باز نگردد.»

آرزوهای بوج

مأمون خلیفه عباسی به امام رضا علیه السلام نامه نوشت و از حضرتش درخواست نصیحت کرد. امام در جواب نامه خلیفه، اشعاری بدین مضمون سرود و برای او فرستاد: «تو اکنون در خانه‌ای (دنیا) هستی که مدت ماندنت محدود است و در همین مدت کوتاه، عمل هر عمل‌کننده‌ای مورد قبول است. آیا نمی‌بینی که مرگ از هر سو این خانه را فرا گرفته است و آرزوهای آدمی را بی در پی به باد فنا می‌دهد. در این مدت کوتاه، سعی می‌کنی تا امیال نفسانی و شهوات خود را سیراب کرده و توبه و بازگشت به سوی خدا را به عقب انداخته و وعده آینده می‌دهی، در حالی که مرگ ناگهان فرا می‌رسد. اکنون، بیندیش که انسان عاقل چه می‌کند؟»

امام در کلام دیگران

اعتراف دشمن

اقرار و اعتراف دشمن، بهترین دلیل بر فضل و کمال آدمی است. روزی مأمون خلیفه عباسی از امام رضا علیه السلام پرسید: ای ابالحسن! در بعضی از روایات آمده که جد شما علی بن ابی طالب علیه السلام تقسیم کننده بهشت و جهنم است. این کار چگونه ممکن است؟ حضرت فرمودند: «آیا حدیث ابن عباس را از پیامبر صلی الله علیه و آله نشنیده‌ای که فرمود: دوستی علی، ایمان و دشمنی با علی کفر است؟» مأمون گفت: شنیده‌ام. حضرت فرمود: «پس علی است که بهشت و جهنم را تقسیم می‌کند؛ زیرا جایگاه مؤمن بهشت و جایگاه کافر جهنم است.» مأمون وقتی کلام حضرت را شنید گفت: شهادت می‌دهم که شما وارث علم رسول الله صلی الله علیه و آله هستید. همچنین مأمون در جواب اعتراض بنی عباس به ولایت‌عهدی امام رضا علیه السلام نوشت: «اکنون کسی در روی زمین، به فضل و عفت و زهد و تقوا و خداشناسی او نمی‌رسد و هیچ کس همانند او مورد قبول عامه و خاصه نیست.»

امام جن و انس

حافظ حسین کربلایی تبریزی، از علمای قرن دهم و از بزرگان اهل سنت درباره وجود مقدس امام رضا علیه السلام و امامت حضرت می گوید: «علی بن موسی الرضا علیه السلام، امام هشتم از ائمه دوازده گانه امامیه است که فضائل و کرامات بسیار زیادی دارد. او تنها امام امامیه (شیعه) نیست، بلکه امام جن و انس است.»

عجز زبان

ابونواس، شاعر نامدار عرب که اشعار بسیاری در زمینه‌های گوناگون از او به یادگار مانده و در عصر امام رضا علیه السلام می‌زیسته، سروده‌ای دارد که در نوع خود می‌تواند بهترین مدح و ستایش برای وجود مقدس امام رضا علیه السلام باشد. او می گوید: «به من می‌گویند که تو در فنون کلام، در میان تمام مردم یگانه دوران هستی، چرا مدح علی بن موسی الرضا را ترک کرده و در ستایش او شعر نمی‌گویی؟ من در جواب آنها گفتم: من قدرت ستایش امامی را که جبرئیل امین خدمتگزار پدرش بود، نداشتم. نه تنها من قدرت بر مدح او ندارم، بلکه فصیحان و ادیبان عرب نیز از مدح وی عاجز هستند. به همین علت، مدح او شایسته مقام هیچ شاعری نیست.»

ایمان مؤمن کامل نیست، مگر اینکه سه خصلت در او باشد؛ خصلتی از پروردگار خود، خصلتی از پیامبر خدا و خصلتی از امام خود. همانند پروردگار خویش رازپوش بوده و اسرار دیگران را مخفی کند؛ همانند پیامبرش با مردم مدارا نماید؛ و مانند امام در سختی‌ها شکیبا باشد. سکوت یکی از ایوای حکمت است. به راستی که سکوت، دوستی آورده و راهنمای هر خیر است. اظهار دوستی با مردم، نیمی از عقل است. خداوند سه چیز را دشمن می‌دارد: پرحرفی، تلف کردن مال، خواهش کردن زیاد از مردم. صله رحم کن اگرچه با جرعه آبی باشد. بهترین صله رحم، خودداری کردن از آزار و اذیت خویشان است. کسی که برای کسب روزی حلال کار می‌کند، مزدش از مجاهد در راه خدا بیشتر است.

زیارت

زیارت، دیداری است مشتاقانه در پیشگاه آنکه دوستش داریم و بزرگش می‌شماریم. زیارت، برقرار کردن ارتباط قلبی با حجت خداست، قرار دادن خویشتن خویش در روحانیت اشراق ولی خدا، که واسطه فیض خداست. روز چهارشنبه، به چهار تن از معصومان از جمله امام رضا علیه‌السلام تعلق دارد. در قسمتی از زیارت نامه پیشوای هشتم آمده است: «سلام بر تو ای ولی خدا، سلام بر تو ای نور خدا در تاریکی‌های زمین، سلام بر تو ای ستون دین، سلام بر تو ای صدیق شهید. گواهی می‌دهم که تو نماز را به پاداشتی و زکات را پرداختی، امر به معروف و نهی از منکر کردی و تا دم مرگ خدا را پرستیدی. پروردگارا! به واسطه محبت و ولایت ایشان به تو نزدیک می‌شوم و از هر گروهی غیر از ایشان بیزارم».

بازتاب انوار وحی در گفتار پیشوای هشتم

نویسنده: سید محسن امین

رسول خدا صلی‌الله‌علیه‌وآله در ضمن سفارشات خویش برای امت اسلام از دو امانت گرانسنگ و ارزشمند یاد کرده و فرمود: «أَنْتِ تَارِكَةُ فِكْمِ النَّكَّالِينَ كِتَابِ اللَّهِ وَعَتْرَتِي وَكَنْ يَفْتَرِقَا حَتَّى يَبْرِدَا عَلَى الْخَوْضِ» (۱) من در میان شما دو امانت گرانسنگ می‌گذارم، کتاب خدا و عترت من و آن دو هیچگاه از هم جدا نخواهند شد تا اینکه در حوض کوثر بر من وارد شوند».

طبق این گفتار مهم رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله، قرآن و عترت تا روز قیامت با هم بوده و تفکیک ناپذیرند. هر کس بخواید به دامن قرآن پناه برد، بدون در نظر گرفتن راهنماییها و هدایت‌های اهل بیت علیهم‌السلام راه به جایی نخواهد بُرد، چرا که آنان چراغهای هدایت به سوی انوار معنوی قرآن هستند و لطائف و ظرائف و نکته‌های ناب قرآن، در نزد آن بزرگان است. در زیارت جامعه می‌خوانیم: «السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَمَسَاكِينِ بَرَكَهَةِ اللَّهِ وَمَعَادِنِ حِكْمَةِ اللَّهِ وَحَفَظَةِ سِرِّ اللَّهِ وَحَمَلَةِ كِتَابِ اللَّهِ؛ سلام بر آنانکه [دل‌هایشان] محل معرفت خداست و مسکن برکات حق و معدن حکمت پروردگار، آنانکه پاسداران رازهای الهی و حاملان کتاب خدا هستند». ابونواس شاعر در قصیده‌ای که برای امام رضا علیه‌السلام قرائت کرد به این حقیقت اشاره دارد:

مُطَهَّرُونَ نَفَيَاتُ ثِيَابِهِمْ تَجْرَى الصَّلْوَةُ عَلَيْهِمْ أَنْبِيَا دُكْرُوا

«آل پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله دامنشان از هر گناه و آلودگی پاک و مطهر است و هرگاه نامی از آنان به میان آید، درود و سلام بر آنان فرستاده می‌شود.»

فَأَنْتُمْ الْمَاءُ الْأَعْلَى وَعِنْدَكُمْ عِلْمُ الْكِتَابِ وَمَا جَاءَتْ بِهِ السُّورُ (۲)

«شما نایب‌الاعلی و نزد شماست علم کتاب و آنچه از سوره‌ها آمده است.»

بر این اساس فهمیدن کلام خدا و راز و رمز آیه‌های قرآن، بدون رهنمودهای ائمه اطهار علیهم‌السلام کاری دشوار، بلکه ناممکن است. در این راستا به سراغ رهنمودهای حضرت رضا علیه‌السلام در زمینه آیات و حیاتی کلام خدا رفته، بازتاب انوار درخشان وحی را در سیره و سخن آن حضرت به نظاره می‌نشینیم.

دل‌داده آیات وحی

با مروری اجمالی به زندگانی پربرکت امام رضا علیه‌السلام روشن می‌شود که قرآن، در سیره و سخن آن گرامی جایگاه ویژه‌ای داشته و امام علیه‌السلام، زندگی روزمره خود را با آیه‌های وحی آنچنان عجین کرده بود که نور قرآن، در تمام ابعاد زندگیش پرتو افشانی می‌کرد. ابراهیم بن عباس یکی از همراهان حضرت رضا علیه‌السلام در این زمینه می‌گوید: «وَكَانَ كَلَامُهُ كُلُّهُ وَجَوَابُهُ وَتَمَثُّلُهُ إِتِزَاعَاتٍ مِنَ الْقُرْآنِ الْمَجِيدِ وَكَانَ يَخْتُمُهُ فِي كُلِّ ثَلَاثٍ وَكَانَ يَقُولُ لَوْ أَنِّي أَرَدْتُ أَنْ أَخْتِمُهُ فِي أَقْرَبِ مِنْ ثَلَاثٍ لَكُنْتُ وَلَكِنِّي مَا مَرَرْتُ بِآيَةٍ قَطُّ إِلَّا فَكَّرْتُ فِيهَا فِي أَيِّ شَيْءٍ أَنْزَلَتْ» (۳) همه سخنان، پاسخها و مثالهای آن حضرت، برگرفته از قرآن مجید بود. هر سه روز یکبار قرآن را ختم می‌کرد و می‌فرمود: اگر بخوام در کمتر از سه روز

هم می توانم آنرا ختم کنم. اما هرگز آیهای را تلاوت نمی کنم، مگر اینکه در آن می اندیشم که در باره چه چیزی نازل شده است.»

حضرت رضا علیه السلام در مورد پیروی از آیات الهی می فرمود: «قرآن کلام و سخن خداست، از آن نگذرید و هدایت را در غیر آن نجوید که گمراه می شوید.» (۴)

برتری عترت در قرآن

مأمون عباسی در مهم ترین جلسه علمی که با حضور اندیشمندان و برجستگان ادیان و ملل و مذاهب مختلف در دربار حکومتی خویش ترتیب داده بود، از امام رضا علیه السلام پرسید: آیا خداوند متعال عترت را بر سایر مردم برتری داده است؟ امام با اشاره به آیاتی از قرآن، چنین فرمود: خداوند عزوجل فضیلت و برتری عترت رسول الله صلی الله علیه و آله را بر سایر مردم در کتاب محکم خویش، به طور واضح بیان کرده است. مأمون پرسید: این فضائل در کجای قرآن است؟ امام رضا صلی الله علیه و آله ضمن تلاوت آیات متعددی از قرآن و بیان دلالت صریح و روشن آن آیات بر برتری اهل بیت علیهم السلام و توضیحات لازم در آن موارد، این را قرائت کرد: «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا صَلُّوا عَلَيْهِ وَسَلِّمُوا تَسْلِيمًا» (۵) «خداوند و فرشتگان او بر پیامبر صلی الله علیه و آله صلوات می فرستند و شما هم ای اهل ایمان! بر او صلوات بفرستید و تسلیم فرمان او شوید». آنگاه امام علیه السلام در توضیح سخن خود فرمود: مسلمانان بعد از شنیدن این آیه، به پیامبر صلی الله علیه و آله گفتند: یا رسول الله! ما معنی تسلیم را فهمیدیم که باید تسلیم فرمان شما باشیم، اما چه گونه صلوات بگوئیم؟ پیامبر صلی الله علیه و آله فرمود: می گوئید: اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِ مُحَمَّدٍ كَمَا صَلَّيْتَ عَلَى إِبْرَاهِيمَ وَآلِ إِبْرَاهِيمَ إِنَّكَ حَمِيدٌ مَجِيدٌ؛ بر این اساس، خداوند متعال آل محمد صلی الله علیه و آله را در کنار پیامبر قرار داده است.

حضرت بعد از بیان این سخن، از حاضرین جلسه سؤال کرد که آیا در این سخن خلافتی هست؟ گفتند: نه. در این هنگام مأمون گفت: این سخن اجماعی است و هیچ اختلافی در میان امت اسلام در این زمینه وجود ندارد. اما از شما تقاضا می کنم در مورد برتری آل محمد صلی الله علیه و آله سخنی صریح تر و شفاف تر از این، از کلام خداوند بفرمائید! پیشوای هشتم علیه السلام فرمود: به نظر شما در این آیه شریفه: «يَسَّ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ» (۶)؛ «یس! قسم به قرآن حکیم که تو قطعاً از رسولان خداوند هستی و بر راهی مستقیم قرار داری» مقصود از یس چیست؟ علمای مجلس گفتند: معنی یس، محمد صلی الله علیه و آله است و کسی در آن شک ندارد. امام رضا علیه السلام فرمود: در این آیه شریفه، خداوند متعال بر محمد و آل محمد فضیلتی عنایت کرده است که کسی نمی تواند حقیقت آن را ادراک کند، مگر از راه تعقل و تفکر. چرا که خداوند در کتاب مقدس خویش، به غیر از انبیا علیهم السلام بر هیچ کس سلام نفرستاده و فرمود: «سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ فِي الْعَالَمِينَ» (۷)؛ «سلام بر نوح در میان جهانیان». و فرمود: «سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ» (۸)؛ «سلام بر ابراهیم باد». و فرمود: «سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ» (۹)؛ «سلام بر موسی و هارون» و در هیچ جای قرآن نفرموده است: «سلام علی آل نوح و سلام علی آل ابراهیم و سلام علی آل موسی و هارون»؛ فقط فرمود: «سَلَامٌ عَلَى آلِ يَاسِينَ» (۱۰)؛ «یعنی آل محمد صلی الله علیه و آله». مأمون با شنیدن این تفسیر دلنشین و ارتباط آیات با بیان عالی حضرت رضا علیه السلام، رو به حاضرین جلسه کرده و گفت: اکنون فهمیدم که شرح این آیات و بیان آنها در نزد معدن نبوت و اهل بیت عصمت علیهم السلام می باشد.

حضرت در آن جلسه و در ادامه سخنان خویش به آیهای دیگر استناد کرده و برتری عترت پیامبر صلی الله علیه و آله را بر دیگران اثبات کرد. امام آیه «سَأَلُوا أَهْلَ الذِّكْرِ إِنْ كُنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (۱۱) «اگر نمی دانید از اهل ذکر [آگاهان] پرسید» را قرائت کرده و فرمود: ما اهل ذکر هستیم، اگر نمی دانید از ما خانواده (اهل بیت علیهم السلام) پرسید. برخی از اندیشمندان گفتند: به نظر ما مقصود خداوند از اهل ذکر علمای یهود و نصاری هستند که به برخی از مسائل آگاهی دارند. امام هشتم فرمود: سبحان الله! اگر ما پرسیدیم و آنها هم به دین خود دعوت کردند و گفتند: دین ما بهتر از دین اسلام است، آیا چنین کاری بر ما جایز است؟!

مأمون گفت: ای ابوالحسن! آیا ممکن است این سخن را بیشتر شرح دهید تا خلاف ادعای اینها ثابت شود. حضرت فرمود: بلی، «ذکر» رسول الله است و ما نیز اهل [و خانواده] آن حضرت هستیم. این معنا در کتاب خداوند بیان شده است، آنجا که می فرماید: «فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا أُولِي الْأَلْبَابِ الَّذِينَ آمَنُوا قَدْ أَنْزَلَ اللَّهُ إِلَيْكُمْ ذِكْرًا رَسُولًا يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِ اللَّهِ مَبِينَاتٍ» (۱۲) «تقوای الهی پیشه کنید ای خرد مندان که ایمان آورده اید! زیرا خداوند ذکر را بر شما فرستاد؛ رسولی که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند». پس ذکر، رسول الله است و ما هم اهل ذکر هستیم. (۱۳)

ولایتعهدی چرا؟

شخصی به امام رضا علیه السلام اعتراض کرد که شما چرا ولایتعهدی را پذیرفته و در دستگاه طاغوتی مأمون وارد شدید؟ در حالی که شما اهل بیت، انسانهای پاک و مطهر و از ستمگران بیزار هستید! امام رضا علیه السلام فرمود: آیا شأن پیامبر بالاتر است یا شأن جانشین پیامبر؟ گفت: شأن پیامبر. امام دوباره از شخص معترض سؤال کرد: یک پادشاه مشرک بدتر است یا یک پادشاه مسلمان فاسق؟ گفت: پادشاه مشرک. فرمود: آیا جرم کسی که همکاری با دستگاه جور را خود درخواست کند بالاتر است یا کسی که با زور وادار به همکاری اش کنند؟ گفت: آن کسی که خود درخواست کند. امام رضا علیه السلام بعد از این پاسخها فرمود: یوسف صدیق پیامبر بود و عزیز مصر کافر مشرک.

حضرت یوسف خود تقاضا کرد که با حکومت کفر همکاری کند، قرآن در این زمینه از زبان آن نبی والا مقام می فرماید: «اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلَيْكُمْ» (۱۴) «مرا به سرپرستی خزینه های سرزمین [مصر] بگمار که پاسداری دانا هستم». البته حضرت یوسف با این عمل خود می خواست مقامی را اشغال کند که از آن بهترین استفاده را بکند. عزیز مصر کافر بود و مأمون مسلمان فاسق. یوسف علیه السلام پیامبر بود و من وصی پیامبرم. یوسف پیشنهاد همکاری با حکومت داد ولی مرا به این کار مجبور کردند. (۱۵)

به این ترتیب حضرت رضا علیه السلام به مرد پرسشگر فهمانید که من کاری کرده ام که یک پیامبر الهی انجام داده است و آن هم مورد رضایت الهی بود.

شریک در عبادت

حسن بن وشاء می گوید: روزی محضر حضرت رضا علیه السلام شرفیاب شدم. دیدم در مقابل آن جناب آفتابه‌ای هست و می‌خواهد وضو بگیرد و برای نماز آماده شود. جلو رفته و خواستم، آب بر روی دستان مبارکش بریزم. فرمود: صبر کن حسن! عرض کردم! چرا اجازه نمی‌دهید آب بر دست شما بریزم، آیا مایل نیستید من به ثوابی برسم؟ فرمود: تو ثواب می‌بری ولی من گناه! پرسیدم: چرا؟ فرمود: مگر این آیه قرآن را نشنیده‌ای که می‌فرماید: «فَمَنْ كَانَ يَرْجُو لِقَاءَ رَبِّهِ فَلْيَعْمَلْ عَمَلًا صَالِحًا وَلَا يُشْرِكْ بِعِبَادَةِ رَبِّهِ أَحَدًا» (۱۶)؛ «پس هر کس به لقای پروردگارش امید دارد باید عمل صالح انجام دهد و در عبادت خدای خود کسی را شریک نکند.» من اکنون می‌خواهم وضو بگیرم و نماز اقامه کنم، این خود عبادتی است، مایل نیستم کسی در عبادتم شریک شود. (۱۷)

نیرنگ طاغوت

در طول تاریخ، ستمگران زیادی کوشیده‌اند تا با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام مقابله کرده و نور الهی را خاموش کنند؛ اما اراده خداوند متعال بر استمرار و فراگیر شدن معارف اهل بیت علیهم السلام در سر تا سر گیتی قرار گرفته است و کسی را توان آن نیست که به مقابله با انوار درخشان هدایت برخاسته و نور آنان را به سوی خاموشی بکشاند، چرا که: «يُرِيدُونَ أَنْ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَيَأْبَى اللَّهُ إِلَّا أَنْ يُتِمَّ نُورَهُ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱۸)؛ «آنان می‌خواهند نور خدا را با دهانشان خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند، هر چند کافران نخواهند.»

کرامت زیر یکی از نمونه‌های الطاف خداوندی بر ائمه اهل بیت علیهم السلام و مصداق بارزی از این حقیقت قرآنی است.

هرثمه بن اعین، معروف به خواجه مراد، از یاران ویژه و شیفتگان حضرت رضا علیه السلام است. او در این مورد می‌گوید: در دربار مأمون شایع شده بود که امام رضا علیه السلام از دنیا رفته است. برای آگاهی از صحت و سقم ماجرا به دربار مأمون رفتم و در مورد این خبر، از یکی از خدمتکاران ویژه مأمون که شخص مورد اعتمادی بود پرس و جو کردم و او برای من چنین توضیح داد: مأمون مرا در آغاز شب به همراه سی نفر از غلامان مورد اعتماد خویش طلبیده و به ما گفت: مرا به شما حاجتی است که اگر آنرا بر آورید، به هر یک از شما یک همیان پر از طلا و ده ملک مستقل می‌دهم. و تا زنده‌ام شما از مقربان من خواهید بود. آیا حاضرید حاجت مرا بر آورید؟ همه گفتند: اطاعت خلیفه بر ما واجب است! آنگاه دستور داد به هر یک از ما یک شمشیر زهر آلود دادند و گفت: همین ساعت به منزل علی بن موسی الرضا علیه السلام می‌روید و دور او را می‌گیرید و با این شمشیرها او را قطعه قطعه می‌کنید و خون و مو و گوشت و استخوانش را مخلوط می‌کنید و این دستور را پنهان کنید و به هیچ کس نگویند. ما طبق دستور به طور ناگهانی به منزل حضرت رضا علیه السلام رفتیم، آن حضرت در رختخواب به پهلو خوابیده بود و کلماتی را زمزمه می‌کرد که ما نفهمیدیم. دورش را گرفتیم، به او حمله کرده و بدنش را قطعه قطعه کرده و خون شمشیرهای خود را با رختخواب آن جناب پاک کرده و سپس به منزل مأمون بازگشتیم و خبر کشتن امام را به او دادیم. مأمون از ما تشکر کرد و به ما اجازه مرخصی داد.

چون صبح زود نزد مأمون رفتیم، دیدم لباس سیاه عزا در بر کرده و با سر و پای برهنه قصد دارد از منزل بیرون آمده و به عزاداری بپردازد. من جلو در با او همراه شدم. وقتی که نزدیک حجره امام رضا علیه السلام رسیدیم، صدای آن حضرت به گوش ما رسید، مأمون لرزان و مضطرب شد و به من گفت: زود به حجره داخل شو و خبری برابم بیاور! وارد حجره شدم، با کمال شگفتی دیدم آن حضرت در کمال سلامتی، مشغول عبادت است. به من رو کرده و فرمود: ای صبیح! «يُرِيدُونَ يُطْفِئُوا نُورَ اللَّهِ بِأَفْوَاهِهِمْ وَاللَّهُ مُتِمُّ نُورِهِ وَلَوْ كَرِهَ الْكَافِرُونَ» (۱۹) «آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند هر چند کافران را خوش نیاید.» سپس فرمود: «سوگند به خدا نیرنگ آنها به ما ضرر نمی‌رساند تا وقتی که اجل فرا رسد.»

هنگامی که به سوی مأمون بازگشتم و خبر سلامتی امام را به او اطلاع دادم، صورتش تیره و تار شده و با کمال ناراحتی و شرمندگی لباس عزا را از تن بیرون آورد. هرثمه می‌گوید: بعد از شنیدن این خبر، خداوند را بسیار شکر کرده و به حضور امام علیه السلام رفتم. حضرت فرمود: این راز را به هیچ کس مگو؛ مگر به کسی که قلبش سرشار از ایمان و ولایت ما اهل بیت باشد. آنگاه فرمود: هرثمه! به خدا سوگند، خدعه‌ها و نقشه‌های آنان تا خدا نخواهد هیچ آسیب و گزندى به ما نمی‌رساند. (۲۰)

پس تجربه کردیم در این دیر مکافات با آل علی هر که درافتاد برافتاد

هشدار به متولیان بیت المال

حضرت رضا علیه السلام گاهی برای دفاع از سخنان حق، از آیات قرآن دلیل می‌آورد و به این وسیله حقایق موضع گیریهای خود را به اثبات می‌رسانید. شیخ صدوق می‌نویسد: مأمون در خراسان روزهای دوشنبه و پنج شنبه ملاقات عمومی داشت، در یکی از این ملاقاتها - که حضرت رضا علیه السلام نیز حضور داشت - مردی صوفی را به اتهام دزدی دستگیر کرده و به مجلس او آوردند. مأمون به چهره وی نظری انداخته و با دیدن آثار عبادت در پیشانی‌اش، با عصبانیت فریاد زد: چه کار زشتی انجام داده‌ای، با این سیمای به ظاهر معنوی که داری! آیا تو دزدی کرده‌ای؟!

متهم گفت: من از روی ناچاری و اضطرار به این کار دست زده‌ام و اختیاری نبوده است، زیرا تو حق مرا از خمس و غنیمت نداده‌ای و فقر و فلاکت مرا به دزدی کشانده است. مأمون گفت: تو چه حقی در خمس داری؟ متهم گفت: خداوند متعال خمس را به شش سهم تقسیم کرده و به شش گروه اختصاص داده است و فرموده: «وَأَعْلَمُوا أَنَّمَا غَنِمْتُمْ مِنْ شَيْءٍ فَإِنَّ لِلَّهِ خُمُسَهُ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ» (۲۱) «بدانند هر چه از غنیمت بدست آوردید، خمس آن برای خدا و پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله و نزدیکان آن حضرت و یتیمان و مسکینان و واماندگان در راه است.» همچنین در سوره حشر «فِيء» را به ۶ قسمت تقسیم کرده و فرمود: «مَا أَفَاءَ اللَّهُ عَلَىٰ رَسُولِهِ مِنْ أَهْلِ الْقُرَىٰ فَلِلَّهِ وَلِلرَّسُولِ وَلِذِي الْقُرْبَىٰ وَالْيَتَامَىٰ وَالْمَسَاكِينِ وَابْنِ السَّبِيلِ كَيْ لَا يَكُونَ دُولَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ مِنْكُمْ» (۲۲)؛ «آنچه را خداوند از اهل این آبادیها به رسولش باز گرداند، از آن خدا و رسول و خویشاوندان او و یتیمان و مستمندان و

در راه ماندگان است، تا [این اموال عظیم] در میان ثروتمندان شما دست به دست نگردهد.»

ای مأمون! یکی از مستحقین خمس و غنیمت، ابن سبیل و درمانده در راه است و من از آنهایم. مستمندی هستم که راه به جانی ندارم و دستم از همه جا کوتاه است و ضمنا از قاریان و حافظان قرآن هم هستم. مأمون چهره در هم کشیده و گفت: به خیال تو، من با این یاهه سرائینا حنزی از حدود الهی را ترک کنم و حد سرت را جاری نسازم؟!

مرد متهم پاسخ داد: اول اجرای حدود الهی را از خودت شروع کن و اول خودت را پاک کن بعد دیگری را...

می زنی خود، پشت پا بر راستی راستی از دیگران می خواستی؟

حد به گردن داری و حد می زنی؟ گر یکی باید زدن صد می زنی؟

مأمون با شنیدن این کلمات افشاگرانه که با گستاخی تمام ادا می شد، رو به حضرت رضا علیه السلام کرده و گفت: این مرد چه می گوید؟ امام رضا علیه السلام فرمود: او می گوید قبل از من دزدی شده و من هم دزدی کرده‌ام.

خلیفه شدیداً ناراحت شد و متهم را تهدید کرد که: بخدا قسم دست تو را قطع خواهیم کرد. متهم بی‌واهمه اظهار داشت: تو دست مرا قطع می کنی، با اینکه بنده و غلام حلقه بگوش منی؟! مأمون گفت: وای بر تو! من از کجا عبد و بنده تو هستم؟ مرد پاسخ داد: از آن جانی که مادر تو کنیز بوده و پدرت او را با پول مسلمانان خریده است. تو بنده تمام مسلمانان در شرق و غرب عالم هستی! مگر اینکه تو را آزاد کنند و اگر همه مسلمانان تو را آزاد کنند من یکی نسبت به سهم خود، تو را آزاد نکرده‌ام. با این همه، تو پول خمس را می بلعی و حق آل رسول صلی الله علیه و آله و من و امثال مرا نمی دهی؟! گذشته از اینها شخص ناپاک هرگز نمی تواند مانند خودش را پاک کند.

ذات نایافته از هستی، بخش کی تواند که شود هستی بخش

ای مأمون! انسانهای پاک می توانند حدود الهی را جاری کنند، کسی که در گردن او حد باشد چگونه می تواند حد الهی را اجرا کند، مگر اینکه اول بر خود او حد اجرا شود. مگر این آیه را نشنیده‌ای که «تَأْمُرُونَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ أَنْفُسَكُمْ وَأَنْتُمْ تَتْلُونَ الْكِتَابَ أَفَلَا تَعْقِلُونَ» (۲۳)؛ «آیا مردم را به نیکی دعوت می کنید اما خودتان را فراموش کرده‌اید با اینکه شما کتاب خدا را می خوانید؟ آیا نمی اندیشید؟»

مأمون دوباره متوجه حضرت رضا علیه السلام شده و گفت: یا ابالحسن! درباره این شخص چه می فرمائید؟! امام فرمود: خداوند متعال به حضرت محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «فَلِلَّهِ الْحُجَّةُ الْبَالِغَةُ» (۲۴)؛ «دلیل رسا و قاطع برای خداست.» دلیلی که برای هیچکس بهانه‌ای باقی نمی گذارد. چنان دلیلی که جاهل با تمام نادانی اش آنرا متوجه می شود، همان طوری که دانا به وسیله علم خویش آن دلیل را درک می کند و دنیا و آخرت به وسیله دلیل و برهان پایدار مانده است. این مرد برای تو استدلال و دلیل اقامه کرد.

مأمون وقتی وضع را چنین دید، با در طول تاریخ، ستمگران زیادی کوشیده‌اند تا با فرهنگ اهل بیت علیهم السلام مقابله کرده و نور الهی را خاموش کنند؛ اما اراده خداوند متعال بر استمرار و فراگیر شدن معارف اهل بیت علیهم السلام در سر تا سر گیتی قرار گرفته است

آشفته‌گی تمام، ملاقات عمومی را تعطیل کرده و دستور آزادی آن مرد را صادر کرده و از اینجا به فکر از میان برداشتن وجود مقدس حضرت رضا علیه السلام افتاد و بالاخره آن حضرت را مسموم کرده و به شهادت رساند. (۲۵)

جلوگیری از تفسیرهای نادرست

امام هشتم علیه السلام در فرصتهای مناسب، از تفسیرهای نادرست قرآن کریم جلوگیری کرده و معنای صحیح آیه را بیان می کرد. در اینجا دو مورد را با هم می خوانیم:

۱. حضرت رضا علیه السلام در یکی از جلسات علمی که در دربار مأمون تشکیل شده بود، حسن بن موسی و شاء - از دانشمندان بغدادی که به نمایندگی از سوی علمای عراق در آن جلسه حضور یافته بود - را مورد خطاب قرار داده و به او فرمود: اهل عراق این آیه قرآن را چگونه قرائت می کنند؟! «إِنَّهُ لَيْسَ مِنْ أَهْلِكَ إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ» (۲۶) [ای نوح! او از اهل تو نیست، او عمل غیر صالحی است.] او پاسخ داد: «بابن رسول الله! بعضی طبق معمول «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؛ او فرزند ناصالحی است.» قرائت می کنند، اما بعضی دیگر بر این باورند که خداوند هرگز پسر پیامبری را مشمول قهر و غضب خود قرار نمی دهد و آیه را «إِنَّهُ عَمَلٌ غَيْرُ صَالِحٍ»؛ «او فرزند آدم بدی است؛ فرزند تو نیست.» قرائت می کنند و می گویند: او در واقع از نسل نوح نبود. خداوند به او گفت: ای نوح او از نسل تو نیست. اگر از نسل تو می بود من به خاطر تو او را نجات می دادم. امام رضا علیه السلام فرمود: ابتدا اینطور نیست؛ او فرزند حقیقی نوح و از نسل نوح بود. چون بدکار شد و امر خدا را عصیان کرد، پیوند معنوی اش با نوح بریده شد و به نوح گفته شد: این فرزند تو ناصالح است، از این رو نمی تواند در ردیف صالحان قرار گیرد. (۲۷)

۲. امام هشتم علیه السلام گاهی با دانشمندان علم کلام و اهل حدیث و اندیشمندان اهل سنت به گفتگو می نشست و درباره آیات الهی و صفات ربوبی با آنان به جدال احسن و مناظره منطقی می پرداخت. گزارش یکی از این جلسات را با هم می خوانیم:

ابو قره محدث از صفوان بن یحیی یار دیرین امام هشتم علیه السلام درخواست کرد تا جلسه گفتگویی را با امام رضا علیه السلام ترتیب دهد. ابوقره محدث در آن نشست بعد از طرح پرسشهایی در مورد احکام دین و حلال و حرام، سخن را به موضوع توحید کشانید و از صفات پروردگار سخن گفت؛ وی از امام رضا علیه السلام پرسید: به ما روایت کرده‌اند که خداوند هم سخن بودن خود را به حضرت موسی علیه السلام و دیدار خود را به حضرت محمد صلی الله علیه و آله عطا کرده است! آیا چنین است؟ امام فرمود: ای ابو قره! به من بگو، این آیات را چه کسی بر جن و انس ابلاغ کرده است؟! «لَا تُدْرِكُهُ الْأَبْصَارُ»؛ «دیده‌ها او را درک نمی کنند»، «وَلَا يُحِيطُونَ بِهِ الْعُلَمَاءُ»؛ «دانش مخلوقات به او احاطه نمی کند.» «وَكَانَ كَيْدَهُ شِئْنًا»؛ «چیزی مانند او نیست.» آیا به غیر از محمد صلی الله علیه و آله کسی دیگر این آیات را به ما رسانده است؟

ابو قره گفت: درست است؛ این آیات را حضرت محمد صلی الله علیه و آله آورده است.

امام فرمود: چگونه ممکن است فردی به سوی تمام مخلوق بیاید و به آنها اعلام کند که من از طرف خدا آمده‌ام و مردم را با فرمان خدا به سوی خدا بخواند و این آیات را بر آنان تلاوت کند، سپس همین مرد الهی برخلاف آیات وحیانی که از سوی خدا آنها می‌خواهند نور خدا را با دهان خود خاموش کنند ولی خدا جز این نمی‌خواهد که نور خود را کامل کند آورده است، بگوید: من به چشم خود خدا را دیدم و به او احاطه علمی پیدا کردم و او به شکل انسان است!! آیا شما حجالت نمی‌کشید؟! زندقه‌ها نتوانستند چنین نسبتی به پیامبر صلی الله علیه و آله بدهند که محمد صلی الله علیه و آله از جانب خدا چیزی آورد و سپس از راه دیگر، خلاف آن را گفت.

ابو قره در پاسخ گفت: خداوند خودش می‌فرماید: «وَلَقَدْ رَأَوْهُ نَزْلَةً أُخْرَى» (۲۸) «و بار دیگر در فرود آمدن او را مشاهده کرد.»

امام علیه السلام در جواب فرمود: در همین سوره آیه دیگری است و آنچه را که پیامبر صلی الله علیه و آله دیده توضیح می‌دهد. خداوند در آنجا می‌فرماید: «مَا كَذَّبَ الْفُؤَادُ مَا رَأَى» (۲۹) «دل آنچه را دید دروغ نشمارد.» یعنی دل محمد صلی الله علیه و آله آنچه را که چشمش دید، دروغ ندانست. سپس در همین سوره، خداوند آنچه را که محمد صلی الله علیه و آله دیده است خیر می‌دهد و می‌فرماید: «لَقَدْ رَأَى مِنْ آيَاتِ رَبِّهِ الْكُبْرَى»؛ «پیامبر صلی الله علیه و آله از آیات و نشانه‌های بسیار بزرگ پروردگارش دید.» دیدن آیات خداوند غیر از دیدن خود اوست. و باز هم خداوند می‌فرماید: «مردم احاطه علمی به خدا پیدا نمی‌کنند.» در صورتی که اگر دیدگان او را ببینند علمشان به دریافت و شناخت او احاطه پیدا کرده است.

ابو قره گفت: پس روایات را تکذیب می‌فرمائید؟

حضرت رضا علیه السلام فرمود: بلی! هرگاه روایات مخالف قرآن باشند، آنها را تکذیب می‌کنم و آنچه مسلمانان به آن اتفاق دارند این است که احاطه علمی به خدا نمی‌توان یافت.

چشمها از اداراک او عاجزند و چیزی مانند او نیست. (۳۰)

ولایتعهدی امام رضا

نویسنده: محمد محسن طبسی

مأمون در خاندانی که با بغض و دشمنی علویان مزوج بود، رشد و نمو یافت و در حکومتی که تمام راه‌های سیاسی، نظامی، اقتصادی، فرهنگی و اجتماعی را برای محو و نابود کردن علویان به کار گرفته بود، تربیت شد. از او توقع و انتظاری جز ادامه سیاست خصمانه خلفای پیشین در برابر علویان نمی‌رفت، اما یک باره و به ظاهر ورق برگشت و مأمون برخلاف سیاست‌های حاکمان گذشته، با علویان به نرمی و ملایمت برخورد کرد؛ به گونه‌ای که امام رضا(ع) را از مدینه به مرو آورد و نخست به امام رضا(ع) پیشنهاد "خلافت" کرد، اما آن حضرت نپذیرفت. بعد از آن "ولایت‌عهدی" را به امام تحمیل و شعارهای علویان را جایگزین شعارهای بنی عباس کرد. او سکه به نام امام رضا(ع) زد و رنگ سبز را به جای رنگ سیاه برگزید و دختر خود را به عقد آن حضرت درآورد و ...

علویان و بنی عباس در برابر این رفتار مأمون، یک باره حیرت کردند و مأمون با این سیاست غیرمنتظره، خلافت خود را وارد عرصه جدیدی کرد. در این زمینه پرسش‌های گوناگونی وجود دارد؛ از جمله: چرا مأمون برخورد ملایم با فرزندان علی را در دستور کار خود قرار داد؟ چرا خلافت را به امام رضا(ع) پیشنهاد کرد؟ آیا طرح پیشنهاد خلافت به امام رضا(ع) صادقانه بود و واقعاً قصد بازگرداندن خلافت به اهل بیت را داشت و یا اهداف دیگری را از این کار دنبال می‌کرد؟ چرا ولایت‌عهدی را بر امام تحمیل کرد؟ برخوردهای به ظاهر ملایم مأمون با علویان چه معنا و مفهومی دارد؟

ریشه این پرسش‌ها، به سه مسئله بازمی‌گردد:

نخست) آیا پیشنهاد کنندگی خلافت و یا ولایت‌عهدی، مأمون بود یا فضل بن سهل؟

دوم) اگر پیشنهاد کننده مأمون باشد، آیا در این پیشنهاد صادق بود و به راستی قصد بازگرداندن خلافت به آل علی را داشت و یا این پیشنهاد، دسیسه و حيله‌ای پیش نبود و مأمون اهداف دیگری را دنبال می‌کرد؟

سوم) واکنش امام (ع) در برابر پیشنهاد چه بود؟

در این نوشتار، می‌خواهیم به این سه سؤال اساسی پاسخ دهیم. پاسخ این پرسش‌ها از آن جهت اهمیت دارد که روابط خلفای بنی‌عبّاس با اهل بیت عموماً و روابط مأمون با امام رضا(ع) را به گونه‌ای خاص مشخص می‌سازد و آشکار می‌شود که آیا روابط آنها اولاً، یک طرفه بوده است یا دو جانبه؟ ثانیاً، آیا این روابط دوستانه بوده یا مأمون اهداف دیگری را با این روابط پی می‌گرفته است؟

اول: پیشنهاد دهنده کیست؟

مشهور این است که مأمون پیشنهاد خلافت و ولایت‌عهدی را به امام داد، اما برخی بر این باورند که فضل بن سهل چنین پیشنهادی را به مأمون کرد. زمانی که مأمون برادرش امین را کشت، وزیر مأمون (فضل بن سهل) برادر خود (حسن بن سهل) را به حکومت بغداد فرستاد و چون حسن بن سهل از امرای عرب نبود، حاکمان کوفه و عراق به فرمانروایی او راضی نمی‌شدند و بر فرمانروایی "سادات علوی" متفق بودند؛ لذا بر مأمون می‌شوریدند و هر از گاهی علویان بر ضد حکومت بنی‌عبّاس قیام می‌کردند، تا آنکه اوضاع مملکت به سبب قیام‌های علویان نابه‌سامان گشت. فضل بن سهل خطاب به مأمون گفت: "علویان به خلافت طمع کرده‌اند و لشکر عرب نیز با آن‌ها همراه هستند. از این روی تدبیر بر این است که یکی از سادات علوی که از همه شریف‌تر و بزرگ‌تر باشد و علویان همه او را به شرف و بزرگواری قبول داشته باشند، به عنوان "خلیفه" معرفی کنیم تا این قیام‌ها و شورش‌ها آرام بگیرد". آنان سرانجام امام رضا(ع) را برای این کار انتخاب کردند. (۱)

در پاسخ، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. مأمون شخصیتی سیاسی، آگاه، زیرک، دوراندیش، حیل‌گر، صاحب رأی، و در تصمیم‌گیری قاطع بود.

۲. فضل بن سهل (وزیر مأمون) نیز به زیرکی و باهوشی معروف و مشاور خاص خلیفه بود.

با توجه به این دو نکته، چنین می‌توان گفت:

لازمه نقل دوم که فضل بن سهل را پیشنهادکننده بدانیم، این است که مأمون، صاحب رأی و قاطع در تصمیم‌گیری، زیرک، دوراندیش و ... نباشد و فضل بن سهل، گرداننده واقعی جریان حکومت باشد، با اینکه چنین نبوده است.

با این همه می‌توان بین این دو نقل را این گونه جمع کرد که حتی اگر پیشنهادکننده، فضل بن سهل باشد، بر اصل ماجرا خلل و خدشه‌ای وارد نخواهد آمد؛ زیرا در هر دو صورت، پیشنهاد خلافت و ولایت‌عهدی از جانب مأمون مطرح شده و اگر فضل بن سهل نیز پیشنهادکننده باشد، سخن او در حد مشاوره بوده و مأمون، به دلیل شرم سیاسی خود، این پیشنهاد را بدون برنامه و هدف نپذیرفته و به یقین آن را بررسی کرده و با دوراندیشی همه جوانب مسئله، به ویژه مخالفت بنی‌عبّاس با وی را سنجیده و با توجه به خطرهای تهدیدهای بنی‌عبّاس، دست به چنین کار خطرناک و مهمی زده است. بنابراین معقول نیست که در چنین مسئله حیاتی و مهم، مأمون عقل خود را به فضل بن سهل بسپارد و مطیع پیشنهادها و دیدگاه‌های وی باشد.

از سویی، اگر فضل پیشنهاد دهنده اصلی بود، باید به جهت عدم موفقیت طرح، مأمون او را توبیخ می‌کرد، اما چنین مطلبی گزارش نشده است.

دوم: آیا مأمون در پیشنهاد خود صادق بود؟

آیا مأمون واقعاً قصد بازگرداندن خلافت به خاندان علی را داشت و یا اهداف دیگری را دنبال می‌کرد؟

نخست باید به انگیزه و اهداف مأمون از این پیشنهاد پی‌برد، تا بتوان پاسخ دقیق و صحیح و جامعی داد.

دیدگاه علما

در نگاهی کلی به آرا و دیدگاه‌های علما، می‌توان آنها را به سه گروه تقسیم کرد: الف) کسانی که مأمون را در این کار صادق می‌دانستند و می‌گفتند هیچ‌گونه سیاست و حیل‌ای در کار نبوده است؛ انگیزه‌هایی را دال بر صدق نیت مأمون نقل می‌کنند که به آنها اشاره می‌شود.

۱. طبری شافعی، ابن اثیر شافعی و دیگران:

"انّ المأمون نظر فی بنی العباس و بنی علی فلم یجد أحداً هو أفضل ولا أروع ولا أعلم منه؛ (۲) مأمون در میان فرزندان عباس و علی نگریست، پس هیچ کس را با فضیلت‌تر و با ورع‌تر و عالم‌تر از او (امام رضا(ع)) نیافت".

۲. ابوالفرج اصفهانی:

"انّ المأمون کان خلال صراعه مع أخیه الأمين قد عاهد الله أن ینقل الخلافة ی إلى أفضل آل ابیطالب وأنّ علی الرضا هو أفضل العلویین إنّ ظفر بالمخلوع؛ (۳) مأمون به هنگام درگیری با برادر خویش امین، با خدا پیمان بسته بود که اگر بر مخلوع (امین) پیروز شود، خلافت را به برترین فرزند خاندان ابوطالب تحویل دهد و علی - ملقب به رضا - برترین فرد علویان بود".

۳. سیوطی شافعی:

"انّ المأمون قد حمله علی ذلك إفراطه فی التشیع حتّی قیل: إنّه همّ أن ینخلع نفسه ویفوّض الأمر الیه؛ (۴) مأمون به جهت شیعه‌گری افراطی‌اش (۵)، او (امام رضا(ع)) را بدین کار واداشت، حتی گفته شده می‌خواست از سلطنت کناره‌گیر و آن را به او بسپارد".

۴. ابن طططقی:

"انّ المأمون فکّر فی حال الخلافة ی بعده وأراد أن ینقلها فی رجل ینصلح لها لتبرأ ذمته، فنظر فی بنی العباس و بنی علی فلم یجد أحداً هو أفضل ولا أروع ولا أعلم منه؛ (۶) مأمون در

مورد خلافت بعد از خویش اندیشید و خواست برای آن کار، کسی را قرار دهد که صلاحیتش را داشته باشد تا ذمه‌اش بری شود. بنابراین در میان فرزندان عباس و علی نگرست، پس کسی را برتر و باورتر و داناتر از او (امام رضا(ع)) نیافت."

۵. دکتر احمد امین مصری شافعی:

"إِنَّ الْمَأْمُونُ قَدْ أَرَادَ بِذَلِكَ أَنْ يَصْلِحَ بَيْنَ الْبَيْتَيْنِ الْعُلُوِي وَالْعَبَّاسِي وَيَجْمَعُ شَمْلَهُمَا لِيَتَعَاوَنَا عَلَي مَا فِيهِ خَيْرُ الْأُمَّةِ ي وَصَلِحَهَا وَتَنْقُطَ الْفِتْنُ وَتَصْفُو الْقُلُوبُ ، وَإِنَّهُ كَانَ مَعْتَزِلِيًّا وَ يَرَى أَحَقِّيَّةَ عَلِيٍّ وَذَرَبَتَهُ بِالْخِلَافَةِ ي وَكَذَلِكَ أَنَّهُ وَقَعَ تَحْتَ تَأْثِيرِ الْفَضْلِ وَالْحَسَنِ ابْنِي سَهْلِ الْفَارَسِيِّينَ ... وَأَنَّهُ رَأَى أَنَّ عَدَمَ تَوَكُّلِي الْعُلُوِيِي لِلْخِلَافَةِ ي يَكْسِبُ أُنْمَتَهُمْ شَيْئًا مِّنَ التَّقْدِيسِ فَإِذَا وُلِّوا الْحَكْمَ ظَهَرُوا لِلنَّاسِ وَبَانَ خَطْوُهُمْ وَصَوَابُهُمْ فَزَالَ عَنْهُمْ التَّقْدِيسُ ... وَأَغْلَبَ ظَنِّي أَنَّ الْمَأْمُونُ كَانَ مُخْلِصًا فِي عَمَلِهِ صَادِقًا فِي تَصَرُّفِهِ ... ۷؛ مَأْمُونٌ بَا إِيْنِ كَارِ خَوَاسْتِ يُوْدُ كِه بِيْنِ دُو خَانَدَانِ عَلُوِي وَ عَبَّاسِي أَشْتِي بَرَقَرَار كِنْدُ وَ پَرَا كِنْدُ كِي أَنَان رَا بَه يَكَا نَكِي تَبْدِيلِ كَرْدَانْد تَا دَر آنچِه خَيْر وَ صِلَاحِ اَمْتِ اسْتِ، يَارِي كِنْتَنْد وَ فِتْنَه‌ها بَخُوَابِد وَ دَل‌ها از كِيْنَه‌ها پَاك شُوْد. او معتزلی بود و علی و فرزندان او را برای خلافت سزاوارتر می‌دانست و هم چنین او تحت تأثیر فضل و حسن، دو فرزند سهل فارسی بود ... و او دید که اگر علویان خلافت را برنگزینند، امامانشان از هاله‌ای از قداست برخوردار خواهند شد. پس وقتی حکومت را به دست بگیرند، در معرض دید مردم قرار خواهند گرفت و خطا و صوابشان آشکار و آن قداست از ایشان برداشته خواهد شد ... من بیشتر گمان می‌کنم که مأمون از سر دلسوزی و صداقت بدین کار دست زد ..."

ب) کسانی که معتقدند مأمون در پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی به امام رضا(ع) صادق نبود و در پی اهداف دیگری بود، انگیزه‌های مأمون را این گونه بر می‌شمرند.

۱. دکتر علی سامی بشار:

"إِنَّ الْمَأْمُونُ أَدْرَكَ خَطْوَهُ ي الدَّعْوَةَ ي الإِسْمَاعِيلِيَّةَ ي فَأَرَادَ أَنْ يَقْضِيَ عَلَيْهَا وَكَانَ الْإِمَامُ عَبْدُ اللَّهِ الرَّضِيُّ بَدَأَ نَشَاطًا وَاسِعًا وَلِذَا قَرَّبَ الْمَأْمُونُ إِلَيْهِ عَلِيَّ الرَّضَا وَبَاعَهُ بُولَايَةَ ي الْعَهْدِ؛ (۸) مَأْمُونٌ خَطَرَ دَعْوَةَ إِسْمَاعِيلِيَّانِ رَا دَرِيَا فْتَه بُوْد. لِذَا مِي خَوَاسْتِ بَه كَارِشَانِ پَايَانِ دَهْدُ وَ اَمَامِ عَبْدِ اللَّهِ فَعَالِيَّتِ كَسْتَرْدَه‌ای رَا آغَا ز كَرْدَه بُوْد. از این رو، مأمون، امام رضا را به خود نزدیک گرداند و با او به ولایت عهدی بیعت کرد."

۲. دکتر کامل مصطفی شیبی:

"إِنَّ الْمَأْمُونُ جَعَلَهُ وُلِيَّ عَهْدِهِ لِمَحَاوَلَةِ ي تَأْلِفِ قُلُوبِ النَّاسِ ضِدَّ قَوْمِ الْعَبَّاسِيِّينَ الَّذِيْنَ حَارَبُوهُ وَنَصَرُوا أَخَاهُ؛ (۹) مَأْمُونٌ او رَا وُلِيَّ عَهْدِ خَوِشِي قَرَار دَا؛ چُون مِي خَوَاسْتِ مَرْدَمِ رَا بَر ضِدِّ طَايِفَه‌اشِ عَبَّاسِيَانِ - كِه بَا او جَنَكِيْدَنْد وَ بَرادَرِشِ رَا يَارِي كَرْدَنْد - هَم دَا سْتَانِ كَرْدَانْد وَ دَلِ آنَانِ رَا بَه دَسْتِ آوَرْد."

۳. سید هاشم معروف حسنی:

"إِنَّ الْمَأْمُونُ وَضَعَ الْإِمَامَ الرَّضَا تَحْتَ رِقَابِهِ ي الْخَلِيفَةِ ي وَمَنْعَهُ مِّنَ الْقِيَامِ بِحَرْكِهِ ي عَلُوِيَّةَ ي جَدِيْدَةٍ ي ... كَانَتْ وَلايَةُ ي الْعَهْدِ عَلَي كُرَّةِ الْإِمَامِ؛ (۱۰) مَأْمُونٌ اَمَامِ رَضَا ۷ رَا زِيْرِنَظَرِ خَوِشِي قَرَار دَا وَ او رَا از قِيَامِ بَا حَرْكِ عَلُوِي جَدِيْدِي بَا زِدَا شْتِ ... اَمَامِ از وَلايَتِ عَهْدِي، ناخَشُوْد بُوْد."

۴. شیخ محمدحسین مظفر:

"إِنَّ الْمَأْمُونُ كَانَ مَدْفُوعًا فِي الْبَيْعَةِ ي لِعَلِيٍّ الرَّضَا بُولَايَةَ ي الْعَهْدِ بِدَافِعِ سِيَّاسِي ، هُو حَمَايَةُ ي مَصَالِحِ الدَّوْلَةِ ي الْعَبَّاسِيَّةِ ي ، وَ لِأَنَّ الْمَأْمُونُ مِّنْ رِجَالِ الدَّهْءِ وَالسِّيَاسَةِ ي؛ (۱۱) اَنْكِيْزَه مَأْمُونِ دَر بِيْعَتِ بَا اَمَامِ رَضَا بَه وَلايَتِ عَهْدِي ، سِيَّاسِي وَ آن حَفْظِ مَصَالِحِ دَوْلَتِ عَبَّاسِي بُوْد؛ زِيْرَا مَأْمُونِ از مَرْدَانِ زِيْرِكِ وَ سِيَّاسْتَمَدَارِ بُوْد."

۵. سید جعفر مرتضی عاملی:

"فَإِنَّا مَهْمَا شَكَكْنَا فِي شَيْءٍ فَلَسْنَا نَشْكُ فِي أَنَّ الْمَأْمُونُ كَانَ قَدْ دَرَسَ الْوَضْعَ دِرَاسَةً ي دَقِيْقَةً ي قَبْلَ أَنْ يَقْدَمَ عَلَيَّ مَا أَقْدَمَ عَلَيَّ وَ أَخَذَ فِي عِبَارَتِهِ كَافَةً ي الْاِحْتِمَالَاتِ وَ مَخْتَلَفِ النَّاتِجِ ... مِمَّا أَحْفَتَهُ عَنَّا الْأَيْدِي الْأَثِمِيَّةُ ي وَالْأَهْوَاءُ الرَّخِصَةُ ي وَإِنْ كَانَتْ لَعِبَهُ ي تَلَكَّ لَمْ تَوْتِ كَلِّ ثَمَارِهَا الَّتِي كَانَتْ يَرْجُوها مِنْهَا وَذَلِكَ بِسَبَبِ الْخَطِئَةِ ي الْحَكِيمَةِ ي الَّتِي كَانَتْ الْإِمَامِ (ع) قَدْ أُتْبِعَهَا؛ (۱۲) مَا دَر هَر چِه شَكِّ كَنِيْمِ، دَر اِيْنِ نَمِي تَوَانِيْمِ شَكِّ كَنِيْمِ كِه مَأْمُونِ پِيْشِ از هَر اِقْدَامِي شَرَايِطِ زَمَانِ خَوِشِ وَ هَمِه جَوَابِ مَحْتَمَلِ وَ بَا زِ تَابِ هَايِ مَخْتَلَفِ رَا بَه خَوِيْبِي بَرَسِي كَرْدَه بُوْد ... از آن اموری که دست‌های نابکار و هواهای پست بر ما مخفی کرده‌اند و اگرچه با این دستاویز به همی نتایجی که انتظار داشت، نرسید و این به سبب نقشه حکیمانه‌ای بود که امام آن را پی گرفته بود."

ج) کسانی که معتقدند مأمون از آغاز در نیت خود راست‌گو بود، ولی در ادامه منحرف گشت و همین موضوع سبب شد که امام را به شهادت برساند.

۱. خنجی اصفهانی حنفی

"بِرْخِي مِي كُوِيْنِدِ مَأْمُونِ خَلِيْفَه، مَرْدِي دَانَا بُوْد وَ خُوْد دَر وَا قِعِ مِي خَوَاسْتِ خِلَافَتِ رَا از عَبَّاسِيَانِ بَه فَرَزَنْدَانِ عَلِيٍّ بَا ز كَرْدَانْد، نَه آنكِه دَر آن اَمْرِ بَه مَكْرِ وَ حِيْلَه پِيْر دَا زِد، بَلَكِه هَدَفِ او بَا زِ پَسِ گِيْرِي حَقِّ بُوْد تَا اَمَانَتِ رَا بَه اَهْلِ خُوْدِ بَسْپَاْرَد. وُلِي بَعْدِ از پَايَانِ يَافْتَنِ اَمْرِ وَلايَتِ عَهْدِي، عَبَّاسِيَانِ بَدَانِ رَاضِي نَشْتَنْد وَ مَأْمُونِ رَا حَرَامِزَادَه خَوَانْدَنْد وَ يَرِ او شُوْرِيْدَنْد ... وَ مَأْمُونِ كِه كَارِ رَا مَخْتَلِ دِيْد، مَلِكِ فَا نِي رَا بَرِ آخِرْتِ اِخْتِيَارِ كَرْدُ وَ اَمَامِ رَا بَا زَهْرِ مَسْمُومِ سَاخْتِ ... (۱۳)"

۲. و افراد دیگر.

نقد و بررسی

در این نوشتار، ادعای ما این است که تمام اهداف یاد شده، به یک معنا صحیح است؛ ولی جامع نیست و به تنهایی نمی‌تواند بیانگر حقیقت باشد. به دیگر سخن: پاسخ صحیح و جامع، همان دیدگاه دوم است؛ یعنی مأمون عباسی از آغاز امر در پیشنهاد خلافت و ولایت عهدی صادق نبود و اهداف خصمانه‌ای را بر ضلّه امام رضا(ع) دنبال می‌کرد؛ چنان که خود مأمون و

اطرافیان وی نیز به این مسئله اذعان کرده‌اند و این ادعا را می‌توان از منابع معتبر اهل سنت ثابت کرد.

آنچه مسلم است و منابع اهل سنت و بزرگان آنان به آن اشاره و تصریح کرده‌اند، آن است که:

اولاً، نمی‌توان مأمون عباسی را هم خلیفه‌ای سیاستمدار دانست و هم در پیشنهاد خلافت و ولایت‌عهدی به امام رضا(ع) صادق و راست‌گو دانست و صادق پنداشتن وی، عین ساده لوحی است.

ثانیاً، هدف اصلی مأمون، حذف سیاسی و اجتماعی امام(ع) از صحنه جامعه اسلامی بود.

ثالثاً، اهداف فرعی دیگری نیز مطرح بود که در جهت فریب و انحراف افکار عمومی مطرح شده بود.

رابعاً، در همان دوران نیز افرادی از بنی‌عباس و علویان با شک و تردید به این مسئله می‌نگریستند.

نکات چهارگانه

برای روشن شدن ابعاد این پاسخ، بیان چند نکته ضروری است:

۱. مأمون کیست؟

مأمون عباسی در سال ۱۷۰ق. به دنیا آمد؛ یعنی در همان سالی که هارون عباسی به خلافت رسید. چون این مژده خوب به هارون داده شد، نوزاد را "مأمون"؛ یعنی "فال نیک" نامید.

مادر مأمون، کنیزی ایرانی به نام "مراجل" از خدمت کاران قصر هارون بود که در آشنی‌خانه کار می‌کرد.

دمیری شافعی می‌گوید:

"مادر مأمون از زشت‌ترین کنیزان بود. روزی زبیده خاتون (همسر هارون)، با هارون به بازی شطرنج مشغول بود و از قضا زبیده، هارون را شکست داد و از او خواست تا با مراجل

زشت‌ترین کنیز مطبخ، هم‌بستر شود. هارون قبول نکرد و مالیات مصر و عراق را به زبیده پیشنهاد کرد، بلکه از تصمیمش برگردد، ولی او نپذیرفت. سپس با اصرار زبیده، هارون با

"مراجل" هم‌بستر شد و از او مأمون متولد گشت. مادر مأمون در زمان نفاس، از دنیا رفت و وی در دامان یحیی بن جعفر برمکی پرورش یافت." (۱۴)

ویژگی‌های مأمون از نگاه اهل سنت

دمیری شافعی می‌گوید:

"لم یکن فی بنی العباس أعلم من المأمون ... عارفاً بالعلم، فیه دهاء و سیاسه ی؛ (۱۵) در میان عباسیان کسی دانایتر از مأمون نبود ... دانشمندی که در وی زیرکی و سیاست بود."

این ندیم می‌گوید:

"إنه أعلم الخلفاء بالفقه و الکلام؛ (۱۶) او دانایترین خلیفه به فقه و کلام بود."

ابوحنیفه احمد بن داود دینوری می‌گوید:

"كان نجم بنی العباس فی العلم والحکمه ی و كان قد أخذ من العلوم بقسط و ضرب فیها سهم؛ (۱۷) او ستاره عباسیان در آسمان دانش و حکمت بود و از علوم بهره‌ای کامل نبرده و در

آنها سهم بود."

سیوطی شافعی می‌آورد:

"كان أفضل رجال بنی العباس حزمًا و عزمًا و علمًا و رأياً و دهاءً و هیبه ی و شجاعه ی ...؛ (۱۸) برترین فرد عباسیان از نظر دوراندیشی، استواری اراده، دانش، رأی، زیرکی، هیبت و شجاعت

... بود."

مأمون از دیدگاه شیعه

در پیشگویی امیرمومنان(ع) آمده است:

"ویل لهذه الأمته ی من رجالهم! الشجره ی الملعونه ی التي ذکرها ربکم تعالی. أولهم خضراء و آخرهم هزماء، ثم یلی بعدهم أمر امه ی محمد رجال أولهم ... سابعهم أعلمهم ...؛ (۱۹)

وای بر این امت از مردانشان! درخت ملعونی که پروردگارتان یاد کرده است. ابتدایش سبز و آخرش بی‌بر و خشک است، آن‌گاه گروهی دیگر امور امت محمد را بعد از ایشان

برعهده می‌گیرند. اولشان ... هفتمین آنان دانایترین ایشان است ..."

البته در روایات امامیه، مأمون شدیداً نکوهش و مذمت شده و قاتل امام رضا(ع) معرفی گردیده و از او به عفریت مستکبر(۲۰) و عفریت کافر(۲۱) یاد شده است.(۲۲)

کراماتی از امام رضا (علیه السلام)

نویسنده: محمد تقی داروگر و حمیدرضا سهیلی

حضور به یاد ماندنی

شفایافته: محمد حشمتی

متولد ۱۳۵۴ سنقر

تاریخ شفا: ۱۳ آبان ۱۳۷۴

نوع بیماری: صرع

امامعلی، پدری زحمتکش برای خانواده هشت نفری اش بود.

او در روستای "باولد" از حومه سنقر کرمانشاه زندگی می کرد و از طریق کشاورزی بر روی زمین در روستا به امرار معاش می نمود.

دستهای پر آبله و چهره آفتاب سوخته اش گواه بر رنج و مرارت در عرصه کار و زندگی بود. غمی پنهان سینه ستبر او را در بر می گرفت، سینه ای که آماج توفان سهمگین و حوادث ملامت بار زندگی بود و جایگاه ذخیره صبر.

آری غم او، محمد بود. فرزند ۲۰ ساله اش که از هشت سالگی به بیماری صرع (غش) مبتلا گردیده بود. همه سختیهای ناشی از کار را به جان می خرید، اما وقتی به چهره پاره تنش که مانند شمعی آب می شد نگاه می کرد. گویی که او هم وجودش در معرض سوختن و ذوب شدن بود.

بیچاره محمد که از رنج این بیماری همچون درختی خشک و پژمرده در باغچه حیات زندگی، نفسهای کند خود را از نای درون به عالم برون به سختی بر می آورد و چشمان بی فروغش بر آینده ای مبهم و تاریک، دوخته بود. سر دردهای پی در پی، محمد را به ستوه آورده بود. به همه اینها، مشکلات نتوانست محمد را از مدرسه و تحصیل باز دارد.

دکترهای زیادی محمد را معاینه کرده بودند. آزمایشها و نوارهای مغزی و ... همه گواهی می داد بر وجود بیماری شدی صرع که سالها در اعماق وجود او رخنه کرده و با دارو و درمان سر ناسازگاری داشت. محمد از دوران کودکی اش لذتی نبرد، همه چیز برای او بیگانه بود حتی یک لیخنه.

پزشکان شهر او را می شناختند و از مداوای او عاجز. دارو و درمان ... همه و همه برای محمد بی نتیجه بود. او تصمیم خود را گرفته بود. از همه طبیبان قطع امید کرده و قصد رفتن به مشهد و زیارت حضرت رضاع را با خانواده اش در میان می گذارد. گویی پدر و مادرش هم با او همدلند.

آری، او یهودی خود را در پیش امامش جستجو می کند؛ امام دردمندان و حاجتمندان، امام غریبان و بی کسان، امام رئوفی که هیچ کس را ناامید از در خانه اش رد نمی کند. شب سیزدهم آبان ماه ۱۳۷۴ بود که محمد زائر کوی رضاع (ع) گردید، آبشار صفا بر نهر چشمانش جاری شد. شب از نیمه گذشته بود.

خواب همچون شبی بر چشمان محمد وارد شد و او را مسحور خود نمود و پلکهای او را بر هم می دوخت. در خواب دید آفایی با لباس روحانی و عبایی سبز بر دوش به دیدنش می آید و بر بالینش می نشیند و می گوید تو سرطان مغز داری ۳ ساعت بعد از ظهر چهارشنبه به کنار ضریح بیا و شفایت را از من بگیر.

از خواب بیدار می شود، ضربان قلبش شدت می یابد، در تفکر رؤیای صادقانه اش غرق می گردد، سرش را به زیر می اندازد و راهی مسافرخانه می شود. روز موعود فرا می رسد، به داخل حرم مشرف می شود، نزدیک ضریح مطهر می رود و گوشه ای می نشیند و عرض حاجت می نماید، دل شکسته و محزون، اشک در چشمانش حلقه می زند، پلکهایش بر روی هم می افتد.

همان آقا را می بیند که به او می گوید: بلند شو، بلند شو، بلند شو!

محمد می گوید: نمی توانم.

آقا دست مبارکش را روی سرش می کشد و با دست خود او را بلند می کنند و می فرمایند: برو و دو رکعت نماز زیارت شکر بخوان. محمد چشم می گشاید، بدنش به لرزش افتاده، احساس عجیبی پیدا می کند، گویی از ظلمت به نور رسیده است.

همه چیز برایش معنا می گیرد. او بی که زاییده رنج و محنت بود، او بی که رفیق و مونسش درد بود، او بی که در صفحات عمرش جز خاطره بیماری و درد چیز دیگری نداشت، اکنون نیرویی تازه در خود می دید، زبان به حمد الهی باز می کند و بر این کلام وحی ایمان می آورد که: **انَّ مَعَ الْعُسْرِ يُسْرًا**.

و سپاس عنایت امام را دارد. امامی که معدن جود و کرم است، و او در جوار نور، با دلی سرشار از عشق و ایمان به نماز می ایستد و سجده شکر.

باده حضور

شفایافته: مختار عزتی

۴۳ ساله، ساکن هشتر طلش

تاریخ شفا: اول مهرماه ۱۳۷۰

بیماری: فلج نیمه بدن

- آهای سب! سب گلشاهی! انار قند دارم! بدو!

میوه فروش بود که صدا می زد و در طول کوچه پیش می آمد.

زنی چادر به سر، در آستانه در او را صدا زد:

- هی، مشهدی مختارا!

میوه فروش، گاری دستی اش را کناری نگه داشت، دستی به کمر خسته اش گذاشت، کلاهش را از سر برداشت، و با گوشه آستین مندرس و پاره کنش عرق از پیشانی زدود.

- ها آبیچی! چی می خوای؟

زن جلو آمد سیبها را واری کرد و پرسید:

- چنده این سیبا؟

- گلشاهی آبیچی از یک کنار بیست تومن.

- باز که گرونش کردی مشدی!

- بینی و بین الله، هیچده تومن خریدشه.

این را گفت و کفه ترازو را برداشت:

- چند کیلو بدم خانوم؟

کفه ترازو را زیر سیبها زد. زن از توی زنبیل دستی، کیف پولش را در آورد و از داخل آن یک اسکناس صد تومانی بیرون کشید:

- پنج کیلو از درشتاش مشتی!

میوه فروش سنگ پنج کیلویی را در کفه ترازو گذاشت و آن یکی کفه را پر از سیب کرد: باز به کنار آبیچی، درشت و ریزش پای هم، خاطر جمع باشین سیبش از ... و حرفش ناتمام

ماند. کلام در دهانش یخ زد. ترازو از دستش رها شد و سیبها بر روی زمین ریخت.

چشمانش به نقطه ای خیره ماند و زانوانش شکست. زن بی اختیار جیغ کشید. میوه فروش بر روی گاری دستی اش فرو افتاد. گاری به راه افتاد و هیکل میوه فروش در پس حرکت آن بر زمین غلتید.

گاری در طول کوچه پیش رفت و در برخورد با تیر چراغ برق از حرکت ایستاد. چند زن دیگر از خانه هایشان بیرون ریختند. زن ترسیده بود و همچنان جیغ می کشید.

روبه رو با امواج خروشان دریا، غروب خورشید را به نظاره ایستاده بود، خورشید به آرامی در دل امواج فرو می رفت و خون سرخش، سطح دریا را پوشانده بود.

موجی پای او را به نوازش گرفت، احساس کرد زمین زیر پایش به حرکت در آمده است. به دریا که خیره شد دید که امواج شکاف برداشتند، دو نیم شد و راهی برای عبورش تا آن سوی ساحل.

قدم به راه گذاشت و در شکاف دریا پیش رفت. آن قدر که دیگر ساحلی به دیده نمی آمد در هر سوی از نگاهش تنها آبی دریا بود و خروش متلاطم امواج. به یک باره روبه رو با نگاهش نوری پدیدار شد.

خوب که نظر کرد بارگاهی دید. نور باران و پرتالو. جلو دوید، آن جا را شناخت. فریاد کشید. یا امام رضا! او قدمهایش را تند کرد، تندتر و تندتر، پایش به سنگی گیر کرد و محکم بر زمین افتاد.

مختارا! مختارا! برادرش بود که او را صدا می زد. سعی کرد از جا برخیزد. دردی از کمر تا پایش را گرفت. نتوانست بلند شود. به سختی چشمانش را باز کرد، برادرش را بالای سرش

دید، مردی سفیدپوش به درون اتاق دوید. چی شده؟ مرد پرسید و برادر جوابش را گفت: از تخت افتاد پایین، کمک کنیدا تا بذاریمش روی تخت.

- من کجا هستم؟ این را پرسید و نگاهش را به نگاه خیس برادر دوخت. طوری نیست، خوشحالم که به هوش اومدی برادر. به پشت دراز کشید چشمانش را به سقف دوخت و سعی کرد تا به یاد بیاورد.

- خواب می دیدی؟ برادر بود که پرسید. نگاهش را از سقف چرخاند به روی برادر و آرام زمزمه کرد:

- ها چه خوابی هم!

... آسمان آبی است به رنگ دریا، پاک و زلال. دریای پر خروش زائران صحن های حرم موج می زند. مختار خودش را به دل امواج می زند و در میان جمعیت گم می شود رو به روی ضریح می ایستد، چشمانش را می بندد و دلش را به پرواز در می آورد.

در خاطر می گذرانند.. زمانی که از بیمارستان مرخص شد. تصمیمش را با برادر و همسرش در میان گذاشت. همسرش شادمانه پذیرفت، اما برادر اصرار داشت که منزلشان را به فروش

برسانند و او را به یکی از بیمارستانهای شوروی (سابق) که شنیده بود درمان سکنه های مغزی در آن جا مشهور است ببرد. مختار نپذیرفت و با اصرار از برادر خواست تا برای او و همسرش بلیت سفر به مشهد را تهیه نماید. و حالا او در مشهد بود در کنار حریم بار، مستمند و ملتمس شفا.

یا شهید ارض طوس!

یا اینس النفوس! ادر کنی ...

احساس کرد دستی دستش را گرفت. چشمانش را گشود کودک را دید که دستش را گرفته و او را به سوی حرم می کشاند.

- بیاید که براتون جا گرفتم.

در شلوغی و ازدحام جمعیت در کنار پنجره فولاد جایی خالی بود، جایی به اندازه نشستن یک نفر، مختار نشست، کودک مهربانانه خندید:

- همین جا بنشینید تا پدرم بیاد.

مختار با تحیر به چهره زیبا و نورانی کودک خیره ایستاد و پرسید؟

- پدرتون؟ بهش می گم بیاد عیادتتون. شما از راه دور اومدین، چگونه؟ مگه نه؟

- آره از هشتیر طالش.

کودک به میان جمعیت دوید و در لحظه ای از نگاه محیر مختار پنهان شد. خواب بود یا بیدار؟ این را چند بار از خود پرسید. چشمانش را مالید و دوباره نگاهش را به جمعیت دوخت، به جایی که کودک در آن جا از نگاهش گم شده بود.

آیا می توانست باور کند آنچه را که به چشم دیده بود؟

آیا منتظر بماند؟

سر به پنجره گذاشت. خستگی به جانش افتاد، مختار بخواب رفت. کودک که آمد، مختار هنوز خواب بود، دستی بر شانه اش نهاد و او را بیدار کرد.

- هی آقا، پاشین پدرم اومده به عیادتتون.

مختار چشمانش را که گشود، کودک را دید همراه با مردی سبزپوش و خوش چهره با لبخندی نشسته بر لبانش، لبخندی که تا عمق جاننش را پر از سپاس کرد. تند از جا بلند شد. به آقا سلام کرد و دستش را بوسید.

- سلام آقا جانم به قربان شما، شما بیاید مولا؟

آقا دستی بر سر و صورت مختار کشید و زیر لب زمزمه ای کرد. زمزمه اش روحانی و جان بخش بود، آهنگ دلنواز آبخاران را داشت، مثل نغمه زیبایی پرندگان، روح افزا بود و آرامش بخش، خستگی و درد را از تن مختار تاراند. حس کرد سبک شده است.

شوق دیدار مستش کرده، از خود بی خود شده بود. به حال که آمد خودش بود و خیل زائران معتكف حرم. دگر نه مولایی بود و نه آن کودک نورانی و زیبا. خودش را در همان جایی که کودک نشان داده بود یافت.

پنجه در پنجره حرم افکند و با صدای بلند مولایش را آواز داد و گریست .. زار زار. دستی بر شانه اش خورد، ملتهب برگشت. برادرش را رویه روی نگاهش یافت، نگران به مختار خیره مانده بود.

- برادر! او را چه شده بود؟ مختار پرسید و برادرش جواب گفت:

- خواب دیدم برادر

- تو هم؟

- خواب دیدم که آقایی سبز پوش سرت را به بالین دارد.

- من هم ...

- مولای سبز پوش؟

- آری دستی بر سرم کشید حالم را پرسید.

- یعنی؟ آری من شفا یافتم برادر، اطمینان دارم.

- خدا را شکر هر دو دستشان را حلقه در شبکه های پنجره کردند سرها را به پنجره فولاد ساییدند و های های گریستند.

گریه شوق! گریه شکر! عجا که گریه کاری بود. کاری کارستان!

راز آینه ها

شفا یافته: فاطمه استانیستی

متولد ۱۳۴۴، کلات نادری

تاریخ شفا: فروردین ۱۳۷۳

بیماری: سرطان خون، فلج بدن، عفونت کلیه

در آینه مقابل تصویر شکسته و رنجور زنی را دید که هیچ شباهتی با او نداشت، رنگ پریده، رخسار تکیده و چین عمیقی که زیر چشمان به گودی نشسته اش هویدا شده بود، چهره اش را پیرتر از آنچه بود نشان می داد. با حسرت آهی کشید و از آینه رو گرداند، اما آینه ای دیگر برابر با نگاهش ایستاده بود، با حیرت به عقب برگشت، باز هم آینه ای، تصویر مضطربش را منعکس کرد. دور خود چرخید، چهار سویش را آینه ها گرفته بودند.

گویی زندانی آینه ها شده بود. حس کرد آینه ها به او نزدیک می شوند. زندانش تنگ تر و تنگ تر می شد. تصویرش در میان آینه ها تکثیر شده بود، خواست تا از حصار آینه ها بگریزد. خود را به آینه ای زد، بی آن که بشکند، درون آینه گم شد، اما در آینه های دیگر، تصویرهای تکراری اش به او خندیدند.

مضطرب شده بود، حیرت و ناباوری به جانش افتاده بود، خواست که فریاد بکشد، اما گویی تصاویر متعددی از هر آینه ای دستی انداخته بودند و گلوش را محکم می فشردند. دیگر آینه ها آفتاب به او نزدیک شده بودند که از چهار سو به آن چسبیده بودند، تصویر خودش را هم در آینه ای نمی دید.

هراس به جانش ریخته بود، احساس کرد که جانش از چشمانش بیرون می رود. بی اختیار پلکهایش را گشود، همه جا نورانی بود، نوری شدید، دیدگانش را زد، کسی که به او نزدیک شده بود دیده نمی شد. در نور غرق شده بود، تو گویی خود منبعی از نور بود که در نگاه مضطرب او می بارید، چشمانش را بست و دوباره باز کرد،

آینه ای کوچک و سبز رو به رو با نگاهش یافت که تصویرش را منعکس کرده بود، لبخندی زد، تصویرش هم خندید، دیگر آن شکستگی و رنجوری قبل را در چهره اش نمی دید، حتی چروکی هم در صورتش دیده نمی شد، چشمانش نیز به گودی نرفته بود، درست مثل قبل از آنی که مریض بشود و در بیمارستان بستری گردد.

شاداب بود، شاداب و سرحال، از خوشحالی فریادی کشید و خود را در فضا رها کرد. محمود به حتم چیزی را از او مخفی می کرد. این را او از نگاه نگرانش می فهمید، از وی پرسید. محمود جوابی عجولانه داد و سعی کرد تا موضوع صحبت را عوض کند، طفره او از جواب، مسأله را بغرنج تر کرد، دیگر حتم پیدا کرد که برایش اتفاقی افتاده است. اما چه بود این

اتفاق؟ نمی دانست.

می دید که هر روز رنجورتر و ضعیف تر می شود و فهمید که دردی لاعلاج به جانش افتاده است، دکترها چیزی به او نمی گفتند، اما می دید که با محمود بچ سؤال برانگیز دارند. محمود به او چیزی نمی گفت، همیشه وقتی درباره مریضی اش از او پرسش می کرد با لبخندی زورکی و قیافه ای ساختگی که سعی می کرد اندوهش را پنهان سازد. می گفت: چیز مهمی نیست، به بیماری جزئی، زود خوب می شی، بهت قول می دم.

اما بیماری او جزئی نبود، این را وقتی فهمید که از پاهایش قدرت حرکت سلب شده بود. فلج شده بود، شوهرش به اصرار سعی می کرد به او بقبولاند که چیز مهمی نیست، اما او دیگر به حرفهای محمود و قیافه ظاهرآ شاد و آن لبخندهای مصنوعی او بی توجه بود. حالا می دانست که در خزان زده بهار زندگی به زمستان سرد رسیده است، فهمیده بود که چون برگی از درخت جدا شود و بر زمین بیفتد.

می دانست که مرگ به استقبالش آمده است. خیلی زود، زودتر از آن که تصورش را می کرد. آخرین بار که معاینه شد، از نگاه سرد و پر یأس دکترها حقیقت را خواند. آنها به او چیزی نگفتند، اما محمود را به کناری کشیده و به او گفتند:

-دیگه کارش تمومه. از دست ما کاری ساخته نیست. محمود تکیه اش را به دیوار داد و آرام سر خورد و بر زمین نشست. سرش را میان دستانش برد و نگاهش به کف اتاق خیره ماند، هیچ نگفت، اما درونش غوغایی بود، به یکباره از جا برخاست، خودش را به دکتر رساند و گفت: می تونم با خودم ببرمش؟

- کجا؟

- می خواهم ببرمش مشهد، دخیل امام هشتم(ع)

- این غیر ممکنه، حرکت براش خوب نیست.

محمود تقریباً فریاد کشید:

- شما که قطع امید کردین دکتر، شما که می دونید می میره، پس اجازه بدین، به جای این جا با خودم ببرمش مشهد، بذارین آگه می خواد بمیره، کنار قبر امام هشتم(ع) بمیره. دکتر سری تکان داد و گفت:

- برای ما مسؤولیت داره، ما نمی تونیم این اجازه رو به شما بدیم. محمود بازوی دکتر را گرفت و گفت:

- ولی من باید ببرمش. خواهش می کنم دکتر!

- آخه یک جنازه رو می خوی ببری مشهد که چی بشه؟ محمود، خود را به آغوش دکتر انداخت، شانه هایش شروع به لرزیدن کرد. دکتر عینکش را جا به جا کرد. محمود با گریه

گفت: فاطمه هنوز جوونه، دکتر! خیلی جوونه، هنوز زوده که بمیره، اونو می برم مشهد، دخیل امام هشتم(ع) می بندمش و از او می خوام شفاش بده. امام مظلوم ما خیلی رؤوفن، می

دونم که دلشون به جوونی فاطمه می سوزه، به امیدی تو دلم می گه که فاطمه تو مشهد شفا پیدا می کنه. آره دکتر! فاطمه رو می برم مشهد تا شاید ان شاء الله فرجی بشه و شفا پیدا کنه،

خودش را از آغوش دکتر کند و نگاه بارانی اش را در نگاه خیس دکتر انداخت و پرسید: اجازه می دید دکتر؟ دکتر از زیر عینک به گوشه انگشتش شستش جلوی بارش قطره های اشک را گرفت، سری تکان داد و گفت: باشه اونو ببر ان شاء الله که شفا پیدا می کنه.

خسته بود، خیلی خسته، همین بود که تا کنار پنجره فولاد نشست، به سرعت خوابش برد، خواب عجیبی دید، خواب آینه های که او را حبس کرده بودند جانش به لبش آمده بود،

خواست که فریاد بزند اما گویی گلویش را محکم گرفته بودند.

چشمانش را که بست، صدای مهیب شکستن آئینه ها را شنید، چشم باز کرد، نوری در نگاهش درخشید، حصار آئینه ها شکسته بود و دستی پر نور آئینه ای سبز را روبه روی نگاه او گرفته بود. تصور خودش را در آئینه دید، اثری از درد در چهره اش دیده نمی شد، گویی سالم شده بود.

حسی غریب به جانش افتاده بود، دلش می خواست صاحب آن دستان نورانی را ببیند و بر آنها بوسه بزند، از جا برخاست، روی پاهای خودش پاهایی که تا لحظاتی قبل هیچ حرکتی نداشت، تحریر کرد به پاهایش نگاه کرد، سالم بودند، دستی بر آنها کشید، هیچ دردی احساس نکرد. از خوشحالی فریادی کشید و به هوا پرید.

با شفا یافتن او، صدای نقاره خانه برخاست. زنها به سویی دویند، تا به خود آمد، بر امواج دستهای زائران حرم بالا رفته بود. محمود به دستانی می نگرست که فاطمه را بر خود داشت، فاطمه در امواج دستها فرو رفت، قطره ای اشک از گونه محمود بر پهنه صورتش فرو چکید، زانو زد و سجده کرد.

سجده شکر، سجده سپاس و تشکر از حضرت رضا(علیه السلام)

نام من رضاست

شفایافته: آندره (رضا) سیمونیان

اهل ازبکستان، مقیم همدان

نوع بیماری: لال

آندره - آندره!

شنید که کسی او را به نام صدا می کند. صدایی که از جنس خاک نبود آبی بود، آسمانی بود، آندره از خواب بیدار شد.

نگاهش بی تاب و هراسان به هر سو دوید، اما همه در خواب بودند. جز خادم پیری که کمی آن سوتر ایستاده بود و خیره نگاهش می کرد. پیرمرد که متوجه حالات آندره شده بود به سویی آمد و با لبخندی مهربان روبه روی او ایستاد:

- چی شده پسر؟ آندره سکوت کرد، اما دلش هوای فریاد داشت؛ هوای گریه. دوست داشت خودش را در آغوش پیرمرد بیاندازد و گریه کند، از ته دل فریاد برآورد، شیون کند.

بغض بد جویری گلویش را گرفته بود، دلش می خواست آن را بترکاند و عقده هایش را خالی کند.

پیرمرد روبه روی او نشست. دستی به شانه اش زد و دوباره پرسید: چیزی شده؟ آندره وامانده از خواب، خود را در آغوش پیرمرد انداخت، دیگر طاقت نیاورد. های های گریه کرد، پیرمرد دستی به پشت آندره زد و گفت:

- گریه نکن فرزندم، فریاد بزن، گریه عقده ها رو خالی می کند، درد رو تسکین می ده، گریه کن. آندره همچنان می گریست. حالا دیگر همه بیدار شده بودند و با نگاههای پر سؤال، آندره را می نگرستند، پیرمرد پرسید: چی شده؟ تعریف کن.

آندره خودش را از آغوش پیرمرد کند، تکیه اش را به دیوار داد و نگاه خویش را به آسمان دوخت. آبی آسمان با همه ستارگان در نگاهش ریخت، دسته ای کبوتر از برابرش گذشتند و در پهنه آسمان گم شدند. آندره نگاهش را بست و بی آن که جواب پیرمرد را بدهد در دل گفت: ای کاش هرگز بیدار نمی شدم.

صدای پیرمرد را شنید، باز می پرسید: چرا حرف نمی زنی؟ بگو چی شده؟ خواب دیدی؟ تعریف کن! آندره چشمانش را گشود و نگاهش را در نگاه مهربان پیرمرد دوخت و با زبان اشاره به او فهماند که حرف زدن نمی تواند. پیرمرد غمگین از جابرجاست، سعی کرد بغض و اشکش را از آندره پنهان نماید.

رو گرداند و پشت به او دور شد. آندره دید که شانه های پیرمرد می لرزید. آندره مسلمان نبود، اما پس از قطع امید از همه جا، به درگاه امام رضا(ع) آمده بود، بارها از خود پرسیده بود: آیا امام(ع) با وجود آن همه دردمند و حاجتمند مسلمان، نظری هم به بنده خدای مسیحی خواهد داشت؟ بعد خود را نوید داده بود که بی شک حاجتش روا خواهد شد.

پس با امید به التجا نشسته بود. پدر چه شوق و شعفی داشت. مادر در پوست خود نمی گنجید، پس از سالها دوری و فراق قرار بود به ایران برگردند و خوشیانی که شاید هیچ کدامشان را ندیده بودند، اینک ببینند. شوق دیدار این سرزمین را داشتند، آنها راهی شدند از مرز که گذشتند دیگر سر از پا نمی شناختند، پدر و مادر با شوق جای جای سرزمین ایران را به

فرزندان نشان می داد و با ذوقی فراوان از خاطرات دورش تعریف می کرد.

آن قدر غرق در شغف و شادمانی بود که اصلاً متوجه تریلی سنگینی که با سرعت از روبه رو می آمد نشد و تا به خود آمد صدای فریاد جگر خراش زن و فرزندانش با صدای مهیب برخورد تریلی و اتومبیل او در آمیخت.

پدر و مادر آندره در دم جان سپردند و آندره و النا به بیمارستان منتقل شدند. بعد از بهبودی، النا طاقت این سوگ بزرگ را نیاورد و عازم ازبکستان شد. اما آندره با همه اصرار خواهرش با او نرفت و تصمیم گرفت در ایران بماند.

آندره در اثر شدت تصادف قدرت تکلمش را از دست داده بود. آن که سرنوشت آندره را رقم می زد پای او را به منزل زن و مرد جوانی کشاند که پس از گذشت سالها ازدواج هنوز صاحب فرزندی نشده بودند.

پدر و مادر جدید آندره برای بهبودی او از هیچ تلاشی فرو گذار نکردند، اما تو گویی سرنوشت او این چنین رقم خورده بود که لال بماند. آندره هر روز مشاهده می کرد که پدر و مادر خوانده اش بعد از راز و نیاز به درگاه خداوند طلب شفای او را از خدا می کردند. او هم با دل شکسته اش رو به خدا طلب شفا می کرد.

سالها گذشت آندره بزرگتر شده بود و در مغازه ساعت سازی مشغول به کار گردید و بر اثر دردی که داشت گوشه گیر و منزوی شده بود. روزی پدر با چشمانی اشکبار به سراغش آمد و گفت:

- درسته که همه دکترها جوابت کرده اند، اما ما مسلمونا یک دکتر دیگرم داریم که هر وقت از همه جا ناامید می شیم می ریم سراغش، اگر تو بخوای می برمت پیش این دکتر تا ازش شفا بگیری .

آندره نگاه پر تمناش را به پدر دوخت، چهره پدر در برابر نگاه گریان او درهم مغشوش و گم شد. این اولین باری بود که آندره چنین مکانی را می دید. هیچ شباهتی به کلیسایی که او هر یکشنبه همراه پدر و مادر و خواهرش می رفت نداشت. حرم پر از جمعیت بود، همه دستها به دعا بلند بود، پرواز کبوتران بر بالای گنبد طلایی امام، توجه آندره را سخت به خود جلب کرده بود.

پدر، آندره را تا کنار پنجره فولاد همراهی کرد، بعد ریسمانی بر گردن او آویخت و آن سر طناب را به پنجره فولاد بست. آندره متحیر به پدر و حرکات و اعمال او نگاه می کرد و با خود می گفت این دیگر چه نوع دکتری است؟ پدر که رفت، آندره خسته از راه طولانی بر زمین نشست و سر را تکیه دیوار داد و به خواب رفت.

نوری سریع به سمتش آمد، سعی کرد نور را بگیرد، نتوانست، نور ناپدید شد، دوباره نوری آن جا مشاهده کرد که به سویش می آید، از میان نور صدایی شنید، صدایی که او را با نام می خواند: - آندره! آندره!

بی تاب از خواب بیدار شد، شب آمده بود با آسمانی مهتابی، حرم در سکوتی روحانی غرق شده بود، خادم پیر کمی آن سوتر ایستاده بود و او را می نگریست. ساعت حرم چند بار نواخت، آندره دلش می خواست باز هم بخوابد و آن نور را ببیند و آن صدای ملکوتی را بشنود، خادم پیر به سمت او می آمد. همان نور بود. آبی - سبز - سفید - نه نمی توانست تشخیص بدهد، نوری بود به همه رنگها، مرتب به سمت او می آمد و باز دور می شد، آندره مانده بود متحیر، هر بار دستش را دراز می کرد تا نور را بگیرد، اما نور از او می گریخت.

ناگهان شنید که از میان نور صدایی برخاست، صدایی که از جنس خاک نبود، آبی بود، آسمانی بود، صدا او را به نام خواند: آندره! آندره! خواست فریاد بزند، نتوانست نور ناپدید شد، آندره دوباره از خواب بیدار شد، همان پیرمرد با تحیر به صلیب گردنش نگاه می کرد: تو ... تو مسیحی هستی! آندره با سر پاسخ مثبت داد. پیرمرد صلیب را از گردن او گشود، با دستمالی عرق را از سر و رویش پاک کرد و بعد سر او را روی زانویش گذاشت و گفت: راحت بخواب. آندره پلکهایش را روی هم گذاشت، خواب خیلی زود به سراغش آمد. باز نوری دیگر این بار سبز سبز، به خوبی می توانست تشخیص بدهد.

نور به سمتش آمد و از میانه آن صدایی برخاست. نامت چیست؟ تکانی خورد. متحیر بود شنیده بود که او را به نام صدا کرده بود. پس دلیل این سؤال چه بود؟ شگفت زده وامانده بود از پاسخ، از نور صدایی دیگر برخاست: نامت را بگو: آندره اشاره به زبانش کرد که قادر به تکلم نیست.

از میانه نور دستی روشن بیرون آمد. حالا بر زبان آندره کشید و گفت: حالا بگو نامت چیست؟ آندره آرام آرام زبان گشود گفت: آن ... آند ... آند ... اما نتوانست نامش را کامل بگوید.

دوباره از میان نور صدایی شنید که: بگو، نامت را بگو. آندره دهان باز کرد و با صدای مؤکد فریاد زد: اسم من رضاست، رضا ... رضا همچون بلمی بر امواج دستها می رفت، لباسش هزار پاره شده بود، هزار تکه تکه برای تبرک.

نقاره خانه با شادی او همناوا شده بود و می نواخت، چه معنوی و روحانی چه پر عظمت و جاودانه.

ضریح مقدس

شفا یافته: کلثوم رضایی

۲۳ ساله اهل و ساکن بهشهر

تاریخ شفا: اول خرداد ۱۳۷۲

نوع بیماری: غده بدخیم سرطانی در سینه

کلثوم آرام سرش را از روی بالش برداشت، انگار قسمت چپ بدنش را به سختی می فشردند، درد تمام وجودش را گرفته بود و لحظه ای امانش نمی داد، بی اختیار شروع به گریه کرد. لحظه ای بعد مادرش به کنارش آمد و از حال او جويا شد او ناحیه ای را که درد می کرد به مادرش نشان داد. چرا که او ساکن بهشهر بود و بیش از ۲۲ بهار از عمرش نمی گذشت. برای مادر و پدرش که مرد زحمتکشی بود، غیر قابل تصور بود که در این سن او دچار بیماری مرموز و کشنده ای شود.

کلثوم دیگر تحمل درد را نداشت، سراسیمه از جایش بلند شد و در حالی که دستش را به طرف قفسه چپ سینه اش می آورد ناله می کرد و نم اشک از چشمانش فرو می ریخت. او تا دیروز سالم بود، همین دیروز بود که در یک مهمانی شرکت کرده بود و سالم و خوش مجلس را به پایان رسانیده بود. اما امروز ... او بی تأمل، به این سو و آن سوی اتاق می رفت، تاب و قرار از او سلب شده بود و امانی برایش نمانده بود. به هر ترتیب بود درد را تحمل کرد تا این که بعد از ظهر آن روز به آقای دکتر اسدالله پور مراجعه کرد.

دکتر دستور رادیولوژی و آزمایش از سینه سمت چپ او داد. انگار غده ای درون سینه تشکیل شده بود. غده ای بدخیم و سرطانی. مدتی به همین منوال تحت درمان قرار گرفت. از آن روز وحشتناک ماهها می گذشت و هر روز غده بزرگتر و دردناکتر می شد.

یک هفته در بیمارستان امام خمینی بهشهر بستری گردید و مورد عمل جراحی قرار گرفت، قسمتی از غده را برداشتند و پزشکان معالج آن روز غده را برای تشخیص بیشتر و بهتر به آمل فرستادند.

او مدتی هم در گرگان زیر نظر دکتر پیرغیبی به معالجه پرداخت، اما دیگر برای همه معجز شده بود که غده، غده سرطانی و علاج ناپذیر است و تنها توصیه پزشکان این بود که او باید همیشه تحت درمان باشد، ضمناً از کلثوم خواستند که به تهران برود. کلثوم کوله بار سفر را بست و در شب ماتم زده حرمان به سوی تهران حرکت کردند. هر کجا می رفت مادرش با او و همراه او بود.

همه‌همه و خیابانهای شلوغ تهران غمش را دو چندان می ساخت و عوامل درونی اش را آشفته تر می نمود. اما آن چیزی که او را مقاوم می کرد ایمان به خدا و ائمه اطهار (ع) بود که می توانست این درد طاقت فرسا را تحمل کند.

پس از سفرهای مکرر به این سو و آن سو، به شهر و دیارش بازگشت و با غم بی انتهای خود سر می کرد. غمی که تار و پودش را یکباره می سوزاند. اما جز صبر چاره ای نداشت. هوای نمناک و مرطوب شمال، جنگلهای سرسبز و دشتهای پر گل، دیگر برایش زیبایی چندانی نداشت.

شبهات دیروقت در کنار پنجره می ایستاد و به دور دستها نگاه می کرد. سه سال درد و رنج، مدت کمی به نظر نمی رسید، انگار رفته رفته تمامی دفتر امیدها و آرزوهایش برگ برگ می شد و به هوا می رفت.

بهارها و پاییزهای بسیاری گذشت، و تنها امید کلثوم، مادر و پدرش بودند که در غم او شریک بودند و همراه او می سوختند و می ساختند و جز شکر در درگاه خداوند کریم و سبحان، کار دیگری از دستشان بر نمی آمد.

دم دمای غروب، یک روز از روزهای بهاری بود و آفتاب هم رفته رفته در پشت کوههای سرفراز زمردین شمال فرو می رنشت. کلثوم برای لحظه ای آرزو کرد کاش به جای این همه رنج و درد روحش آزاد می شد و به آسمانها صعود می کرد تا آن همه شاهد بیچارگی خود و پدر و مادر دردمندش نباشد.

دیگر داشتن یک خانه بزرگ و مجلل و اتومبیل شیک و مدرن و لوازم منزل آنچنانی برایش آرزو محسوب نمی شد، بلکه تنها آرزویش بازگشت سلامتی اش بود. سلامتی که شاید هرگز باز نمی گشت. در گیر و دار ماهها و سالها سرگردانی و تحمل درد و مرض، هوای زیارت امام رضا (ع) در دلش شوقی وصف ناپذیر پدید آورد.

امام رضا (ع) ضامن غریبان، امید محرومان، منجی دردمندان، و خلاصه آخرین مرهم دل ریش غم زدگانی که ناامید از درگاه ملائک پاسبانش نمی رفتند. کلثوم موضوع را با مادرش در میان گذاشت و آنها تصمیم گرفتند سفری به مشهد بیابند تا شاید امام هشتم (ع) یاری شان نماید.

کلثوم به همراه مادر و خواهرش و با بدرقه پدر دردمندش به سوی مشهد روانه شدند و روز ۲۹ اردیبهشت ۱۳۷۲ به مشهد رسیدند. پسران پسران سراغ مسافرخانه ای را گرفتند. بالاخره اتافی در یکی از مسافرخانه های بالاخیابان کوچه ملاهاشم در اختیارشان قرار گرفت.

سر سودا زده شان هوای کوی رحمت کرده بود و تن تب دارشان در لهیب شعلهای عشق و امیدشان امام ابوالحسن (ع) می سوخت. کلثوم پس از رفع خستگی، همان روز به حرم مطهر مشرف می شود. در مجوز شماره ۳۸۷ دفتر نگهبانی صحن مطهر انقلاب آمده است:

خواهر کلثوم رضائی که از ناحیه سینه سمت چپ دچار بیماری می باشد حسب تقاضای خودش مجاز است روزهای ۱ و ۱۳۷۲/۳/۲ از ساعت ۱۸ الی ۷ صبح روز بعد در پشت پنجره فولاد، جهت گرفتن شفا، متوسل به باب الحوائج حضرت علی بن موسی الرضا (ع) گردد.

مسئول دفتر شفا یافتگان می گوید: آن شب او با هزار امید به امام بزرگوار (ع) متوسل شده، و خود را از همه چیز و همه کس بریده بود. اما در این میان دست تقدیر دریچه ای دوباره به زندگی اش می گشاید! ناگهان گل امید در قلب جوانش شکوفا شد و نهال آرزو در باغ حیات او مجدداً به ثمر رسید.

او شفا یابش را از امام (ع) گرفته بود. در گواهی نگهبانی به سرپرستی نوشته شده است: مقارن ساعت ۲۴ (نیمه شب) اول خرداد ۱۳۷۲ خواهری به نام کلثوم رضائی در پشت پنجره فولاد صحن انقلاب دخیل نموده، که از ناحیه سمت چپ مریض بوده است، امام رضا (ع) را در خواب زیارت کرده و شفای خود را گرفته است.

همچنین در نامه بخش تسهیلات زائران به ریاست رفاه درج شده است: در ساعت ۱۰ صبح روز ۱۳۷۲/۳/۲ خواهر کلثوم رضائی ۲۲ ساله ساکن بهشهر به همراه بستگانش به دفتر شفا یافتگان مراجعه کردند و اظهار داشت که مورد عنایت آقا امام رضا (ع) قرار گرفته و شفا یافته است و اثری از غده ای که در سمت چپ سینه داشته است نیست.

او ضمن سؤال و جواب، شرح چگونگی بیماری و معالجات خود را بیان کرد. بر حسب سوابق پس از تحقیقات لازم مشارالیه را به دارالشفای امام (ع) اعزام داشتیم که مورد معاینات پزشک معتمد آستان قدس رضوی قرار گرفت. نتیجه معاینات انجام شده که حاکی از بهبودی و شفای نامبرده می باشد توسط پزشک کتبا گواهی بدین شرح گواهی شد.

« شماره دفتر رفاه زائران ۵۶۰/۱۰۳۴ تاریخ ۱۳۷۲/۳/۴ » در تأیید دکتر نصرتی پزشک معتمد دارالشفای امام (ع) به تاریخ ۱۳۷۲/۳/۲ شرح داده شده است:

از خانم کلثوم رضائی معاینه به عمل آمد، در سینه سمت چپ هیچ گونه غده ای وجود ندارد و هر دو سینه نامبرده سالم می باشد. « شماره نظام پزشکی ۱۹۴۱۰ »

وقتی که از کلثوم سؤال کردیم چطور شد که شفا یافتی؟ گفت:

روز اول که برای شفا گرفتن در کنار پنجره فولاد به آقا امام رضا (ع) متوسل شدم حدود ساعت یازده شب در خواب دیدم که شخص بزرگوار که لباس بلند سبز رنگی پوشیده بود و شال سبزی هم به کمرش داشت به طرفم آمد و به من گفت: بلند شو! عجله کن! در خانه دو نفر منتظرت هستند و یک خوشحالی در انتظارت است و گوشه شال کمرش را به من داد فرمود آن گل بنفش را بگیر، من گوشه ضریح مطهر را نگاه کردم. گل بنفشی در آن جا بود.

ناگهان از خواب پریدم، مجدداً به خواب رفتم در خواب دیدم دو گوسفند در علفزاری مشغول چرا بودند، یک گوسفند به طرف من آمد. دوباره آقای بزرگوار به خوابم آمد و گفت:

آن گوسفند را بگیر، به ایشان گفتم: آقا من نمی توانم، ناراحت هستم! آقای بزرگوار فرمودند: من هم ناراحت هستم!
وقتی که بیدار شدم خادمی در کنارم بود انگار او را قبلاً دیده بودم ناگهان متوجه شدم دردی دیگر در سینه ام احساس نمی شود. با خوشحالی و تعجب دستانم را به طرف سینه ام بردم
دیگر دردی وجود نداشت و غده ای هم لمس نمی شد.
من سراسیمه و اشک ریزان به بخش نگهبانی رفتم و موضوع را گفتم و آنها اقدامات لازم را انجام دادند و مرا صبح روز بعد به پزشک معالج نشان دادند تا صحت گفته هایم ثابت شود.
کلثوم چند روز بعد با دستی پر از امید به بهشهر باز می گشت تا پرده از رمز و راز عاشقانه با خدا و امام بزرگوارش علی بن موسی الرضا(ع) بردارد.
او وقتی که به پزشک معالجش دکتر اسدالله پور مراجعه می نماید می گوید: پزشک از سلامتی جسمی و روحی من غرق در تعجب بود و در حالی که باور کردنش برایش مشکل بود
گفت:
شما را امام رضا(ع) شفا داده است!

پرواز بر حریم عشق

شفایافته: رضا رحیمی

اهل آمل

بیماری: بزرگی قلب در زمان تولد

آمل - بیمارستان امام رضا(ع)، چهارم تیرماه ۱۳۷۴ - اسفندیار در راهروی بیمارستان پشت اتاق انتظار قدم می زد.
زمان در نظر او به کندی می گذرد گرچه به این گونه انتظار کشیدن عادت داشته و دوبار آن را تجربه کرده است.
اما به هر حال انتظار کشنده است و زمان نیز آبیستن حادثه هاست. اضطرابی عجیب سراپایش را فرا می گیرد. آرام و قرار ندارد. می نشیند و بلند می شود. گاهی به گوشه ای می رود و
چشمان خسته اش به سمتی سو می گیرد. دهها بار مسیر طولانی راهروها را طی می کند. عاقبت صدای پرستار او را به خود می آورد. آقای رحیمی! مبارک که پدر شدید. فرزندان پسر
است. حال مادر هم خوب است.
با شنیدن این خبر، برق شادی در نگاه او فوران می کند. خنده ای ملیح بر چهره افسرده اش می نشیند، و می رود تا این پیام خوش را به فرزندان که در خانه منتظرند، بدهد و شادی اش
را با آنان قسمت کند.
روز بعد که برای ترخیص همسر و کودکش به بیمارستان می رود، پزشک معالج آقای رحیمی را به اتاق خویش فرا می خواند و خبر بزرگی قلب کودک و وخیم بودن حال او را به پدر
می دهد.
با شنیدن این خبر زانوان اسفندیار خم می خورد و چشمانش به سیاهی می گراید. دکتر او را دلداری می دهد و به خونسردی و آرامش دعوتش می کند. شادی اش به غم تبدیل می
شود، کار بر روی کودک در جهت درمان او سریعاً آغاز می شود. همسر اسفندیار وقتی که می فهمد او را می خواهند مرخص کنند، اما بچه اش باید مدتها تحت نظر پزشکان بستری
باشد، شوکه می شود.
گویی قلب او هم در این حادثه درد آور، غم انگیز متورم گردیده است. دامن دامن اشک می ریزد. مادری که باید کودک دلبنده را در کنار خود جای دهد و دست نوازش به سرش
بکشد و از شیر جانش شیر به او بدهد، اکنون باید با دست خالی به خانه برود. این تنهایی و جدایی، چقدر برایش طاقت فرسا و ملال آور است! آن شب زن و مرد به خانه برگشتند و
پژمرده شدند. پدر موضوع بستری شدن کودک را برای فرزندان بازگو کرد، و آنها را نوید داد که در آینده ای نه چندان دور، شاهد آوردن نوزاد خواهند بود.
اسفندیار هر روز از حال کودکش باخبر می شد. پزشکان طی مشورتی که کردند احتمال دادند که این بیماری ژنتیکی و ارثی بوده و از مادر انتقال یافته است. به همین جهت یک سری
آزمایشات روی مادر کودک انجام شد که نتایج به دست آمده خط بطلان بر این احتمالات کشید.
۹ روز از بستری شدن کودک در بیمارستان می گذشت. نه روزی که همچون سالی بر خانواده رحیمی گذشت. شادی و نشاط از آن خانواده رخت بر بسته، و گریه و زاری بر فضای
خانه مستولی شده بود. شب دهم بود اسفندیار از پزشکان جواب ناامید کننده شنیده بود. آنها صریحاً اعتراف نمودند که کاری از دستشان بر نمی آید. کودکی که از زمان تولد ۳/۴ کیلو
وزن داشت، اکنون به قدری ضعیف و لاغر شده بود که پرستار وزن او را ۱/۲ کیلو اعلام کرد. اسفندیار شاهد به خاموشی گراییدن شمع وجود فرزند دل بندش بود و کاری هم از
دستش بر نمی آمد. به خانه آمد و یکسره به اتاقش رفت. گویی تمام غمهای عالم را یکجا بر دلش انباشته کرده بودند. سکوت غمبار حاکم بر خانه نیز بر ناآرامی او می افزود: در خلوت
غریبانه ای فرو رفت.
در حالی که اشک پنهانی صورتش را فرا گرفته بود. با قلبی سوزان از خداوند کمک و یاری خواست. دست تو سل به سوی کسی دراز کرد که محبوب خدا بود. دل غریبش با غریب
الغریا گره خورد. از همان جا دل ترک خورده اش را به سوی طیب واقعی دردمندان، پناه همیشه جاودان بی پناهان، روانه کرد.
از ته دل به امام رضا گفت: آقا جان! حال و روزم را می دانی، نام فرزندم را همانم شما گذاشتم، این کودک نذر شماست، حاشا به کرمتان، من دیگر کاری با او ندارم، زنده و مرده
بودنش بستگی به لطف و کرم شما دارد، اگر مصلحت بود می ماند و اگر نبود می رود. شما صاحب اختیار اوبید!

با این عقده گشایی، خودش را سبک کرد، به بستر رفت تا تکرار کارهای فردا را شاهد باشد. فردای آن روز به اتفاق همسرش به بیمارستان رفتند. به محض ورود دکتر را ملاقات کرد و

حال پسرش را پرسید. دکتر گفت: کدام رضا؟! اسفندیار پاسخ داد: منظورم کودکمان است، دیشب نامش را رضا گذاشتیم. یا امام رضا! اشک در چشمان پزشک معالج حلقه زد. دکتر آنها را به اتاق خود برد و اظهار داشت از دیشب تا به حال کنار بستر فرزندان بودیم. اتفاق عجیبی رخ داد. این بچه از دیشب ۱۸۰ درجه تغییر کرده و هم اکنون هیچ علائمی از بزرگی قلب در کودک شما وجود ندارد.

آزمایشات مجدداً سالم بودن قلب او را تأیید می کند. جای هیچ نگرانی نیست. می توانید کودک را به منزل ببرید. این کار جز معجزه حضرت رضا(ع) نمی باشد. گریه، اسفندیار و همسرش را امان نداد. پدر رنج کشیده، ماجرای راز و نیاز شبانه اش را به دکتر گفت: مادر محزون خواب شب گذشته اش را چنین تعریف کرد: پیرمرد محاسن سفیدی، نوید شفای فرزندم را توسط حضرت رضا(ع) به من داد و گفت: چون فرزند شما نذر امام رضاست حضرت شفای فرزندان را داده، باید نزد آقا بروید. هم تحت تأثیر قرار گرفته بودند. شفا دهنده، خود امام رضا(ع) بود، و چه خوب بیمار همانم را معالجه کرده است.

با شنیدن این خبر، فریاد یا امام رضای بیماران و پرستاران و پزشکان در آسمان طنین انداز شد و عطر صلوات فضای بیمارستان را معطر کرد. و رضا این زائر چهار ساله، همه ساله در سالروز تولدش، برای تشکر و قدردانی از طیب اصلی اش همراه با پدر و مادرش، پیشانی بر آستان عطا کننده سلامتی اش می ساید، و دست ادب بر سینه می گذارد، و خود را به آقا معرفی می کند.

آقا جان! من رضایم، من آمدم، آمده ام به پایوست.

جالب این جاست که یک هفته مانده به لحظه موعود سالروز تولد (وقت تشریف) دل کوچک رضا هوایی می شود، هر شب اسب سفید کوچکی را می بیند که بالایش را می گستراند و رضا را بر پشت سر خود سوار نموده از لابه لای ابرها به حرم حضرت رضا(ع) می آورد و بر اطراف گنبد مطهر می چرخاند و به خانه اش بر می گرداند.

به راستی که میان عشق و معشوق، رمزی است!



امام رضا(علیه السلام) و خدمات فرهنگی

امام رضا علیه السلام روز یازدهم ذیقعده سال ۱۴۸ ق. در مدینه متولد شد. نام مادرش «تکتم» بود که بعد از تولد حضرت، از طرف امام کاظم علیه السلام مآثره نام گرفت. نام مادر حضرت را «نجمه» نیز گفته اند. نقش انگشتری آن حضرت «ماشاء الله ولا قوة الا بالله» بوده است.

اسم حضرت: علی، کنیه: ابوالحسن الثانی، لقب: رضا، شروع امامت: سال ۱۸۳ در سن ۳۵ سالگی. مدت امامت: ۱۹ یا ۲۰ سال. فرزندان: دو پسر به نام جواد علیه السلام فرزند دیگر به نام حسین. رافعی می نویسد: امام رضا علیه السلام سفری به قزوین آمده، در خانه داود بن سلیمان مخفی شده است. وی از امام نقل کرده است: «فرزندی از حضرت که دو سال یا کمتر داشته در قزوین مدفون است.» این همان امامزاده حسین است که اکنون در قزوین بارگاهی دارد. به احتمال، این مسافرت در سال ۱۹۳ ق. مقارن با مرگ رشید صورت گرفته است. [۱] شهادت: امام تا سال ۲۰۱ ق. در مدینه بود، در رمضان آن سال وارد مرو شده و در سن ۵۵ سالگی، آخر صفر سال ۲۰۳ ق. به علت خوردن انگور مسموم - به اجبار مأمون - مسموم شده و در طوس به خاک سپرده شد.

خلفای معاصر امام

ده سال از مدت امامت حضرت با هارون الرشید (۱۹۳ - ۱۷۱ علیه السلام) .

پنج سال با محمد امین پسر هارون (۱۹۸ - ۱۹۳).

ده سال با عبدالله مأمون پسر دیگر هارون (۲۱۸ - ۱۹۳) که با برادرش جنگید.

امام در حدود ۲۰ سال از مأمون بزرگتر بود.

افکار بیگانه در عصر رضوی

ترجمه آثار علمی بیگانگان از زمان امویان شروع شد و در عصر عباسیان بویژه در زمان هارون و مأمون به اوج خود رسید. (همانگونه که در این زمان وسعت کشور اسلامی به بالاترین حد خود در طول تاریخ رسید) مأمون نامه ای به پادشاه روم نوشت و مجموعه‌ای از علوم قدیم و آثار ارسطو را درخواست کرد و جمعی از دانشمندان مانند «حجاج بن مطر» و «ابن بطریق» و «سلما» سرپرست «بیت الحکمه» کتابخانه بزرگ بغداد را مأمور ترجمه آنها نمود.

«خالد بن یزید»، طب و شیمی را (می‌خواست از راه شیمی طلای مصنوعی به دست آورد) «حنین بن اسحاق» بعضی از کتب سقراط و جالینوس را، ابن مقفع، کلیله و دمنه و همین طور کتاب اقلیدس را، به عربی برگرداندند. خود مأمون نیز ترجمه می‌کرد. یعقوب ابن اسحاق کندی که در طب، فلسفه، حساب، منطق، هندسه و نجوم خبره بود و در تألیفات خود از روش ارسطو پیروی می‌کرد، بسیاری از کتاب‌های فلسفه را به عربی برگرداند و مشکلات آن را توضیح داد.

کسانی را به قسطنطنیه فرستاد تا کتاب‌های کیمیا، فلسفه، هندسه، موسیقی و طب را بیاورند. محمد بن موسی خوارزمی - ریاضی دان بزرگ - جبر را از حساب جدا کرد. «دارالحکمه» کتابخانه بزرگی بود که به احتمال قوی هارون آن را بنیانگذاری و مأمون تقویت کرد و همچنان باقی بود تا بغداد به دست مغولان افتاد. آنان که از تمدن و فرهنگ بویی نبرده بودند آن را به آتش کشیدند.

امام رضا علیه السلامو هجوم فرهنگی بیگانه

به دنبال نهضت ترجمه آنچه مایه نگرانی بود اینکه در بین این مترجمان افرادی متعصب و سرسخت از مذاهب دیگر مانند زردشتی، صائبی، نسطوری، برهمنهای هند، رومیان وجود داشتند و این فرصتی بود برای نشر افکار مسموم خود و القاء آن به جوانان و افراد ساده دل و همین طور محتوای خود این کتب نیز می‌توانست شبهاتی به همراه داشته باشد.

امام رضا علیه السلامبا آگاهی از این خطر و با حضور فعال در جلسات بحثهای علمی که توسط مأمون برگزار می‌شد، سعی کردند جلو هرگونه انحراف احتمالی را بگیرند و برتری اهل بیت: را نشان دهند. [۲]

هدف مأمون از برگزاری بحث‌های علمی

در اینجا چند عقیده وجود دارد. از جمله:

الف) اینکه هدف محکومیت امام بود. دلیلش اینکه مأمون به «سلیمان مروزی» گفت: هدف من از برگزاری جلسه بحث چیزی جز این نیست که راه را بر او - امام رضا علیه السلامببندی. [۳]

شاهد دیگر کلام امام که فرمود: هنگامی که با اهل تورات به توراتشان، با اهل انجیل به انجیلشان، با اهل زبور با زبورشان، با ستاره پرستان به شیوه عبرانیان، با موبدان به شیوه پارسیان با رومیان به سبک خودشان استدلال کرده همه را به تصدیق سخن خود وادار کنم، مأمون خواهد فهمید که راه خطا را برگزیده و یقیناً پشیمان خواهد شد. [۴]

آنچه این احتمال را تقویت می‌کند آن است که دربار مأمون تا پیش از شهادت امام، پیوسته محل برگزاری این مناظره‌ها بود؛ ولی پس از آن دیگر اثری از این مجالس علمی و بحث‌های کلامی دیده نشد. وقتی این محافل در از میان بردن شخصیت امام ناکام ماند، مأمون در اندیشه حذف فیزیکی امام فرورفت و سرانجام ایشان را مسموم ساخت.

ب) مأمون خود، آدم بی‌فضلی نبود و تمایل داشت به عنوان یک زمامدار عالم در جامعه اسلامی معرفی گردد و مورد توجه قرار گیرد. او شهرت به علم دوستی داشت و فیلسوف خلفای عباسی شناخته می‌شد. [۵]

مناظرات امام با پیروان ادیان

این مناظرات فراوان است و شیخ صدوق در «عیون اخبارالرضا» و علامه مجلسی در جلد ۴۹ بحارالانوار و استاد عزیزالله عطاردی در کتاب مسند الامام الرضا جلد دوم آورده‌اند مهمترین این مناظرات عبارت است از:

۱. مناظره با جاثلیق (این کلمه لقب پیشوای عیسویان بود).
۲. مناظره با رأس الجالوت (این کلمه لقب پیشوای یهود بود).
۳. مناظره با هرئز اکبر (این کلمه لقب پیشوای زردشتی بود).
۴. با عمران صائبی (از پیروان حضرت یحیی‌علیه السلام)
۵. با سلیمان مروزی؛ وی عالم بزرگ علم کلام در خطه خراسان بود.
۶. علی بن محمد بن جهم؛ ناصبی و دشمن اهل بیت:.
۷. مناظره با ارباب مذاهب مختلف در بصره.

تدوین حدیث در عصر امام

امام رضا علیه السلام نیز پیروان و خواص خویش را امر به تدوین علم و احادیث می نمود. در مصادر روایی، کتبی به حضرت نسبت داده شده است و جزء مؤلفات حضرت آورده اند از جمله:

صحيفة الرضا عليه السلام

این کتاب را «مسند الامام الرضا» نیز نامیده اند و بسیاری از روایه فریقین این را نقل نموده و در بعضی از مصادر، اسامی بعضی از روایه آن آمده است و نسخه های متعدد از آن در «صنعا» و در «قم» تحت عنوان «کتاب ابن ابی الجعد» که کنیه «احمد بن عامر بن سلیمان الطائی» است، در تهران و مشهد وجود دارد. [۶]

الرسالة الذهبية

رساله ای در مسائل طیبی که امام به درخواست مأمون نوشته است و مأمون دستور داد آن را با آب طلا بنویسند. لذا رساله ذهبیه نامیده شد. [۷]

مجالس الرضا علیه السلام مع اهل الایمان

مأمون مجالس علمی و مناظرات دینی و علمی بین امام و علماء ادیان دیگر برقرار می نمود. امام علیه السلام نیز فرصت را غنیمت شمرده و حقایق، تشیع و اسلام را به اثبات می رساند و اعتقادات دیگران را با استدلال رد می نمود که بعداً یکی از پیروان امام آن مجالس را گردآوری نمود. نجاشی می گوید: «حسین بن محمد بن الفضل... ابو محمد شیخ من الهاشمیین، ثقة، ... صنّف مجالس الرضا علیه السلام مع اهل الادیان.»

امالی الامام الرضا علیه السلام

این صحیفه را «ابوالحسن علی بن علی الخزاعی» برادر شاعر بزرگ شیعی یعنی دعبل خزاعی نقل کرده است. شیخ طوسی به همین سند از این کتاب روایت نقل نموده است.

محقق بزرگوار سید محمد رضا جلالی حسینی احتمال داده است که این همان کتابی باشد که نجاشی آن را ذکر کرده است. در مقدمه المعجم المفهرس الالفاظ احادیث البحار ۲۰ مورد از تألیفات امام رضا علیه السلام را نام می برد. [۸]

کتاب الاهلیجة

علامه سید محسن امین فرمود: «فی حجج بالغة و مطالب جلیلة فی علم الکلام» کتب دیگری نیز برای امام شمرده اند که عبارت است از: کتابی که وزیرة بن محمد روایت کرده. کتابی به روایت علی بن مهدی، نسخه متوعه بزرگی به روایت محمد بن عبدالله و نسخه های دیگر و «مسائل» به روایت معاویة بن سعید و «مسائل» به روایت حسن بن علی الوشاء و مسائل و کتب دیگری که در مجموع به بیست نسخه می رسد.

البته برخی در صحت انتساب این کتب به امام تردید کرده اند از جمله: دکتر مجید معارف می گوید: «برخی از محققان آثاری به امام نسبت داده اند، از جمله: فقه رضوی، رساله ذهبیه در طب، رساله محض الاسلام، پاسخ به مسائل ابن سنان و کتاب علل ابن شاذان که انتساب آنها مورد تردید است.» و در این باره ارجاع داده است به تحلیلی از زندگانی امام رضا علیه السلام از محمد جواد فضل الله، معرفة الحدیث محمد باقر بهودی، سیره الائمه هاشم معروف حسینی و مجموعه آثار نخستین کنگره امام رضا علیه السلام. وی می گوید: آنچه به آنان منتسب گردیده نوعاً از مجعولات غلات می باشد. زیرا شرایط امامان اجازه این امور را به آنان نمی داده است. [۹]

شاگردان امام رضا علیه السلام و تدوین حدیث

آیت الله العظمی بروجردی در کتاب جامع الاحادیث می فرماید:

«ان عدد الكتب التي جمعت احاديث الشيعة في زمان الامام الثامن عليه السلام وصل الى الاربعمائة، ثم قام جمع من فضلاء اصحاب الطبقة السادسة من اصحاب الامام الرضا عليه السلام في جميع هذه الاحاديث الشريفة المتفرقة في تلك الكتب ثم جمع تلامذتهم الاجلاء من امثال علي بن مهزيار الاهوازي والحسين ابن سعيد الاهوازي تلك الاحاديث في كتابين فكانا مرجعاً لعلماء الشيعة حتى قام ثقة الاسلام كليني في تأليف كتابه «الكافي» و الشيخ الصدوق في كتابه «من لا يحضره الفقيه» و الشيخ الطوسي في كتابه «التهذيب» و «الاستبصار» و بهذا قد جمعت في هذه الكتب الابعة للجوامع الحديثية الاولى والثانوية باحسن وجه فكانت مرجعاً لعلماء الشيعة في تلك الاعصار و الامصار و لان جميع احاديث تلك الاصول اجتمعت في هذه الكتب الاربعة، قلت المراجعة لتلك الاصول تدريجياً حتى تركت.» [۱۰]

در زمان امام رضا علیه السلام ۲۰ نفر از اصحاب امام کتاب حدیثی تألیف کرده اند. از جمله آنان می توان از حسین بن سعید (۳۰ کتاب)، صفوان بن یحیی (۱۶ کتاب) و محمد بن عمر الواقدی (۲۸ کتاب) و موسی بن القاسم (۱۵ کتاب) نام برد. شیخ طوسی آمار رجال امام را به ۳۱۸ راوی رسانده است. [۱۱]

رهنمودهای اخلاقی امام رضا(علیه السلام)

نویسنده: دکتر سید محمد باقر حجتی

مقدمه

سراسر زندگانی حضرت ثامن الحجج امام رضا علیه السلام مشحون از رهنمودهایی در اخلاق و تعلیم و تربیت می باشد که استقصاء و غوررسی همه آنها در حدود توان و بضاعت ناچیز این بنده نیست، و حتی به آسانی معترفم که اطلاعات محدود و اندک این جانب به عشری از اعشار و به نمی از نیم آنها رسا نمی باشد. اما اجمالاً بی هیچگونه تردیدی معتقدیم که همه امامان معصوم علیهم السلام دارای منصب الهی در جهت ارشاد مردم بوده اند، لذا راهنماییهای آنان مبتنی بر یک بنیادی الهی و آسمانی می باشد که سزاست بشر برای نیل به سعادت، این ارشادات را الگوهای واجب الاتباع برای تمام شئون حیاتی خویش قرار دهد.

امام رضا در مقام و پایگاه رضا به قضای الهی

این امام بزرگوار ما به رضا نامبردار می باشد، نامی که سراسر زندگانی آن حضرت و حالات درونی و شخصیت روانی او را در یک مقام والای اخلاقی خلاصه می کند. بدیهی است که این نام و عنوان به گزاف برای آن حضرت انتخاب نشده است، بلکه با آینده نگری و بینشی روشن چنین نامی از میان نامها برای این امام گزین شده است. چنان که نام های همه ائمه علیه السلام بازگوکننده یک سلسله واقعیاتی متناسب با شخصیت آنها بوده و نمودارترین حالات روحی آنها را روشنگر است.

بنابراین ما طلیعه بحث خود را با بررسی این نام و عنوان آغاز می کنیم که خود بیانگر یکی از مقامات والای اخلاقی و از ثمرات شکوهمند تربیت صحیح می باشد.

با وجود این که این امام بزرگوار با آسیبهای گوناگونی مواجه بود که جان و تن او را می آزرده و بدور از زادبوم و اهل و عیال به سر می برد، به هیچ وجه از پایگاه رضای به قضاء الهی نلغزید، و هرگز بی تابی و بدگمانی نسبت به خدای متعال از او دیده نشد؛ بلکه هر حالتی که در طرز رفتار آن حضرت مشاهده می شد، نمایانگر روحی سرشار از رضا بوده است؛ چنان که نکات و گزارشهای کوتاهی که در پیش داریم گویای همین حقیقت می باشد، لذا باید گفت که این شخصیت عظیم انسانی با نام خود و روحی که این عنوان را تأیید می کرد بشریت را به مقامی از نظر اخلاق و تربیت رهنمون گشت که از دیدگاه همه عرفاء و خدا آشنایان از پرفضیلت ترین مقامات انسانی و عالی ترین مراحل کمال اخلاقی به شمار است. برای این که از این پایگاه اخلاقی و ارزش آن تا حدودی واقف گردیم راجع به آن فشرده ای از سخن بزرگان را بازگو می کنیم، اما قبلاً روایتی را که از امام رضا علیه السلام نقل شده است در زیر می آوریم: آن حضرت فرموده است:

ایمان دارای چهار رکن می باشد:

۱- توکل به خدا

۲- رضا به قضای او

۳- تسلیم در برابر امر او

۴- واگذار کردن امور به او

اصولاً رضا را باید ثمره محبت، و محبت را ثمره معرفت دانست؛ زیرا آن کسی که شخصی را به خاطر کمالات و صفات خوشی که در او وجود دارد دوست می دارد به همان اندازه که بر مراتب معرفت و آگاهی وی نسبت به او افزوده می شود دوستی و دل بستگی به وی در او رو به فزونی می گذارد. اگر کسی با چشم بصیر جلال و کمال الهی را بنگرد قهراً به خدا دل بستگی می یابد و حب او به خدا لباً افزایش معرفت نسبت به او فزاینده می گردد:

وَأَلَّذِينَ آمَنُوا أَشَدَّ حُبًّا لِلَّهِ (بقره: ۱۶۵) افرادی که به خاطر فزونی معرفت دارای ایمان هستند، حب آنها نسبت به خدا استوارتر و فزونتر می باشد.

وقتی شخص دوستدار خدا باشد هر پدیده و دستاوردی که از ناحیه او می رسد نیکو و زیبا تلقی کرده و آن را پسند می کند. چنین موضع روانی در انسان بیانگر رضای او نسبت به خدای متعال است.

رضا فضیلت شکوهمندی است که باید گفت تمام فضائل اخلاقی در آن خلاصه می شود، خداوند متعال مقام رضای شخص به خود را با رضای خود از آن شخص مقرون ساخته و از این رهگذر شکوه و عظمت آن را بیان نموده است، آنجا که می فرماید:

رضی الله عنهم و رضوا عنه (مائده: ۱۱۹) خدا از آنها راضی است و آنان نیز از وی راضی هستند.

نبی اکرم (صلی الله علیه و آله وسلم) رضا را دلیل ایمان انسان معرفی کرده است، آن گاه که گروهی از یارانش را مورد سؤال قرار داد و فرمود:

نشانه ایمان شما چیست؟

عرض کردند: در برابر بلاها و گرفتاریها صابر هستیم، و به گناه رفاه و خوشی خدای را سپاسگزاریم، و به هنگام در رسیدن قضای الهی از رضا برخورداریم.

آن حضرت به آنان فرمود: سوگند به خداوندگار و صاحب کعبه که شما دارای ایمان می باشید.

به امام صادق علیه السلام عرض کردند:

از چه طریقی می توان به ایمان مؤمن پی برد؟

فرمود: از طریق تسلیم او در برابر خدا، و رضای او در مقابل حوادث خوش و ناخوشی که به او روی می آورد.

درجات و مراتب رضا

رضا دارای سه درجه و مرتبه است:

الف - رضای متقین :

انسان راضی در چنین مرحله ای رنج و درد آسیبها را کاملاً درک کرده و آن را احساس می نماید اما بدان راضی است؛ بلکه به بلا و آسیبها گرایش داشته و عقلاً خواهان آن می باشد؛ اگر چه طبعاً از آن بیزار است؛ اما چون هدف این است که به ثواب و قرب الهی نائل گردد و وارد بهشتی شود که گستره آن، فاصله میان آسمان و زمین را تشکیل می دهد بهشتی که برای متقین آماده شده استن به بلا و مصیبت می دهد حتی بدان عقلاً راغب می باشد مانند کسی که طبق دستور طبیب حاذقی باید عمل جراحی بر روی او انجام گیرد و صلاح و سلامت او از راه همین جراحی صیانت می گردد. این بیمار می داند که این جراحی با درد و رنج همراه است اما به چنین درد و رنجی راضی و بلکه بدان راغب است تا سلامت خود را به دست آورده و حتی از جراحی به خاطر همین درد و رنجی که بر او وارد می سازد سپاسگزار است.

ب - رضای مقربین :

در این مرحله اگر چه رنج بلا و مصیبتها را درک می کند اما دوستدار چنین رنجی است؛ چرا که محبوب او خواهان چنین رنجی می باشد، و رضای محبوب را در آن می بیند؛ زیرا وقتی حب و دوستی بر کسی چیره گشت، همه هدف و خواسته او این است که رضای محبوب خویش را به دست آورده باشد به همین جهت بود که امام رضا علیه السلام از نظر روانی در حال رضا نسبت به خداوند متعال به سر می برد و مردم را نیز به چنین حالت خوشآیند و سعادت آفرینی دعوت می کرد، و لذا می فرمود:

« اگر کسی در برابر روزی کم از حق تعالی راضی باشد حق تعالی نیز از او در برابر اندک راضی خواهد بود ».

از احمد بن عمر بن ابی شیبه حلبی و حسین بن یزید، معروف به « نوفلی » روایت شده است که می گفتند:

حضور امام رضا علیه السلام رسیدیم و عرض کردیم:

ما در نعمت و رفاه و فراخ روزی به سر می بردیم؛ لکن حالمان دگرگونه شده و گرفتار فقر و تهی دستی شدیم، دعا کن خداوند متعال حالت گذشته را به زندگانی ما بازگرداند.

فرمود: می خواهید چه بشوید؟ آیا دوست می دارید چون سلاطین باشید؟ و خوشحال می شوید که همانند طاهر و هرثمه زندگانی کنید؟ و این حالت رضای درونی را از دست نهد و از این عقیده و آئینی که بدان پای بند هستید بیگانه گردید؟

آنها در پاسخ عرض کردند: نه، سوگند به خدا اگر دنیا و آنچه در آن است و تمام زر و سیمی را که در آن وجود دارد در اختیارمان قرار دهند ما را راضی نخواهد کرد که از این حالت دست برداریم.

حضرت فرمود: حق تعالی گوید:

اعملوا آل داود شکراً و قلیل من عبادی الشکور (سبأ : ۱۳) ای خاندان داود، شاکر و راضی باشید که بندگان شاکر و دلخوش و راضی من، اندک هستند.

سپس آن حضرت فرمود: نسبت به خدا دارای حسن ظن باش؛ چرا که اگر کسی در برابر خدا برخوردار از حسن ظن باشد، مرحمت الهی را در گمان خویش می یابد، و اگر کسی به روزی کم راضی و قانع باشد خدا نیز عمل اندک را از او پذیرا می گردد، و چنانچه به رزق اندکی از حلال دلخوش باشد، مؤونه او سبک گشته و شاد و خرم خواهد بود و خدا او را به درد و رنجهای دنیا و راه چاره و درمان آنها رهنمون گشته و وی به سلامت از این دنیا به دارالسلام رخت بر بندد.

طبق آیه ای که قبلاً یاد شد، خداوند متعال رضای خود را نسبت به هر کسی، مقرون به رضای آن شخص نسبت به خود قرار داده است، و لذا ما به این حقیقت پی می بریم که کسی می تواند مشمول رضای پروردگار قرار گیرد که او نیز از خدا و دستاوردهای او راضی باشد. امام رضا علیه السلام مظهر و مصداق کامل و فرد اکمل این حقیقت بوده است «و این خدای راضی از امام رضا بود که نام رضا را برای او به ویژه انتخاب فرمود، چرا که آن حضرت مصداق بارز رضای خدا و رسول او و ائمه (علیهم السلام) بوده است. و این نام اختصاصاً از آن این امام می باشد؛ چون دوست و دشمن نمی توانستند از احساس رضایت درونی نسبت به آن حضرت دریغ ورزند و قلباً خویشتن را تهی از رضایت نسبت به او نسبت به او احساس کنند.»

... و همه مردم معاصر با آن حضرت، به فضیلت علمی و اخلاقی او معترف بوده اند. و مقام بلند علمی آن بزرگوار مرضی خاطر همگان بوده و رضایت همگان اعم از مخالف و مؤالف را به خود جلب می کرد.

سکوت حکیمانه یا راهی فراسوی خیر و سعادت

در تحف العقول آمده است که امام رضا علیه السلام فرمود:

الصَّوْتُ بَابٌ مِنَ ابْوَابِ الْحِكْمَةِ: سکوت، دری از درهای حکمت و دانایی و صواب اندیشی است.

و نیز فرمود:

إِنَّ الصَّمْتَ يَكْسِبُ الْمُحِبَّةَ وَأَنَّهُ دَلِيلٌ عَلَى كُلِّ خَيْرٍ: سکوت، جلب محبت می کند و می تواند برای دست یافتن به هر گونه خیر و سعادت، دلیل و رهنمون انسان باشد.

این سخنان سنجیده امام رضا علیه السلام یکی از نکات دقیق تربیتی و اخلاقی سازنده ای را گوشزد می کند، چرا که سخن گفتن گاهی ممکن است به صورت عامل و گذرگاهی برای نگونبختی ابدی و ورود انسان به آتش دوزخ در آید؛ همانگونه که می تواند عامل رهایی بخش آدمی از شقاوت و بدبختی باشد. اما باید یادآور شد که اگر قلب آدمی زلال و پاکیزه باشد هیچ چیزی در آن صورت پاکیزه تر از زبان نیست؛ لکن اگر درون انسان، پلید و ناپاک باشد هیچ چیزی پلیدتر از زبان نخواهد بود.

لذا امام رضا علیه السلام سکوت را به عنوان حکمت و دانایی و فرزانهگی برشمرده است. آن کسی که به جا و به موقع، راه سکوت را در پیش می گیرد، در واقع ابواب سعادت و نیکبختی را فراسوی خود می گشاید.

سکوت به جا را می توان راهی به سوی سلامت روانی و کمال اخلاقی و نیل به معارف و آگاهیها دانست، به این معنی که اگر فردی سکوت را در جای خود بر سخن گفتن ترجیح دهد و در چنین مواردی بدان پای بند باشد، در واقع قلب و درون خود را از شهوات و آفات روانی شستشو داده و برای نیل به هدف مطلوب، راه را در برابر خود همراه می سازد. سکوتی این چنینکه از فراست و هوش و اندیشه و تفکر مایه می گیردشانه قدرت و توانایی است و نباید آن را دلیل هیچ گونه ضعف و نارسایی تلقی کرد. بنابراین سکوت مذکور بیانگر حکمت و دانایی فرد است، به همین جهت، اگر کسی سمنهای حکمت و فرزانهگی و دانایی از قدرت در سخن آوری برخوردار باشد فرجام آن سقوط و بدبختی است. مرد حکیم و دانا ساکت و آرام است، و باید گفت افراد ناآرام و پرچانه که از عقل و فراست کافی تهی هستند با لاف سخن، خویشتن را رسوا می سازند، و لذا سزاست که کمتر سخن گویند و سکوت خویش را فراینده تر سازند که:

تا نداری مایه، از لاف سخن خاموش باش خنده رسوا می نماید پسته بی مغز را

افراد خام و نارسکه از لحاظ علمی و اخلاقی و هوش و فراست دچار ضعف و نارسایی هستند، غالباً دچار افراط در سخن بوده، و قادر نیستند در جای خود سکوت اختیار کنند:

این دیگ ز خامی است که در جوش و خروش است چون پخته شد و لذت دم دید خاموش است

نفس انسانی طبعاً به آزادی بی بندوباری گرایش دارد؛ لذا به اندیشه و سکوت و آرامش رغبتی درخود احساس نمی کند. عاملی که می تواند سکوت به جا و سنجیده را در فرد بارور سازد ایمان به دین و قوانین دینی است.

فقط مردم با ایمان و راستین در تدین هستند که با زیور سکوت به جا، خویشتن را می آریند و می گویند: سخنی که هیچ گونه بهره ای جز گناه و یا بدبختی را به امرغان نمی آورد نباید بر زبان راند؛ بلکه باید از آن خود داری کرد.

محبی الدین بن عربی می گفت: اگر کسی خواهان آن است که باطن و درونش سازندگی یابد و سخن آغاز کند، باید زبانی را که در کلامش قرار دارد به سکوت وا دارد، یعنی نیروی باطن و درون آدمی گویاتر و رساتر از نیروی زبان انسان است. علاوه بر این، زبان آدمی گاهی می لغزد؛ اما باطن و درون انسان صادق است و هیچ غباری از خلاف واقع چهره آن را نمی پوشاند.

همه انبیا و اولیا، به اتفاق اعلام کرده بودند که سکوت حکیمانانه و بخردانه، سراپا خیر و سعادت است و یا به هرگونه خیر و سعادت انسان را رهنمون است.

رسول اکرم صلی الله و آله و سلم فرمود:

استعینوا علی قضاء حوائجکم بالصمت: برای تأمین نیازها و تحقق آمال مشروع خویش از سکوت مدد بگیرید.

یکی از بزرگان گفته است: سکوت راهمان گونه که سخن گفتن را می آموزی بیاموز، اگر سخن گفتن موجب هدایت تو می گردد سکوت از تو حمایت و نگاهبانی می کند... و عفت زبان عبارت از سکوت به جا و به مورد می باشد.

سکوت به حق، یعنی راه نبرد و پیکار با غیبت و سخن چینی، و نوعی از ریاضت و تمرین روانی؛ چرا که سکوت مورد نظر ما به معنی مخالفت با هوای نفس و پاسداری از سلامت نفسانی است.

سکوت اندیشمندانه را باید راهی در سوی رسیدن به مقام قرب دانست؛ چون از طریق سکوت است که نفس انسانی ادب پذیر می گردد، و از انضباط برخوردار می شود.

امام رضا علیه السلام می فرمود:

در میان بنی اسرائیل هیچ کسی نمی توانست عنوان عابد را برای خود احراز کند مگر آن که ده سال سکوت اختیار می کرد، و آن گاه که چنین مدتی را در سکوت به سر می برد، عابد می شد.

نقش سکوت به جا در سازندگی انسان از نظر علمی و اخلاقی بر هیچ کس خردمندی مخفی نیست. درباره سکوت و ارزش آن روایات و فراوانی جلب نظر می کند و فرزانهگان دین و دانش در اهمیت آن بسیار سخن گفته اند.

مرحوم محدث قمی اشعاری از امیرخسرو دهلوی را ضمن شرح حال امام رضا علیه السلام در کتاب خود یاد می کند که وی می گفت:

سخن گرچه هر لحظه دلکش تر است

چه بینی خموشی از آن بهتر است

دَر ف تَنه بَسْتَن، دِهان بَسْتَن است
که گیت تی به نیک و بد آبستن است
پد شیمان ز گفتار دیدم بسی
پشیمان نگشت از خموشی کسی
شیدن ز گفتن به ار دل نهی
کزین پر شود مردم از وی تهی
صدف زان سبب گشت جوهر فروش
که از پای تا سر همه گشته هوش
همه تن زبان گشت شمشیر تیز
به خون ریختن زان کند رستخیز
و این مثل و سخن معروف است که:

ان کان الکلام من فضة فالسکوت من ذهب: اگر سخن به سان نقره [گرانقدر باشد] باید گفت سکوت و لب فرو بستن همچون زر از بها و ارزشی فزونتر برخوردار است. سکوت و درنگ لطیف و خوش آیند امام رضا علیه السلام همزمان با سخن گفتن دیگران با او، و استماع جالب او به گفتار دیگرانکه از درونی اندیشمند مایه می گرفتگی از ویژگیهای شخصیت روانی آن حضرت بوده است که درباره خصال این امام بزرگوار نوشته اند:

هرگز با سخن خویش بر کسی جفا نکرد، و تا سخن کسی به پایان نمی رسید لب به سخن نمی گشود، و کلام دیگران را قطع نمی کرد. [بلکه با سکوتی دلنشین به گفته های دیگران که با وی سخن می گفتند گوش فرا می داد، آن گاه پس از فراغ او از گفتار، سخن آغاز می کرد].

سکوت در منطق رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم نخستین گامی بود که طالب علم و فردی که می خواهد بینشی نسبت به حقایق به هم رساند باید آن را در راه رسیدن به هدف بردارد، و این زیر بنای مهم و استوار را در جهت سامان دادن شخصیت روحی و اخلاقی خویش پی ریزی کرده و کاخ بلند بصیرت و معرفت را بر پایه آن بنا نماید.

رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله و سلم در پاسخ به سؤال مردی که حضور او آمد و پرسید که علم و دانش چیست فرمود:

سکوت.

عرض کرد: پس از سکوت چه کند؟
فرمود: باید برای شنیدن حقایق در خویشتن آمادگی ایجاد نماید.
عرض کرد: سپس چه راه و رسمی را در پیش گیرد؟
فرمود: شنیده های خود را نگاهبانی کند [تا مورد دستبرد نسیان و غفلت قرار نگیرد].
عرض کرد: پس از حفظ و نگاهبانی؟
فرمود: بر طبق آن عمل کند.
به عرض رساند: از آن پس چه وظیفه ای متوجه او است؟
فرمود: به نشر و ترویج معلومات و معارف خود در این واپسین مرحله پردازد. [و زبان به سخن گفتن در باره حقایق بگشاید].

پیدااست که بر اساس این رهنمود جالب، باید سخن گفتن در پس سنگری آغاز گردد که پی و اساس آن سکوت می باشد که استماع و دریافت حقایق و حفظ و نگاهبانی و عمل به آنها بر چنین سکوتی مبتنی است. پس همان گونه که امام رضا علیه السلام فرموده است، سکوت را باید دری از درهای حکمت و خیر و سعادت دانست.

مواسات و دلسوزی نسبت به دیگران

یک انسان با ایمان که در مقام رهبری جای دارد باید در باره دیگران خواهان اموری باشد که در خود نسبت به آن امور احساس علاقه و دلبستگی می نماید، و هر گونه شر و بدی را که برای خویشتن نمی پسندد برای دیگران نیز نپسندد؛ زیرا این گونه برابردیشی و مواسات با دیگران، بیانگر روح و ایمان و حاکی از حس تعاون و هماهنگی همبستگی با آنها می باشد. در طی احادیث صحیح این سخن نظر جلب نظر می کند که «هیچیک از شما نمی تواند برای دریافت عنوان «مؤمن» آمادگی کسب کند، مگر آن گاه که نسبت به برادر ایمانی خود خواهان اموری باشد که آنها را برای خویشتن نیز خواهان است».

رعایت این نکته اخلاقی در مورد زبردستان از اهمیت ویژه ای برخوردار است، و طی احادیث متعددی به همه انسانها گوشزد شده که باید از رنج دیگران غافل نمانند و همبستگی خود را با آنها فراموش نکنند، چرا که این زبردستان چشم امید به مهتران و زبردستان دوخته اند تا خواسته ها و کمبودهای مادی و معنوی آنان به وسیله آنها تأمین و جبران گردد، و از این رهگذر حال پریش و نابسامان آنان سامانی گیرد و تا دردها را اندکی تسکین دهند. یک انسان بیدار و هشیار زبردستان و محرومان را فراموش نمی کند و بیچارگان را از یاد نمی برد.

یکی از صفات برجسته امام رضا علیه السلام مواسات و همدردی با محرومان بوده است؛ و در طی زیارت آن حضرت این خصیصه بزرگ اخلاقی او مطرح شده و به وی چنین خطاب می شود:

السلام علی غوث اللهفان، من صارت به ارض خراسان، خراسان سلام و درود بر چاره ساز و فریادرس بیچارگان، و سلام به آن کسی که سرزمین خراسان به برکت وجود او به سان خورشید تابان جلوه گر گشته است.

امام رضا علیه السلام هرگز از شکم گرسنه و رنجها و آلام بینوایان غافل نبوده، و هر وقت سفره غذا را برئی آن حضرت می گسترند همه خادمان را کنار سفره خود می نشاند، حتی از دربان و نگهبان نیز غافل نمی ماند.

و آن گاه که تنها می شد [و فراغتی برای او فراهم می آمد] همه اطرافیان خود را اعم از کوچک و بزرگ و خردسالان و بزرگسالان را پیرامون خود جمع می کرد و با آنها به گفتگو می نشست و با آنان مأنوس می شد و آنها را نیز باخود مأنوس می ساخت [و خود را تا حد موقعت و منزلت آنان تنزل می داد و آنها را در حد مقام و موقعیت خود ارج می نهاده و فرامند می ساخت تا احساس خفت و سبک وزنی نکنند، و شخصیت خویش را فرومایه و ناچیز نینگارند، و سرانجام با چنین تدبیری ظریف، برابری خود با آنها و برابری آنها را با خودسبا وجود این که از نظر ظاهری در یک پایگاهی عالی قرار داشتیدانها اعلام می نمود. امام با کمال صراحت به همه انسانها گوشزد می کند که تمام افراد انسانی و مردم با ایمان با هم برابر و برادر هستند، و مقام برتر ظاهری نمی تواند آن چنان امتیاز آفرین باشد که طبقات محروم را از طبقات دیگر بیگانه سازد.]

امام رضا علیه السلام هیچ خادمی را که سرگرم غذا خوردن بود به کار نمی گرفت، مگر آن گاه که از تناول غذا فارغ می شد، و به آنها می فرمود:

در حالی که سرگرم تناول غذا هستید، وقتی من از جای خود بر می خیزم از جای خود بلند نشوید؛ بلکه سر جای خویش بنشینید تا از خوردن غذا فارغ شوید.

کلینی در «الکافی» در طی روایتی که به مردی از اهل بلخ می رسد چنین یاد کرده است که می گفت:

من در سفر خراسان همراه امام رضا علیه السلام بودم، یکی از روزها دستور داد سفره غذا را گسترند و همه خادمان را که از اهل سودان بوده اند کنار سفره دعوت کرد تا در معیت آنها غذا تناول نمایند [نشستن این بینوایان در کنار سفره آن حضرت برای یکی از یاران او که امام و احساس انسانی و الهی او را درست باز نیافته بودسگران و ناخوش آیند آمد؛ لذا] عرض کرد: اگر سفره ای جدای از سفره خویش برای این بینوایان سیه چرده و رنگین پوست تمهید می کردید بهتر به نظر می رسید؟ حضرت پاسخ فرمود: پروردگار تبارک و تعالی یکی است، پدر و مادر همه ما یکی است، و جزا و پاداش [و ارزش و احترام] افراد در گرو اعمال و کردارهای آنها است [نه رنگ پوست و یا سایر امتیازات پوشالی صوری].

امام رضا علیه السلام همواره بر سر مخالفت با هوای نفس بوده و گوش جان و دلش شنوای این آوای آسمانی بود که:

فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرِيكَ مَا الْعَقَبَةُ، فَكُ رَقَبَةً، أَوْ اطْعَامٌ فِي يَوْمٍ ذِي مَسْعَبَةٍ، يَتِيمًا ذَا مَقْرَبَةٍ، أَوْ مَسْكِينًا ذَا مَتْرَبَةٍ (بَلَد: ۱۱-۱۵)، آنگاه اصحاب میمنه و یاران بهشت در برابر عقبه و گردنه مخالفت با نفس قرار می گیرند باید بدانند که گذر از آن، در گرو آزاد ساختن بنده برده و با اطعام - در روزگار قحطی و کمبود غذا - به خویشاوندان گرسنه و یا خاک نشینان بینوا است.

لذا آن حضرت هر وقت طعام تناول می فرمود ظرف بزرگی در دسترس خود قرار می داد و از هر نوع خوراکی که در سفره بود از بهترین قسمت آن برمی داشت و در میان آن ظرف می نهاد، و دستور می داد که آن را میان تهیدستان گرسنه و بینوا تقسیم کنند. و بدین سان با مستضعفان به همدردی می نشست و بر درون خسته و پریش آنان مرهم می نهاد و بر سر مواسات و مساوات با آنها بود.

امام رضا علیه السلام به مستضعفان ارج می نهاد و خلأ معنوی و روحی و کمبودهای مادی آنها را با گرامی داشت منزلت آنان و امدادهای مادی جبران می فرمود.

حال باید دید که در برابر مستکبران زمان چه موضعی را انتخاب می کرد و با چه کیفیتی با آنها رفتار می نمود؟

می نویسند: وقتی فضل بن سهل، یعنی «ذوالریاستین» حضور امام رضا علیه السلام رسید، یک ساعت بر سر پای ایستاد [و حضرت به او چندان التفات نفرمود] تا آنکه سر بلند کرد و...
.. به او گفت: چه حاجت داری؟

عرض کرد: سرور من! این نامه ای است که امیرالمؤمنین! مأمون برای من نگاشته است.

... شما چون ولیعهد مسلمین هستید سزوارترید که همسان با عطایای مأمون مرا مشمول بخشش خود سازید.

فرمود: نامه را بخوان ...

و آن نامه بر روی پوستی بزرگ نگارش شده بود، فضل مدت زیادی بر سر پای ایستاده تا خواندن نامه را به پایان رساند...

آن گاه به فضل گفت: اگر از مخالفت اوامر الهی برای همیشه بپرهیزی هر چه از ما می خواهی از آن تو است.

امام رضا علیه السلام با این بیان کوتاه نقشه فضل را در محکم کاری هدفش خنثی ساخته و حتی به او اجازه نشست نداد، تا آن که فضل بن سهل با حالتی سرافکنده و خفت آمیز محضر آن جناب را ترک گفت.

ارج نهادن به مستضعفان و مواسات با آنها یکی از نمودارترین خصلت های روحی امام رضا علیه السلام بود که به این خصیصه سترک و شکوهمند اخلاقی تا واپسین لحظات عمر خویش سخت پای بند بود و می دانست و نیز می خواست به سردمداران و دولتمردان و اصولاً به همه انسانها اعلام کند که در طریق رسیدن به سعادت و نیکبختی دنیا و آخرت باید درد و رنج توان ربودگان و بینوایان را فراموش نکرد؛ و گر نه باید جامعه انسانی در انتظار سقوط و نابودی آغوش بگشاید و آماده هر گونه بلا و آسبیهایی سخت دنیا و آخرت باشد.

از یاسر، خادم امام رضا علیه السلام روایت شده است:

آن گاه که مسافت میان ما تا طوس هفت منزل راه بود، ابوالحسن علی بن موسی الرضا علیه السلام بیمار شد، و سرانجام به طوس در آمدم و بیماری آن حضرت رو به شدت نهاد، و چند روزی در طوس ماندیم. مأمون روزی دو نوبت به بهانه عیادت نزد آن حضرت می آمد. در واپسین روز حیات آن حضرت که امام رضا علیه السلام در آن روز از دنیا رفت، دچار ضعف شدیدی بود، پس از آن که نماز ظهر را اقامه نمود ...

... به من فرمود: آیا مردم نهار خوردند؟

عرض کردم: سرور من! با چنین حالی که شما در آن به سر می برید چه کسی حاضر است غذا صرف کند؟

امام رضا علیه السلام از جای برخاست و فرمود: سفره و غذا را آماده سازید...

... همه خادمان و اطرافیان را بلااستثنا کنار سفره نشاند و نسبت به تمام آنها اظهار تَفَقُّد می فرمود، و فرد فرد آنان را مشمول توجه قرار می داد. وقتی مردها از تناول غذا فارغ شدند دستور داد برای زنان غذا بفرستند. غذا برای زنها فرستادند و آن گاه که آنها نیز غذا صرف کردند ضعیف مزاج امام علیه السلام آن چنان شدید گشت که بیهوش شد و فریاد و شیون بلند شد.

تحلیل روانی حالت عجب و خودپسندی و غائله های سوء آن

در طی حدیثی که از امام رضا علیه السلام روایت شده است آن حضرت درجات و آثار و غائله های سوء عجب و خودپسندی و عشق به خویش را گزارش فرمود، و در حقیقت به تحلیل روانی این رذیلت اخلاقی پرداخت:

احمد بن نجم راجع به عجبی که اعمال و کردارها و کوششهای انسان رابه تباهی می کشاند از امام رضا علیه السلام سؤال کرد.

امام علیه السلام در پاسخ فرمود:

عجب دارای مرتب و درجات و آثار گونه گون روانی است: یکی از آن درجات این است که از رهگذر وجود این حالت در انسان، اعمال زشت و کردارهای نادرست از دیدگاه یک فرد معجب آن چنان با زیورهای پوشالی و پنداری آراسته می شود که آنها را خوش و زیبا و درست تلقی می کند و تصور می کند که فردی درست کار و نیکو کردار است، و هر عمل زشتی را که انجام می دهد آنها را از نظر روانی زیبا و پسندیده و نیکو برمی شمرد. دیگر آن که فرد مُعْجِب حتی در ایمان به پروردگارش گرفتار خودپسندی می شود و در برابر خدا به خود می بالد که به او ایمان دارد، و بر خدا به خاطر ایمانش مَنّت می گذارد و از او طلبکار می شود! در حالی که خدای راست که بر او مَنّت نهد و از این که او را به نعمت ایمان برخوردار ساخته است بر او مَنّت گذارد.

امام رضا علیه السلام در طی این عبارات کوتاه حالات روانی یک فرد معجب را برای ما تفسیر فرموده است که او آن چنان در حب و عشق به خویشتن به سر می برد و آن قدر در علاقه به خود و پسند خویشتن گرفتار تر کنازی و توسنی می گردد که نه تنها خود را برتر از دیگران می داند و بر آنها مَنّت می گذارد تصور می کند که چون به خدا ایمان دارد باید بر او منت نهاده و می پندارد که حتی می تواند پروردگارش را مشمول مَنّت و احساس خود قرار دهد!

چنین پنداری را نباید جز به عنوان یک تصور جنون آمیز به چیز دیگری تلقی کرد، و به عبارت دیگر؛ این حالت ناهنجار روانی همان حالتی است که در روانشناسی معاصر از آن به نارسسیسم (Narcissism) تعبیر می شود که فرد درحب به خویشتن تا آن جا پیشروی می کند که عاشق خود می گردد و گرفتار شیفتگی و دلدادگی نسبت به خود می شود، و خویشتن را تا سر حد پرستش دوست می دارد.

اصولاً فردی که به بیماری روانی عجب و خود دوستی مفرط مبتلاست گناهان و جرمهای سنگین را که خود مرتکب آنها می شود خُرد و ناچیز می شمرد، و احسانهای ریز و اندک را کلان و بزرگ و فزون از حد تلقی می کند. و کارهای زشتی را که دستش بدانها آلوده است به عهده فراموشی می سپارد، و این انحراف روانی تا آن جا جلو می رود که او خیر و خوبی را شر و بدی، و شر و بدی را خیر و خوبی معرفی می کند، و از درون خیر و نیکی، شر و بدی را برسر پا می کند، و بر چهره خیر نقاب شر، و بر سیمای شر ماسک خیر را می پوشاند. یک فرد خودپسند - چون دچار غرور نیز می باشد و تا حد خودپرستی خویشتن را دوست می دارد - حتی خود را فریب می دهد؛ لذا در فضایی از اوهام زندگانی می کند و با مصالحی تهی از واقعیت، این فضا را برای خود معماری می نماید و سرانجام در یک پرتگاهی پیش بینی نشده سقوط می کند، و آن چنان شخصیت روانی اش تباہ می گردد که اعاده سلامت آن سخت دشوار و احياناً غیر ممکن خواهد گشت.

نبی اکرم صلی الله علیه و آله و سلم سه چیز را عامل نابودی شخصیت انسان برشمرده که یکی از آنها عبارت از عجب انسان به خویشتن، یعنی خود پسندی و خویشتن پرستی است.

سخن امام رضا علیه السلام این نکته را بازگو می کند که فرد مُعْجِب را باید به خاطر عُجْب و نیکو پنداشتن اعمالش یک فرد نابسامان از نظر روانی دانست؛ چرا که او ره گم کرده و با عینک عجب و خودپسندی، زشت را زیبا می بیند، و چاه را راهی هموار مشاهده می کند.

این بیان حضرت ثامن الحجج علیه السلام که فرمود:

ان یزین للعبد سوء عمله فیراه حسنًا فیعجبه و یحسب أنه یحسن صنعاً ملهم از وحی الهی است که همه جوانب و ابعاد حقایق را بیانگر است: چرا که همواره گفتار الهی در لابلای سخنان این امام بزرگوار چهره می نمود، اگر چه کمتر سخن می گفت و بیشتر در حال سکوت و تفکر به سر می برد، اما هر گاه لب به سخن می گشود سخنانش از قرآن و وحی مایه می گرفت، چنان که سخنان کوتاه فوق، از آیاتی که در زیر یاد می شود قَبَس برگرفته و از آنها پرتو می گیرد، آن جا که خداوند متعال می فرماید:

افمن زین له سوء عمله فرآه حسنًا فان الله یضل من یشاء و یشاء من یشاء (فاطر ۸)، آیا آن که رفتار و کردار بدش از نظرش آراسته شد و آن را زیبا و نیکو می بیند [همانند کسی است که زشت و زیبا را تشخیص می دهد و به تشخیص خود عمل می کند؟] خدا هر که را بخواهد گمراه می سازد و هر که را بخواهد هدایت می کند.

و یا فرموده است:

قل هل ننبئكم بالآخسرين اعمالاً، الَّذِينَ ضلَّ سَعِيْهِمْ فِي الْحَيوةِ الدُّنْيَا وَ يَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ يُحْسِنُونَ صُعَاباً (كهف ۱۰۳، ۱۰۴)، بگو آیا می خواهید راجع به کسانی که از لحاظ اعمال، زینکارتترین افراد به شمار می روند برای شما گزارش کنم؟ آنان کسانی هستند که سعی و کوشش آنها در امر زندگانی دنیا در بیراهه قرار گرفته و تصور می کنند که درستکار و نیکو کردار می باشند.

حسن بن جهم گوید: از امام رضا علیه السلام شنیده ام که می فرمود:

مردی در میان بنی اسرائیل زندگانی می کرد، و علی رغم آن که مدت چهل سال خدای را بندگی کرد عبادت او در درگاه الهی مورد قبول واقع نشد؛ لذا با خود می گفت: خدایا هر کاری را به خاطر تو انجام داده ام، و هر گناهی که از من سر می زند از ناحیه تو است؛ پس چرا به اعمال من با دیده قبول نمی نگری؟! خداوند متعال به او پاسخ داد: اگر تو در مقام نگوشت از خویش بر می آمدی بهتر از آن بود که با چنین حالت روانی و با روحیه عجب و خودپسندی، مرا چهل سال بندگی کرده باشی.

امام صادق علیه السلام نیز فرمود:

گناه مؤمن [در صورتی که باعث ناراحتی و پشیمانی او گردد] بهتر از عجب و خودپسندی او است، اگر نه چنین می بود، هیچ فرد باایمانی به گناه گرفتار نمی آمد. عجب و خودپسندی باعث می شود که انسان عمل شایسته خود را فزون از حد، بزرگ و شکوهمند پنداشته و دستخوش بهجت و سرور نسبت به آن گردد، و خویش را از هر گونه خرده و کمبود و تقصیر مُبری تلقی کند. اگر این ابتهاج، با تواضع در برابر خدا توأم باشد و از این که به عمل صالحی توفیق یافت بر خدا منت ننهد؛ بلکه در حال امتنان از خدا باشد می توان چنان عملی را با دیده قبول نگرست و در انتظار پاداشی در برابر آن به سر برد.

همان گونه که امام رضا علیه السلام حالات روانی معجب را تحلیل فرمود قهراً به این نتیجه می رسیم که معجب در برابر خدای متعال آن چنان دچار غرور و خود فریبی می گردد که می پندارد خدا باید و خواه و ناخواه! او را از پایگاه رفیعی در روز قیامت برخوردار سازد و تصور می کند به خاطر اعمال صالحی که باید آنها را از من و عطا یا و نعم الهی بر شمردمی تواند بر پروردگار خود منت نهاد، و به بهانه ایمان خویش، از خداوند، حق و حقوقی را به سان طلبکاران خواستار گردد. علاوه بر آن که باید گفت این انحراف روانی باعث می گردد که او از استفاده و مشورت با دیگران و استمداد از تفکر و تدبیر آنان محروم بماند؛ چون عجب و غرور، وی را به استبداد در رأی سوق می دهد؛ لذا از سؤال و استفاده از کسی که عالمتر از او است استنکاف می ورزد، و رأی نادرست و افکار و نظریات پوچ و سخیف خویش را اندیشمندانه و سنجیده می شمارد.

آنها و عوارضی که باید آنها را زاده و نتیجه عجب دانست بی شمار است که یکی از آنها عبارت از تباهی مساعی و کوششهای انسان می باشد، و باید این حالت را عاملی ضد ارزش دانست که باعث می گردد همه کوششها و جدّ و جهدهای آدمی از اعتبار ساقط شود.

اسحق بن عمار از امام صادق علیه السلام روایت کرده است که آن حضرت فرمود:

مرد عالم و دانشمندی نزد مرد عابدی رسید و به او گفت: نمازت چگونه است [و کماً و کیفاً تا چه حدودی در اداء این فرضیه موفق هستی]؟

عابد گفت: گریه و حزن و اندوه و اندیشناکی تو تا چه پایه است؟

عابد گفت: آن قدر می گریم تا اشک از دیدگانم فرو ریزد؟

عالم گفت: خندیدن و دلشاد بودن تو - در صورتی که از خداوند متعال خائف و بیمناک باشی - بهتر از آن است که زندگانی را با گریستن بیامیزی؛ لکن گرفتار مباحثات به خویشتن و عجب و خودپسندی باشی. فردی که گرفتار به خود بالیدن است اعمال و کردارش به سوی خدا اوج نمی گیرد، (بلکه تا فروترین حدّ - از نظر درجه و اعتبار - سقوط می کند و بی بها و تهی از ارزش می گردد).

گویا سعدی با الهام از چنان احادیثی سخنان زیر را به رشته نظم آورده که:

سخن ماند از عاقلان یادگار

ز سعدی همین یک سخن گوش دار

گنهکار اندیشناک از خدای

بسی بهتر از عابد خودنمای

که آن را جگر خون شد از سوز درد

که این تکتکه بر طاعت خویش کرد

ندانست بر بارگاه غنی

سر افکندگی به ز کبر و منی

بر این آستان، عجز و مسکینی ات

به از طاعت و خویشتن بینی ات

همان گونه که امام رضا علیه السلام فرمود انسان معجب در خودپسندی تا حدّ دوردستی بلند پروازی می کند [که سرانجام به سقوط و نابودی او منجر می گردد] او در این بلند پروازی حتی نسبت به خدا در موضع یک فرد «مَنان» جا خوش می کند.

علی بن میسره می گفت: امام صادق علیه السلام می فرمود:

از مَن بودن بر حذر باشید.

گفتم: قربانت کردم، مَن بودن چگونه است؟

فرمود: یکی از شما راه می رود و با پشت بر زمین می نهد و پاهای خود را بالا می گیرد، [و آن چنان احساس امنیت و رفاه درونی می کند و از خود راضی می گردد] که می گوید: خدایا من فقط آهنگ رضای تو دارم!

همان امام علیه السلام فرمود:

آن که برای احدی فضل و فزونی نشناسد باید او را مُعجب به خویشتن و گرفتار خود کامگی در رأی برشمرد. از رسول خدا صلی الله علیه و آله وسلم است که فرمود: اگر گناه برای مؤمن از عجب و به خود بالیدن بهتر نمی بود، خداوند متعال ابداً میان بنده و میان گناه او آزادی به وجود نمی آورد.

امام صادق علیه السلام می فرمود:

برای من جای بسی شگفتی است که فردی از رهگذر عمل خویش به عجب گرفتار می آید؛ ولی نمی داند که این انحراف روانی او چه فرجام سونی را برای او بارور می سازد. کسی که دچار عجب می باشد و اعمال خویش را از درون می ستاید، تحقیقاً از راه و رسم هدایت و راه یابی به حق، به یکسو می افتد و لذا مزایایی را برای خویش مدعی می گردد که فاقد آن است، و قهراً باید او را دروغگویی حرفه ای برشمرد. نخستین و کمترین عکس العمل و بازتاب سونی که معجب را آماج خود قرار می دهد، این است که دستاو یز بالیدن را خداوند متعال از او سلب می کند تا به او بفهماند که موجودی حقیر و ناتوان است، و ناگزیر خود بر خویشتن گواهی دهد که سخت حقیر و بی مقدار می باشد، همان گونه که با ابلیس خودستا و خود پسند چنین کرد.

عُجب عبارت از درختی است که بذر و دانه آن کفر است، و کاشنگاه و کشتزار آن عبارت از نفاق، و موادی که آن را تغذیه و سیراب می کند، عبارت از درخواستها و توقعات نابحق و بی جا و ظلم و ستم می باشد، و تنه و شاخه و ساقه های آن را جهل و ناآگاهی می پردازد، و برگهای آن براهگی و گمراهی است. و سرانجام، بر و میوه آن عبارت از لعنت و محرومیت و دورباش از زحمت خدا و جاودانگی در آتش دوزخ می باشد.

فردی که معجب به نفساست، و خویشتن و رأی و نظر خود را می ستاید احمقی بیش نیست؛ چون نمی تواند به انحراف روانی خود پی ببرد. و در نتیجه بصیرت خویش را در بینش حالاتی که باید خود را از آنها برهاند از دست می دهد، زیرا او گناهان خود را ناچیز تلقی می کند و نسبت به آنها در بی تفاوتی بسر می برد.

عمل صالح و پاکیزه عبارت از عملی است که انسان در انجام آنها به یاد توفیق الهی باشد و این احساس در او به وجود می آید که پیشرفت او در آن عمل از برکات توفیق خداوند متعال است، و نباید به خود مغرور گشته و از رهگذر آن دچار خودپسندی گردد و برخدا منت گذارد.

باری رهنمودها و سیرت های الگوساز تربیتی و اخلاقی امام رضا علیه السلام آن چنان غنی و پر بار و فراوان است که بررسی هر یک از آنها به فرصت دور و درازی نیاز دارد، و استقصای همه آنها و بررسی و تحقیق علمی راجع به تک تک آنها نه تنها در این مجال نمی گنجد؛ بلکه بر اطلاعات و معارفی عمیق مبتنی است که بضاعت مزاجه این بنده بدانها سخت نارساست؛ لذا به پاره ای ارشادات اخلاقی و تربیتی آن امام بزرگوار اشاره کرده و با مرور بر آنها مستفیض شدیم.

ادب و نزاکت و ظرافت

در شرح حال و سیرت آن حضرت نوشته اند که...

هرگز با سخن خویش بر کسی جفا نکرد و بر وی ستم نراند.

تا سخن کسی به پایان نمی رسید سخن نمی گفت و گفتار او را قطع نمی کرد.

حاجت هیچ کسی را در صورت قدرت و توانایی رد نمی نمود.

پای خود را هرگز در مقابل کسی دراز نکرد.

هرگز کنار هیچ جلس و همنشینی بر چیزی تکیه نمی کرد.

هیچ یک از خادمان را به دشنام و ناسزا نگرفت.

صدا به قهقهه بلند نمی کرد؛ بلکه تبسم می فرمود.

آن حضرت در تابستانها روی حصیر جلوس می نمود، و زمستانها روی پلاس می نشست.

جامه های خشن می پوشید، اما هنگامی که در میان مردم ظاهر می شد دارای سر و وضع آراسته بود.

خیر و احسان آن حضرت آن چنان توأم با ادب و نزاکت و ظریف و لطیف انجام می گرفت که هرگز طرف احسان، شرمسار نمی گردید؛ لذا نوشته اند که...

بسیار احسان می کرد و بخششها را پنهانی انجام می داد، و اکثر این خیرات را در شهبای تار [و بی سر و صدا] بر گزار می کرد.

به عنوان نمونه:

مرحوم کلینی (رضوان الله علیه) در کتاب خود روایتی از «الیسع بن حمزه» آورده است که می گفت:

من در محضر امام رضا علیه السلام بودم که گروه زیادی از مردم پیرامون آن حضرت گرد آمده بودند و از او راجع به حلال و حرام سؤال می کردند. در این اثنا مردی بلندقامت و گندمگون وارد شد و گفت: السلام علیک یا ابن رسول الله! من یکی از دوستان شما و آباء و اجدادتان هستم و از حج باز می گردم و تمام موجودی خود را از دست دادم و چیزی برای من باقی نمانده که با آن بتوانم حتی یک منزل از منازل سفر را طی کنم. چاره ای در باره من بیندیشید تا مرا به شهر و دیارم باز گردانید، که من در شهر و دیارم فردی توانمند و مالدار می باشم. به من کمک کنید که وقتی به وطن رسیدم از جانب شما به همین مقدار به فقراء هزینه رسانم و به آنها بخشش کنم؛ چون تهیدست و مستحق امداد مالی نیستم. حضرت به او فرمود: بنشین که خدای تو را رحمت کند. سپس آن حضرت رو کرد به مردم و با آنها به ادامه گفتگو نشست تا آن که مردم از پیرامون او پراکنند، و فقط آن مرد خراسانی و سلیمان جعفری و خیمه و من در آن جا ماندیم. حضرت فرمود به من رخصت دهید به اندرون منزل بروم. لحظه ای گذشت و حضرت بیرون آمد و در را بست و از پشت در دست را بیرون آورد ...

..و فرمود: مرد خراسانی کجاست؟

عرض کرد: اینجا.

فرمود: این دو بیست دینار را بگیر و مخارج خود را با آن تأمین کن و لازم نیست در دیار خود به مقدار آن از جانب من به فقراء کمک کنی، و از سرای من خارج شو که من تو را نینم و تو نیز مرا نبینی [که مبادا هر دو شرمسار گردیم].

سلیمان به آن حضرت عرض کرد: قربان! عطای فراوانی به این مرد مرحمت فرمودی و او را مورد مهر خویش قرار دادی، چرا از پشت در و از خلفا این کار را بر گزار فرمودی؟ فرمود: بیم آن داشتم که ذل و خواری سؤال و خواهندگی را از رهگذر بر آوردن نیازش در چهره او مشاهده کنم. آیا نشنیده ای که رسول اکرم صلی الله علیه و آله و سلم فرمود: المستتر بالحسنه تعدل سبعین حجه، والمذبح بالسینة مخذول، والمستتر بها مغفور له، کسی که پنهانی و بی سرو صدا احسان می کند این کار او معادل با هفتاد حج می باشد، و کسی که بدی و گناه را افشا و آشکار می سازد خوار و فرومایه خواهد گشت، و آن که گناه و بدی را مخفی می دارد امید آموزش برای او وجود دارد...

سپس فرمود: آیا این بیت به گوش تو رسیده است که:

متی آتہ یوماً اطالب حاجتہ رجعت الی اهلئ و وجهی بمانه

آن کسی را می ستایم که اگر روزی برای حاجتی نزد او روم، به سوی اهل و عیالم در حالی باز می گردم که آبروی من مصون مانده و دچار ذلت سؤال و خواهندگی نباشم.

نیز کلینی آورده است که...

میهمانی بر امام رضا علیه السلام وارد شده و پاره ای از شب را با او به گفتگو نشست که چراغ دگرگونه شد و می خواست خاموش شود. میهمان برای ترمیم و اصلاح آن دست خود را پیش آورد تا آن را به حالت نخست باز گرداند که امام رضا علیه السلام مانع شد و شخصاً آن را ترمیم و اصلاح کرد، آن گاه فرمود:

ما خاندان رسول الله صلی الله علیه و آله وسلم میهمانان خود را بکار نمی گیریم [بلکه مقدم آنها را گرامی داشته و از هیچ گونه ادب و نزاکتی نسبت به آنها دریغ نمی ورزیم].

بدین امید که خدای متعال ما را از توفیق در التزام به سیرت اخلاقی این امام بزرگوار برخوردار سازد و ارشادات سعادت آفرین و الگو پرداز آن جناب را در همه جوانب زندگانی به کار بندیم این نوشته را به پایان می برم، و شفاعت او را در روزی از خدا می طلبم که هیچ عاملی جز قلب سلیم و دل پالوده از آلودگی ها سود نمی بخشد.

منبع: مجموعه آثار نخستین کنگره جهانی امام رضا علیه السلام

سرچشمه دانش

نویسنده: محمدرضا حسینی

مقدمه

پیشوایان معصوم شیعه هر کدام به نوبه خود سرچشمه کمالات و منبع فضایل و صفات عالی انسانی محسوب می شوند. نه تنها شیعه بلکه افراد و گروه های مختلفی که با آن بزرگان در ارتباط بوده اند به این نکته اذعان دارند. حتی مخالفین و معاندین آنان گاهی در لابلای سخنان خویش این حقیقت را ابراز کرده اند. یکی از کارگزاران حکومتی مامون به نام رجاء بن ضحاک - که مامور آوردن امام هشتم علیه السلام از مدینه به خراسان بود - می گوید: هنگامی که امام رضاعلیه السلام را به دستور مامون از مدینه به خراسان آوردم، مامون از رفتار و حالات و خصوصیات وی از من سؤالاتی کرد و من آنچه را که در طول سفر و در اوقات شبانه روز از علی بن موسی الرضاعلیه السلام دیده بودم به خلیفه گزارش دادم. مامون به من گفت: «یا بنی الضحاک! هذا خیر اهل الارض و اعلمهم و اعبدهم فلا تخبر احدا بما شاهدته منه؛ ای پسر ضحاک! این شخص بهترین، داناترین و عابدترین فرد روی زمین است، آنچه را که از فضائل و مناقب و صفات والای او دیده ای نزد کسی فاش نکن [تا اینکه فضائل او توسط من منتشر شود.]]» (۱)

انمه اطهارعليهم السلام معدن علم و سرچشمه دانش حکمت و اخلاق و معارف عالی انسانی بوده و به تمام علوم مورد نیاز بشر آگاهی کامل دارند. به فرموده امام هشتم علیه السلام تمام نیازمندی‌های فرزندان آدم در نزد امام معصوم علیه السلام می‌باشد، و جمیع علوم مختلف بشری نزد آن‌هاست. (۲)

عالم آل محمد صلی الله علیه و آله

امام کاظم علیه السلام همواره با اشاره به امام رضاعیه السلام به فرزندان خویش می‌فرمود: این برادر شما علی بن موسی، عالم آل محمد است، پس از وی پرسش‌ها و مجهولات خویش را بپرسید و آنچه به شما یاد می‌دهد آن را حفظ کنید، از پدرم (امام صادق علیه السلام) چندین بار شنیدم که فرمود: عالم آل محمد صلی الله علیه و آله در صلب توست و ای کاش او را درک می‌کردم. (۳)

برترین دانشمند

مرحوم شیخ صدوق می‌گوید: مامون در هر جا که احتمال می‌داد دانشمندی باشد و توانایی مناظره و مباحثه با امام رضاعیه السلام را داشته باشد به مجلس خویش دعوت کرده و او را با امام هشتم علیه السلام وارد بحث می‌نمود. او در این زمینه تلاش‌های فراوانی به عمل آورد که اندیشمندان و نظریه‌پردازان فرقه‌ها و گروه‌های مختلف اسلامی و غیر اسلامی در مباحثه علمی بر حضرت رضاعیه السلام پیروز شوند و این به جهت حسد و کینه باطنی وی نسبت به آن حضرت بود. اما امام رضاعیه السلام در تمام آن جلسات و مناظره‌های سنگین و پیچیده علمی بر تمام دانشمندان عصر غلبه کرد. آن حضرت با کسی به بحث و مناظره نپرداخت مگر اینکه در پایان، طرف مقابل به فضیلت و برتری و دانش سرشار امام هشتم علیه السلام اعتراف نمود و در برابر استدلال‌های قوی و محکم او سر تعظیم فرود آورد. (۴)

شیخ طبرسی از هروی نقل کرده است که هیچ کس را دانشمندتر از علی بن موسی الرضاعیه السلام ندیدم و هیچ دانشمندی نیز او را ندید مگر این که همانند من به فضل و دانش او شهادت داد. (۵)

خود امام رضاعیه السلام در مورد دانش بی‌کران حضرتش و برتری بر اندیشمندان و متفکرین علوم مختلف می‌فرماید: «زمانی من در روضه (مسجد النبی صلی الله علیه و آله) می‌نشستم و در آن دوران دانشمندان زیادی در مدینه بودند، هر گاه یکی از آن‌ها در پاسخ پرسشی عاجز می‌گشت و دیگران هم نمی‌توانستند از عهده برآیند، همگی به من اشاره می‌کردند و مسائل مشکل را پیش من می‌فرستادند و من پاسخ همه آن‌ها را می‌دادم.» (۶)

آن حضرت در گفتار دیگری می‌فرماید: «آن گاه که من بر اهل تورات با توراتشان و بر اهل انجیل با انجیلشان و بر اهل زبور با زبورشان و بر صابین با زبان عبری خودشان و بر هربدان با زبان فارسی‌شان و بر رومیان با منطق خودشان و بر اصحاب مقالات و اندیشه‌های مختلف به طریقه خودشان استدلال کنم و آن گاه که هر دسته‌ای را محکوم نمودم و دلیلشان را باطل ساختم و آنان از عقیده و پندارهای خویش دست کشیده و بر گفتار من گرویدند، مامون در خواهد یافت که مستندی که بر آن تکیه زده حق او نیست و در آن هنگام از کرده خود پشیمان خواهد شد.» سپس فرمود: «و لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم.» (۷)

نمونه‌های دانش و اندیشه امام هشتم علیه السلام

سخن گفتن از علوم و اندیشه‌های بی‌کران امامان معصوم؛ آن یک‌تازان میدان علم و عمل کار آسانی نیست. ما در این نوشتار به مناسبت ولادت هشتمین کوکب فروزان امامت و در حد مجال به نمونه‌هایی از دانش سرشار و اندیشه‌های تابناک آن گوهر نبوی می‌پردازیم.

آشنایی با زبان‌های مختلف

شیخ صدوق رحمه الله به نقل از ابوالصلت هروی می‌نویسد: امام رضاعیه السلام با هر گروه و ملیتی از مردم با زبان مادری او سخن می‌گفت. به خدا سوگند او از خود آن‌ها به زبان محلی‌شان داناتر بود و از خودشان فصیح‌تر صحبت می‌کرد. روزی به او گفتیم: «یابن رسول الله انی لاعجب من معرفتک بهذه اللغات علی اختلافها، فقال: یا ابوالصلت انا حجة الله علی خلقه؛ و ما کان الله لیتخذ حجة علی قوم و هو لا يعرف لغاتهم او ما بلغک قول امیرالمؤمنین علیه السلام؛ اوتینا فصل الخطاب فهل فصل الخطاب الا معرفة اللغات؛ ای پسر رسول خدا، من از آشنایی شما به این همه زبان‌های مختلف در شگفتم! [چطور ممکن است یک انسان به این همه زبان‌های رایج و ملت‌های مختلف آشنایی کامل داشته باشد؟!] آن حضرت در پاسخ فرمود: ای ابوالصلت! من حجت خداوند بر تمامی مردم روی زمین هستم، و پروردگار متعال حجت و خلیفه خویش بر قومی نمی‌گرداند کسی را که زبان و گویش آن‌ها را بلد نباشد، آیا سخن امیرمؤمنان علیه السلام را نشنیده‌ای که فرمود: به ما فصل الخطاب عطا شده است و آیا فصل الخطاب غیر از آشنایی به لغات و زبان‌های گوناگون، چیزی دیگر است؟! (۸)

خبر از آینده

کلیم بن عمران می‌گوید: به امام رضاعیه السلام گفتیم: از خداوند بخواه برایت فرزندی عطا کند. حضرت فرمود: «من صاحب فرزندی خواهم شد و او وارث و یادگار من خواهد بود.» بعد از مدتی امام جواد علیه السلام به دنیا آمد، حضرت رضاعیه السلام به اصحابش فرمود: «فرزندی به دنیا آمد که شبیه موسی بن عمران شکافته دریاست و مانند عیسی بن مریم مادرش پاک و مطهر است.» (۹)

همچنین صفوان بن یحیی نقل می‌کند: روزی نزد امام هشتم علیه السلام نشسته بودم که حسین بن خالد صیرفی وارد شد. وی به قصد مشورت و نظرخواهی به امام رضاعیه السلام گفت: می‌خواهم سفری به منطقه عریض داشته باشم. حضرت فرمود: «آن جایی را که به عافیت و امنیت و سلامتی دسترسی داری ترک نکن.» (یعنی به سفر نرو که احتمال خطر هست.) او از

گفتار امام علیه السلام قانع نشد و به قصد سفر به عریض به راه افتاد، اتفاقاً در راه با دزدان و راهزنان مواجه شده و تمام اموال و دارایی هایش به سرقت رفت و راستی گفتار حضرت بر او روشن گردید. (۱۰)

استدلال قرآنی

حضرت رضاعیه السلام هنگامی که در یکی از مناظرات خویش در مجلس مامون، جایگاه والای عزت پیامبر صلی الله علیه و آله را با استدلال به آیات قرآن تشریح می کرد؛ در ضمن شمارش آیاتی که در مورد فضیلت اهل بیت علیهم السلام است، چنین فرمود: «اما هفتمین آیه این است: «ان الله و ملائکته یصلون علی النبی یا ایها الذین امنوا صلوا علیه و سلموا تسلیما»؛ (۱۱) «خدا و فرشتگانش بر پیامبر درود می فرستند، ای کسانی که ایمان آورده اید بر او درود فرستید و سلام گوید و کاملاً تسلیم فرمان او باشید.» مسلمانان گفتند: یا رسول الله! ما معنی تسلیم را فهمیدیم که باید تسلیم فرمان شما باشیم، اما چگونه صلوات بگوئیم. فرمود: بگوئید: «اللهم صل علی محمد و آل محمد کما صلیت علی ابراهیم و آل ابراهیم انک حمید مجید.»

سپس امام رضاعیه السلام خطاب به حاضرین مجلس فرمود: آیا در این سخن خلافتی هست؟ گفتند: نه. در این هنگام مامون گفت: این سخن اجماعی است و هیچ اختلافی در میان امت اسلام نیست. آیا در مورد آل و فضیلت آل محمد، سخنی واضح تر و صریح تر می توانید از قرآن بیان کنید؟ حضرت رضاعیه السلام فرمود: بلی، شما به من بگویید، آیه شریفه «یس، و القرآن الحکیم، انک لمن المرسلین علی صراط مستقیم»؛ (۱۲) «یس! سوگند به قرآن حکیم که تو قطعاً از رسولان خداوند هستی و بر راهی مستقیم قرار داری.» مقصود از «یس» چیست؟

دانشمندان مجلس گفتند: «معنی یس، محمد صلی الله علیه و آله است و کسی در آن شکی ندارد.» امام هشتم علیه السلام فرمود: «در این آیه خداوند متعال بر محمد و آل محمد فضیلتی عطا کرده است و کسی را یاری درک حقیقت آن نیست مگر از راه تعقل و اندیشه، برای اینکه خداوند متعال در کتاب مقدس خویش، به غیر از انبیاء علیهم السلام بر هیچ کس سلام و درود نفرستاده و «سلام علی موسی و هارون» (۱۵) و در هیچ جای قرآن نفرمود: سلام علی آل نوح و سلام علی آل ابراهیم و سلام علی آل موسی و هارون. فقط فرمود: «سلام علی آل یس» (۱۶) یعنی آل محمد صلوات الله علیهم.» مامون بعد از شنیدن این بیان عالی و استدلال قرآنی، خطاب به حاضرین مجلس گفت: «کنون فهمیدم که شرح این آیات و بیان آن‌ها در نزد معدن نبوت و اهل بیت پیامبر صلی الله علیه و آله می باشد.» (۱۷)

حضرت رضاعیه السلام در همان مجلس، در شمار آیاتی که برای فضیلت و برتری اهل بیت علیهم السلام نقل می کرد آیه «فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لاتعلمون»؛ (۱۸) «اگر نمی دانید از آگاهان بپرسید.» را تلاوت کرده و فرمود: «ما اهل ذکر هستیم، اگر نمی دانید از ما خانواده بپرسید.» دانشمندی که در مجلس حضور داشتند گفتند: «مقصود خداوند در این آیه از اهل ذکر یهود و نصاری هستند.» امام هشتم فرمود: «سبحان الله! اگر ما پرسیدیم، و آن‌ها هم به دین خودشان دعوت کردند و گفتند: دین ما بهتر از دین اسلام است، آیا چنین کاری بر ما جایز است؟» مامون پرسید: «یا ابا الحسن! ممکن است این سخن را بشکافید و شرح دهید، تا خلاف ادعای این‌ها ثابت شود؟» حضرت رضاعیه السلام فرمود: «بلی، ذکر، رسول الله است و ما (اهل بیت) اهل آن حضرت هستیم و این نکته در کتاب خدا بیان شده است.»

آن جا که در سوره طلاق می فرماید: «فاتقوا الله یا اولی الالباب الذین امنوا قد انزل الله الیکم ذکرا رسولاً یتلوا علیکم آیات الله مبینات»؛ (۱۹) «از مخالفت فرمان خداوند بپرهیزید، ای خردمندانی که ایمان آورده اید! زیرا خداوند ذکر را بر شما فرستاده، رسولی که آیات روشن خدا را بر شما تلاوت می کند.» پس ذکر، رسول الله است و ما هم اهل ذکر هستیم.» (۲۰)

نظریه شرطی سازی در تربیت

امروزه در علوم روانشناسی و تربیتی نظریه شرطی سازی جایگاه ویژه ای یافته است. نظریه پردازان این علوم اعتقاد دارند که شرطی سازی یکی از روش های موثر در ایجاد زمینه های رشد و تربیت افراد در وصول به اهداف عالی تربیتی است. برای توفیق بیشتر در ایجاد عادات و سجایای پسندیده در کودکان و نوجوانان می توان از این شیوه کارآمد بهره گرفت. به عنوان مثال ربط دادن خوشی ها و شادکامی های زندگی با اهداف مطلوب و مورد نظر مربیان می تواند متربیان را به طور غیر مستقیم به سوی خواسته های مورد نظر مربی سوق دهد. حضرت رضاعیه السلام در گفتاری حکیمانه به این روش اشاره کرده و فرمود: «بروا اهلکم و اولادکم جمعه الی جمعه»؛ (۲۱) جمعه به جمعه (در روزهای جمعه) به همسر و فرزندان خویش نیکی کنید.»

برای این که بتوانیم روز جمعه را در نظر اعضای خانواده خوشایند و زیبا و دوست داشتنی جلوه دهیم می توانیم در آن روز به آن‌ها بیشتر توجه کرده و با تامین نیازهای مادی و رفاهی و عاطفی آنان به این خواسته تربیتی اسلامی به طور غیر مستقیم نائل شویم.

البته نیکی کردن به خانواده همیشه خوب است، اما امام هشتم علیه السلام که به نیکی کردن در روز جمعه تاکید و تصریح می کند، برای این است که روز جمعه یکی از اعیاد مسلمین و روز شادی و نشاط است و خانواده یک فرد مسلمان باید خاطره خوش و ناشاطی از آن روز داشته باشد و با رسیدن جمعه ناخود آگاه مسرور و شادمان گردد. مدیر یک خانواده می تواند غیر مستقیم با نیکی کردن و توسعه بیشتر به رفاه خانواده در روز جمعه، این شادی و نشاط را به کانون گرم و صمیمی خانواده خویش به ارمغان آورد.

بهداشت و تغذیه

از آن حضرت در مورد تغذیه مناسب و سلامت افراد سخنان ارزنده ای به ما رسیده است که به مواردی اشاره می کنیم: محمد بن سنان نقل کرده است که امام رضاعیه السلام فرمود: «همسران باردارتان را کندر دهید، اگر فرزند آن‌ها پسر باشد، پاکیزه قلب و دانشمند و شجاع خواهد شد و اگر دختر باشد، خوش اخلاق و زیبا می شود و مورد توجه شوهر آینده اش

خواهد بود.» (۲۲)

بدیهی است که این نوع خوراکی‌ها علت تامه پدید آمدن این صفات نیست بلکه عوامل دیگری نیز در این مورد دخالت دارند. در سیره تربیتی امام رضاعلیه السلام علاوه بر تاکید بر سایر ابعاد معنوی انسان، به رعایت بهداشت و تغذیه سالم و نیز سایر عوامل غیر مادی مؤثر در سلامتی مانند صدقه و عقیقه توجه خاصی شده است. آن حضرت، در بخشی از مطالبی که برای مامون نوشته است می‌فرماید: «والعقیقه عن المولود للذكر والانی واجب و كذلك تسميته و حلق راسه يوم السابع و يتصدق بوزن الشعر ذهباً او فضة و الختان سنة واجبة للرجال؛ عقیقه برای پسر و دختر، نامگذاری، تراشیدن موهای سر نوزاد در روز هفتم و معادل وزن موها طلا و یا نقره صدقه دادن لازم است و ختنه پسر بچه‌ها واجب است.» (۲۳)

آن حضرت در سخن دیگری به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمود: «فرزندانتان را در روز هفتم ختنه کنید، زیرا ختنه باعث پاکی بیشتر و رشد سریعتر آنان می‌شود.» (۲۴)

تغذیه سالم و مقوی را امام رضاعلیه السلام در مورد فرزندش نیز عملاً مراعات می‌کرد. یحیی صنعانی می‌گوید: در منا به محضر امام رضاعلیه السلام وارد شدم، دیدم که جوادعلیه السلام در دامان حضرت نشست و حضرت به او موز می‌دهد. (۲۵)

تفکر سیاسی

الف) صفوان بن یحیی می‌گوید: پس از شهادت حضرت امام کاظم علیه السلام، حضرت امام رضاعلیه السلام خطبه خوانده و امامت خود را آشکار ساخت، ما از عواقب این امر ترسیدیم، به حضور حضرت رضاعلیه السلام رفق و عرض کردم: «شما جریان امامت خود را آشکار نمودید و ما از گزند این طاغوت (هارون) ترس داریم.» امام فرمود: «او هر چه سعی دارد انجام دهد، قدرت تسلط بر من نخواهد یافت.»

صفوان می‌گوید: بعداً ما از منبع موثقی دریافتیم که یحیی بن خالد برمکی (وزیر هارون) به هارون گفت: این علی پسر موسی بن جعفر علیهما السلام برای خود ادعای امامت می‌کند. هارون در پاسخ وی گفته است: آنچه که در مورد پدرش انجام دادیم نتیجه نگرفتیم، آیا می‌خواهی همه آن‌ها را بکشیم؟! (۲۶)

ب) امام هشتم علیه السلام با هوشیاری و دوراندیشی خاص توانست بعد از مرگ هارون و در دوران نزاع فرقه‌ها و آشوب‌های سیاسی و فرهنگی و کشمکش‌های سیاسی میان امین و مامون، به ارشاد و تعلیم و تربیت افراد همت گمارد و حتی بعد از استقرار حکومت مامون، آن حضرت با موضع‌گیری‌های حکیمانه نقش تربیتی خویش را ادامه داد. مامون که در میان خلفای عباسی از همه داناتر و زیرک بود، از علوم مختلف عصر خویش آگاهی داشت و از تمام استعدادها موجود برای پیشبرد قدرت خویش بهره می‌گرفت. وی با چهره عوام فریب و شیطانی خود طرح‌های حساب شده‌ای را برای شکستن قداست و عظمت امام هشتم علیه السلام پی‌ریزی می‌کرد. یکی از نقشه‌های شوم وی طرح مساله ولایتعهدی بود که در آن اهداف مختلفی همچون درهم شکستن معنویت و قداست امامان شیعه، مشروعیت بخشیدن به حکومت خودکامه خویش، تخطئه شیعیان، کنترل مرکز مبارزات مخالفین، جدایی بین امام و مردم و سایر موارد را پیش‌بینی کرده بود.

حضرت آیت الله خامنه‌ای در پیامی که به نخستین کنگره جهانی حضرت رضاعلیه السلام صادر نموده است به بعضی از علل این طرح و توضیح اهداف آن پرداخته و می‌فرماید: «در این حادثه، امام هشتم علی بن موسی الرضاعلیهما السلام در برابر یک تجربه تاریخی عظیم قرار گرفت و در معرض یک نبرد پنهان سیاسی که پیروزی یا ناکامی آن می‌توانست سرنوشت تشیع را رقم بزند، واقع شد. اما امام هشتم با تدبیری الهی بر مامون فائق آمد و او را در میدان نبرد سیاسی که خود به وجود آورده بود به طور کامل شکست داد و نه تنها تشیع ضعیف یا ریشه کن نشد بلکه حتی سال دویست و یک هجری یعنی سال ولایتعهدی آن حضرت، یکی از پربرکت‌ترین سال‌های تاریخ تشیع شد و نفس تازه‌ای در مبارزات علویان دمیده شد و این همه به برکت تدبیر الهی امام هشتم علیه السلام و شیوه حکیمانه‌ای بود که آن امام معصوم در این آزمایش بزرگ از خویش نشان داد.» (۲۷)

همچنین تدبیرهای موفق و اندیشه‌های روشن آن حضرت در قضایای دیگری نیز به چشم می‌خورد. مثلاً تیزبینی و هوشیاری سیاسی آن حضرت در نماز عید به وضوح روشن است. با اینکه طراح این مراسم خود مامون بود و حضرت با پیشنهاد وی به مصلی می‌رفت اما حرکت هوشمندانه و روشنگر امام رضاعلیه السلام به گونه‌ای بود که مامون دستور جلوگیری از اقامه نماز را صادر کرد.

حسن ختام

امام رضاعلیه السلام هنگام عزیمت به خراسان در مسیر خود به نیشابور رسید، جمعیت بسیاری از آن حضرت استقبال کردند، هنگامی که خواست به سوی «مرو» برود، جماعتی از علمای اهل تسنن بر سر راه آن حضرت آمدند تا آن حضرت را زیارت کنند و خواستند تا حدیثی از آباء گرامش که صاحبان اندیشه توحیدی بودند نقل کنند، امام دستور داد پرده را کنار زدند، مردم در حال هجوم بودند و سر و صدا می‌کردند، امام از مردم خواست تا ساکت گردند، آنگاه فرمود: «پدرم از پدرش تا امیرالمؤمنین علی علیه السلام و او از پیامبر صلی الله علیه و آله و او از جبرئیل نقل کرد که خداوند فرمود: «کلمة لا اله الا الله حصنی فمن دخل حصنی امن من عذابی؛ کلمه توحید، حصار محکم من است، هر کس داخل آن گردید، از عذاب من ایمن خواهد شد.» امام بعد از اندکی تأمل به آن‌ها فرمود: این موضوع شروطی دارد. «و انا من شروطها؛ پذیرش امامت من از جمله شرایط آن است.» ۲۰ هزار و به نقلی ۲۴ هزار نفر این سخن را نوشتند. (۲۸)

تجدید عهد با غریب طوس

دارالشفاست مرقد سلطان دین رضا
باید که رو به جانب دارالشفای کنیم
باشد سزا که بر در طب الرضا رویم
وانگاه درد خویش در آنجا دوا کنیم
ما را اگر بساحت قدسش اجازه داد
آنجا ولا برای همه دست و پا کنیم
مهمان شویم جمله بدار الضیافه اش
بر خوان او نشسته دمی را صفا کنیم
بالجمله روز از شغف و شب ز روی جد
خود را در آستان رضا جابجا کنیم
چون پیروی بساحت کیوان رسید گفت
باید به پیروان علی اقتدا کنیم

در یازدهم ذیقعد سال ۱۴۸ هجری، خورشید ولایت، بار دیگر در مدینه تابیدن گرفت و شعاع نورانی و روح بخش خود را به اقصى نقاط عالم منتشر ساخت. نام او «علی» و کنیه اش «ابوالحسن» بود. ایشان پس از شهادت پدر ارجمندش در زندان بغداد (سال ۱۸۳ هجری) در سن ۳۵ سالگی عهده دار مقام امامت و ولایت شد. مدت امامت آن بزرگوار ۲۰ سال طول کشید که ۱۰ سال آن با خلافت «هارون الرشید»، ۵ سال با خلافت «محمد امین» و ۵ سال آخر با خلافت «امون» مقارن بود. امام رضا علیه السلام تا آغاز خلافت مامون در زادگاه خود شهر مقدس مدینه اقامت داشت که پس از به حکومت رسیدن مامون - با حيله و نیرنگ - به خراسان دعوت شد. در این دوران، مامون حاکمیت خود را با خطرات جدی مواجه می دید، از جمله: شورشهای علویان در نقاط مختلف، طرفداری خراسانیان از اهل بیت علیهم السلام و گسترش نفوذ و فعالیت های امام علیه السلام در بین شیعیان. از این رو، مامون با تحمیل ولایت عهدی خود بر آن حضرت علاوه بر کنترل و مایل نمودن علویان و خراسانیان به سمت خود، قصد داشت فعالیت های امام رضا علیه السلام را در مرو کنترل نماید و با اقدامات منفی خود چهره ایشان را مخدوش کند و از محبوبیت او بکاهد. نقل شده که سلیمان مروزی عالم مشهور علم کلام به نزد مامون آمد. مامون پس از احترام و انعام او از وی درخواست کرد که با امام رضا علیه السلام به مناظره بپردازد. سلیمان که به علم و دانش خود مغرور بود، گفت: ای امیرمؤمنان ترس آن دارم که از عهده این کار برنیاید و مقامش پایین آید. مامون گفت: هدف من نیز چیزی جز این نیست که راه را بر او ببندی؛ چرا که من می دانم تو در علم و مناظره توانا هستی. سلیمان که از نیت مامون آگاه شد، این کار را پذیرفت. ولی در نهایت، برخلاف نقشه از قبل تعیین شده، ضعف و ناتوانی سلیمان بر همگان آشکار شد.

زیارت قبور اولیاء

زیارت قبور اولیای الهی و تبرک جستن به آثار و مقابر شریف آن بزرگواران یکی از سنت های دیرین و پراهمیت در بین مسلمانان است که امروزه بر اساس تفکرات باطل و بی اساس برخی فرقه های اسلامی و همچنین تفکرات مبتنی بر حس گرای که در پوشش روشنفکری و تمدن، بر جوامع اسلامی عرضه می شود، ممکن است برای انسانهایی که نسبت به مبانی دینی و اعتقادی از درک عمیقی برخوردار نیستند، ذهنیتها و تصورات ناصواب نسبت به این امر اعتقادی به وجود آید. از این رو، برآنیم تا در این مقال به بررسی موضوع زیارت قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام مخصوصاً زیارت بارگاه شریف علی بن موسی الرضا علیه السلام و بررسی برخی شبهات موجود بپردازیم.

زیارت وسیله قرب الهی

بنابر آنچه از متون روایی و دینی استفاده می شود، زیارت قبور اولیای الهی منشا آثار و برکات دنیوی و اخروی فراوانی است و مسلمانان به حکم آیه «اتقوا الله وابتغوا الیه الوسیله» (۱) «تقوای الهی پیشه کنید و وسیله ای [برای تقرب] به سوی او بجوئید.» اولیای الهی را بهترین وسیله برای تقرب به خداوند می دانند. از این رو، بارها رنج و مشقت سفر را به جان می خردند و به زیارت قبور آنان مشرف می شوند و به پیمان و عهد قلبی و درونی که با پیامبران و امامان خویش بسته اند، عمل می کنند. امام علی بن موسی الرضا علیه السلام می فرماید: «ان لكل امام عهدا في عتق اوليائه وشيعته وان من تمام الوفاء بالعهد وحسن الاداء زيارة قبرهم فمن زارهم رغبة في زيارتهم وتصديقا بما

رغبوا فيه كان ائمتهم شفعا لهم يوم القيامة؛ (۲) همانا برای هر امامی عهد و پیمانی است بر عهده پیروان و شیعیانشان و وفای کامل به این عهد و ادا نمودن آن به وجه نیکو در گروهی زیارت قبور آنان است، پس هر کس از روی رغبت و میل به زیارت آنان و برای تصدیق آنچه که آنها در آن رغبت داشتند، آنان را زیارت کند، امامان و پیشوایانشان در روز قیامت شفیع آنان خواهند بود.»

همچنین رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله می‌فرماید: «من اتانی زائرا کنت شفيعه يوم القيامة؛ (۳) هر کس به زیارت من بیاید در روز قیامت شفیع او خواهم بود.» زیارت در واقع، تجدید عهد و پیوند زدن قلب و روح به انسانهایی است که خلیفه الله حقیقی در زمین هستند؛ کسانی که به حقیقت ندای «انی جاعل فی الارض خلیفه» (۴) را جامه عمل پوشانیده‌اند، و سفره جود و کرمشان برای عموم مردم گسترده و باب لطف و رحمتشان بر همگان گشوده است؛ انسانهایی که در وصف آنان گفته می‌شود: «السلام علی ائمة الهدی ومصابیح الدجی واعلام التقی وذوی النهی؛ (۵) سلام بر امامان هدایت، و روشنگران تاریکی، و نشانه‌های تقوا و پرهیزگاری، و صاحبان عقل.»

نقد شبهات موهوم

یکی از سنتهای مسلمانان و مخصوصا شیعیان، زیارت قبور پیامبر صلی الله علیه و آله و ائمه علیهم السلام و اولیای الهی است که در طول سال به زیارت این قبور مشرف شده و با پیوند خوردن با فضای معنوی آن مکانهای مقدس، روح خویش را طراوت بخشیده، از ثمرات و آثار معنوی آن بهره می‌گیرند و برای رفع مشکلات خویش آن بزرگواران را واسطه قرار می‌دهند و در بسیاری اوقات که با دل‌های پاک و فارغ از دنیا به سوی ایشان روی می‌آورند، حاجتهای خود را گرفته، سرشار از عشق و امید به زندگی عادی ادامه می‌دهند. در این میان، شیاطین انسان نما و فریب خوردگان و رانده‌شدگان از رحمت حق با کوبیدن بر طبل یاس و ناامیدی قصد دارند با انتشار شبهات بی‌اساس چهره این امر معنوی و اعتقادی را مخدوش کنند و به اسم روشنفکری و روشنگری تاریکیهای ظلمانی و شیطانی خود را گسترش دهند. «الذین ضل سعیمهم فی الحیوة الدنیا وهم یحسبون انهم یحسونن صغاً؛ (۶) آنها که تلاشهایشان در زندگی دنیا گم (و نابود) شده، با این حال می‌پندارند کار نیک انجام می‌دهند.»

از این رو، بر انسانهای آگاه و دانا و دردمند لازم است تا با پرده برداشتن از این دسیسه‌های شوم، راه حق و حقیقت را بر سالکان روشن تر و رسیدن به قرب الهی را آسان تر سازند. در این راستا، ما نیز بر آنیم تا یکی از شبهاتی را که از طرف فرقه وهابیت که سوغات انگلیسیها برای جوامع اسلامی است، (۷) و همچنین از طرف برخی غرب زدگان به اصطلاح روشنفکر مطرح شده، بیان نماییم و به تبیین پاسخی مناسب پردازیم.

شبهه این است: چطور ممکن است انسانهایی که قرن‌ها پیش مرده‌اند به زیارتشان برویم و آنان را واسطه بین خود و خداوند قرار دهیم؟ و همچنین آیا این عمل نوعی بدعت و شرک محسوب نمی‌شود؟

پاسخ را در چند بخش بیان می‌کنیم:

۱. یکی از ارکان و علل پیدایش این شبهه اعتقاد به عدم حیات پس از مرگ است که قرآن کریم در موارد متعدد آن را ابطال نموده است. نقل شده که روزی ابی بن کعب (با عاص بن وائل) که منکر معاد بوده است در بیابان قطعه‌ای استخوان پوسیده پیدا کرد و فکر کرد که دلیل محکمی برای عقیده‌اش پیدا کرده است. با تکبر و غرور قطعه استخوان را برداشت، در حالی که با خود می‌گفت: «لاخمصن محمدا؛ با محمد صلی الله علیه و آله به دشمنی برمی‌خیزم.» به سراغ پیامبر صلی الله علیه و آله رفت و فریاد زد: بگو بینم چه کسی قدرت دارد بر این استخوان پوسیده لباس حیات پوشاند؟! سپس قسمتی از آن استخوان را بودر کرد و بر زمین پاشید. در این هنگام، این آیه بر پیامبر صلی الله علیه و آله نازل شد: «و ضرب لنا مثلا ونسی خلقه قال من یحیی العظام وهی رمیم» (۸)؛ «برای ما مثالی زد و آفرینش خود را فراموش کرد و گفت چه کسی این استخوانها را زنده می‌کند در حالی که پوسیده است.» خداوند با عبارت «ونسی خلقه» پاسخ محکمی به منکرین معاد داده است؛ به این معنی که اگر آن شخص خلقت خود را فراموش نمی‌کرد و توجه می‌کرد که خداوند او را از هیچ آفریده است، چنین استبعادی نمی‌کرد؛ چرا که خلقت اولیه بسی سخت تر از خلقت مجدد است.

هیچ گاه انسان به وسیله مرگ، نابود و فانی نمی‌شود تا نتوان به زیارت او رفت و او را واسطه قرار داد؛ چنان که خداوند تعالی می‌فرماید: «ولا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا بل احياء عند ربهم یرزقون»؛ (۹) «ای پیامبر! هرگز گمان مبر آنها که در راه خدا کشته شده‌اند، مردگان‌اند؛ بلکه آنها زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی داده می‌شوند.»

۲. بخشی از این شبهه زاییده فکر وهابیت است که قصد دارند با پوشاندن لباس بدعت و شرک بر قامت زیارت و استشفاء و تبرک جستن به قبور اولیای الهی، این مسئله مهم اعتقادی را خدشه‌دار کنند؛ لذا دولت وهابی سعودی برای جلوگیری از انجام این امور، مامورانی را در لباس آمران به معروف و ناهیان از منکر در اطراف این مقابر شریف مستقر کرده که با کمال خشونت و گاه در لباس اخلاق و نصیحت‌با زائران این مشاهد مشرفه رفتار می‌کنند. استدلال آنان این است که بوسیدن قبور و ضرائح و تبرک جستن به آنها نوعی عبادت نسبت به آنها محسوب می‌شود و حال آنکه عبادت مخصوص خداست.

پاسخ آنها این است که اگر هر احترام و بوسیدنی عبادت بود، لازم می‌آمد بوسیدن اطفال و کتاب خدا هم شرک و حرام باشد. روشن است که هیچ مسلمانی به وسیله زیارت و بوسیدن مقابر شریفه، قصدش این نیست که به آنان نسبت‌خدایی بدهد و آنان را عبادت کند تا شرک لازم بیاید. تبرک جستن به آثار و قبور اولیای الهی به ویژه پیامبر گرامی اسلام صلی الله علیه و آله در متون تاریخی و روایی به طور متعدد نقل شده است. که در ادامه به مواردی از آنها در کتب اهل سنت اشاره می‌کنیم:

(الف) سائب بن یزید نقل می‌کند: خاله‌ام مرا خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله برد و گفت: فرزندم خواهرم بیمار است. آن حضرت وضو گرفت و از خدا برای من طلب خیر و سلامتی نمود و در زمانی که وضو می‌گرفت، از آب وضویش نوشیدم. (۱۰)

(ب) مسلم در صحیح خود از انس نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله سر خود را می‌تراشید و پارانیش در اطرافش بودند و هر تازی از موی ایشان در دست‌یکی از پاران بود. (۱۱)

ج) صحابی جلیل القدر، بلال حبشی که به علی مدینه را ترک کرد و در نواحی شمال به امر مرزبانی مشغول بود، در خواب دید که پیامبر صلی الله علیه و آله به او فرمود: ای بلال! آیا وقت آن نرسیده است که ما را زیارت کنی؟ وی با حالت اندوه از خواب بیدار شد و بر مرکب خود سوار شد و آهنگ مدینه کرد. هنگامی که کنار قبر شریف رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید، شروع به گریه کرد و صورت خود را بر قبر می مالید و وقتی حسن و حسین علیهم السلام را دید هر دو را بوسید. (۱۲)

زیارت بارگاه رضوی

فضیلت زیارت امام هشتم علیه السلام در وصف نمی گنجد و قلم از تحریر آن عاجز است و انسانهای عادی را توان درک آن نیست. مشهد مقدس آن امام بزرگ محل نزول و صعود ملائک مقرب الهی است. در حدیثی از خود آن حضرت نقل شده که فرمودند: «ان بخراسان لبقعة یاتی علیها زمان تصیر مختلف الملائکة، فلا یزال فوج یزل من السماء فوج یصعد الی ان ینفخ فی الصور، فقیل له: یا ابن رسول الله وایة بقعة هذه؟ قال: هی بارض طوس وهی والله روضة من ریاض الجنة؛ (۱۳) همانا در خراسان مکانی است که در آینده محل رفت و آمد فرشتگان خواهد شد. پیوسته گروهی از ملائک از آسمان به این مکان فرود می آیند و گروهی از آنجا به آسمان صعود می کنند تا زمانی که در صور دمیده شود. به ایشان عرض شد: ای فرزند رسول خدا! این چه مکانی است؟ ایشان فرمودند: این مکان در سرزمین طوس واقع شده و به خدا قسم! باغی از باغهای بهشت است.»

مصاف عالم امکان ز ملک تا ملکوت

که از ملوک و ملک پاسبان و دربان داشت

همین عظمت و بزرگی، زیارت آن مرقد شریف را دارای آثار و برکاتی کرده که در ادامه قطره‌ای از آن اقیانوس فضائل را ذکر می کنیم و جان خسته از فراقمان را طراوت می بخشیم:

۱. مهم ترین فضیلت زیارت آن امام همام علیه السلام انس و همنشینی با آن امام است. چه ندارد آن که رضا دارد و چه دارد آن که از رضا محروم است.

شنیده‌ام سخنی خوش که پیر کنعان گفت

فراق یار نه آن می کند که بتوان گفت

حدیث هول قیامت که گفت واعظ شهر

کنایتیست که از روزگار هجران گفت

۲. از آنجا که علی بن موسی الرضا علیه السلام مظهر کرامت و بزرگی است، هر کس که به زیارت ایشان برود، در دنیای پس از مرگ که دیار فقر و نیاز است، با کمال لطف و مهربانی به دیدار او خواهد آمد. ابن اسحاق نهایندی نقل می کند که امام رضا علیه السلام فرمود: «من زارنی علی بعد ادری ایتیه یوم القیامة فی ثلاث مواطن حتی اخلصه من اهلها اذا تطایرت الکتب یمینا و شمالا، وعند الصراط، وعند المیزان؛ (۱۴) کسی که با وجود دوری مرقد مرا زیارت کند، روز قیامت در سه مکان به دیدارش می روم تا او را از سختی آن روز نجات دهم؛ در آن زمان که نامه‌های اعمال خوب و بد گشوده می شود، و هنگام عبور از پل صراط، و هنگام سنجیدن اعمال.»

۳. از فضائل دیگر این است که ثواب و اجر و پاداش زیارت آن حضرت با زیارت رسول گرامی اسلام صلی الله علیه و آله برابر شده است. امام موسی بن جعفر علیهما السلام فرمودند: «ان ابنی علیا مقتول بالسم ظلما مدفون الی جنب هارون بطوس من زاره کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله؛ (۱۵) همانا پسر من، علی، با ظلم و جور به واسطه سم کشته می شود و در کنار هارون در طوس دفن خواهد شد. هر کس او را زیارت کند، مانند کسی است که پیامبر را زیارت کرده است.»

۴. زیارت قبر و مزار شریف آن حضرت برابر با ثواب هزار حج و هزار عمره است. امام رضا علیه السلام می فرماید: «فمن زارنی فی تلک البقعة کان کمن زار رسول الله صلی الله علیه و آله و کتب الله له ثواب الف حجة مبرورة و الف عمرة مقبولة؛ (۱۶) هر کس که مرا در آن مکان زیارت کند، مانند کسی است که رسول خدا صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است و خداوند ثواب هزار حج و هزار عمره مقبول را برایش می نویسد.»

البته، ذکر دو نکته هم در اینجا ضروری است:

الف) ممکن است به ذهن خطور کند که چگونه ممکن است چنین ثواب عظیمی پاداش یک عمل به ظاهر ساده باشد؟

پاسخ این است که اسماء و صفات خداوند از جمله رحمان و رحیم بودن او بی نهایت است و باب لطف و رحمت او همیشه و در همه جا به روی انسانها گشوده است و یکی از درهای رحمت حق، مزار شریف ائمه اطهار علیهم السلام است و جای هیچ تعجبی نیست که خداوند برای تعظیم مقام آن بزرگواران چنین اجر و پاداشی قرار دهد؛ چنان که ثواب نماز جماعت هنگامی که مامومین از ده نفر تجاوز کنند، آن قدر زیاد است که هیچ کس جز ذات حق توان شمارش آن را ندارد. (۱۷)

ب) در برخی روایات ثواب زیارت آن حضرت هفتاد حج یا بیشتر ذکر شده است.

علت این اختلاف را می توان در تفاوت زائرین آن حضرت و درک و معرفتی که نسبت به آن حضرت دارند، جستجو کرد. حالات افراد و زمانهای گوناگون نیز در کثرت و قلت ثواب تاثیر مستقیم دارد؛ چنان که گاهی شخص با توجه و حضور قلب بیشتری به زیارت آن امام علیه السلام می رود و یا در زمانهای مخصوص مثل شب قدر توفیق زیارت برای او حاصل می شود.

۵. ثواب جهاد و شهادت در راه خدا در جمله فضائل زیارت بارگاه رضوی است. روزی امام رضا علیه السلام که در سنین نوجوانی بودند از کنار پدرشان گذشتند، امام هفتم فرمودند: این فرزندم در سرزمین غربت از دنیا می رود. «فمن زاره مسلما لامره عارفا بحقه کان عندالله عزوجل کشهداء بدر؛ (۱۸) کسی که او را زیارت کند در حالی که تسلیم به امر او بوده و معرفت به حق او داشته باشد، نزد خداوند، مانند شهداء بدر خواهد بود.»

۶. از دیگر آثار مهم زیارت آن حضرت راه یافتن به حریم مغفرت الهی و رهایی از آتش دوزخ و وارد شدن در بهشت موعود الهی است. حمدان نقل می‌کند که بر امام جواد علیه السلام وارد شدم و عرض کردم: «کسی که پدرت را در طوس زیارت کند چه برایش قرار داده شده است؟» ایشان فرمودند: «من زار قبر ابي بطوس غفر الله له ما تقدم من ذنبه وما تاخر؛ هر کس پدرم را در طوس زیارت کند، گناهان گذشته و آینده‌اش بخشیده می‌شود.»

حمدان می‌گوید: بعد از این واقعه، نزد ایوب بن نوح بن دراج رفتم و فرمایش امام را برای او نقل کردم، او گفت من هم این مطلب را از ایشان شنیده‌ام و نیز مطلب دیگری شنیدم که برایت نقل می‌کنم: از امام علیه السلام شنیدم که فرمود: «من زار قبر ابي بطوس غفر له ما تقدم من ذنبه وما تاخر فاذا كان يوم القيامة نصب له منبر بحذاء منبر رسول الله صلى الله عليه و آله حتى يفرغ الله من حساب الخلائق؛ (۱۹) هر کس قبر پدرم را در طوس زیارت کند، گناهان گذشته و آینده او بخشیده می‌شود و روز قیامت منبری مقابل منبر پیامبر صلی الله علیه و آله برای ایشان نصب می‌شود تا اینکه خدا به حساب خلایق رسیدگی کند.»

همچنین علی بن مهزیار نقل می‌کند که خدمت امام جواد علیه السلام عرض کردم: «ما لمن اتى قبر الرضاء عليه السلام؛ برای کسی که قبر امام رضا علیه السلام را زیارت کند چه ثوابی قرار داده شده است؟» امام فرمودند: «الجنة والله؛ (۲۰) قسم به خدا! پاداش او بهشت است.»

آداب حضور

زیارت بارگاه و مشهد شریف علی بن موسی الرضا علیه السلام اگر چه امری نیکوست، ولی شرایط و آدابی برای آن ذکر شده که عمل کردن به آنها موجب می‌شود، زیارت به درجات بالاتری از فضیلت برسد و شخص در زمره زائران واقعی آن امام قرار گیرد؛ چه اینکه عمل نکردن به آنها موجب نقصان ثواب و فضیلت خواهد شد.

اولین و مهم‌ترین ادب زیارت، پاکی و طهارت ظاهری و باطنی است و لازم است برای وارد شدن به آن مکان مقدس دل و جان خویش را پاک سازیم و با عمل به آواز خوش «فاخلع نعلیک انک بالواد المقدس طوی»؛ (۲۱) «نعلین (علاقه غیرخدايي) را از خود به دور کن که اکنون در وادی مقدسی قدم نهادهی.» خود را جهت کسب فضائل آن مکان شریف آماده نمایم.

از این رو، امر شده که هر گاه قصد کردی برای زیارت آن حضرت از خانه خارج شوی، غسل کن و در هنگام غسل چنین بگو: «اللهم طهرنی وطهر لی قلبی و اشرف لی صدری و اجر علی لسانی مدحتک و الثناء علیک فانه لاقوة الا بک . اللهم اجعله لی طهورا و شفاء؛ (۲۲) خدایا! مرا پاک کن و قلب مرا پاکیزه گردان و سینه‌ام را وسعت‌بخش و مدح و ثناء خودت را بر زبانم جاری ساز که قدرتی جز آنچه تو عطا کنی نیست. خداوند! این زیارت را وسیله طهارت و سلامتی‌ام قرار ده.»

قابلیت و طهارتی که شخص در درون خویش ایجاد کرده، او را به کسب معنویات این زیارت موفق می‌نماید.

از دیگر آداب زیارت و تشریف به محضر آن امام، معرفت و شناخت مقام و منزلت و جایگاه ایشان است که خود راهی است برای رسیدن به درجات زائران حقیقی. بزنگی می‌گوید: از امام رضا علیه السلام شنیدم که می‌فرمود: «ما زارنی احد من اولیائی عارفا بحق الا تشفعت فیہ یوم القیامة؛ (۲۳) هیچ یک از اولیاء و پیروان من، مرا زیارت نمی‌کند، در حالی که به حق من معرفت دارد، مگر اینکه در روز قیامت او را شفاعت می‌کنم.»

حال ممکن است سؤال شود که حق امام چیست؟ امام موسی بن جعفر علیه السلام در این باره می‌فرماید: «فمن زاره فی غربته وهو یعلم انه امام بعد ابيه مفترض الطاعة من الله عزوجل كان كمن زار رسول الله صلى الله عليه و آله؛ (۲۴) هر کس امام رضا را در [دیوار] غربت زیارت کند، در حالی که اعتقاد دارد به اینکه امام واجب الطاعة بعد از پدرش از جانب خداوند است، مانند کسی است که پیامبر صلی الله علیه و آله را زیارت کرده است.»

پس باید پرده غفلت را کنار زنیم و حق شناسانه به دیدارش روییم تا مبدا شیطان ما را در این چنین بفریبد که معصیت خدای رضا را مرتکب شو و آنگاه با زیارت بنده خدا از غضب خدا در امان بماند. امام علیه السلام شفیخ کسی می‌شود که اتصالش به جانب حق منقطع نگردد و در معاصی و گناهان غوطه ور نباشد. این که در طول زندگی گناه و معصیت را پیشه کنیم و امید شفاعت آن امام را در سر پیروانیم از دسیسه‌های هولناک شیطان است که موجب می‌شود برخی، از شیعه و پیرو اهل بیت بودن، جز نامی را پدک نکشند و به این نام و عنوان دل خوش باشند.

کرامات رضوی

معجزات و کرامات امام رضا علیه السلام بیش از آن است که بتوان به شماره درآورد و نقل آن به حد تواتر رسیده است؛ چنان که شیخ حر عاملی می‌نویسد: «معجزات امام رضا علیه السلام از حد تواتر تجاوز کرده است.» (۲۵) چه بسیار انسانهایی که با تشریف به بارگاه ملکوتی آن امام از دریای بی‌کران کرامت آن حضرت بهره و نصیبی برده‌اند که در ادامه برگزیده‌ای از تاریخ را ورق زده، مواردی چند از آن را نقل می‌کنیم:

(الف) شیخ صدوق می‌گوید: وقتی رکن الدوله (یکی از وزرای حکومت آل بویه) را از رفتن به زیارت امام علی بن موسی الرضا علیه السلام باخیر ساختم، به من گفت: مرقد آن امام مشهد مبارکی است. بارها آن را زیارت کرده‌ام و حاجتهای زیادی از ایشان گرفته‌ام. هنگامی که به آنجا رفتم برای من دعا کن و به جای من زیارت نما که در آن مکان دعا اجابت می‌شود. (۲۶)

(ب) ابن ابی حاتم تمیمی از علمای بزرگ اهل سنت می‌گوید: بارها او (علی بن موسی الرضا) را زیارت کردم. هر گاه مشکلی برایم پیش می‌آمد، نزد قبر او که صلوات خدا بر او و جدش باد، می‌رفتم و از خداوند برطرف شدن آن مشکل را طلب می‌کردم و خداوند به برکت آن امام دعایم را اجابت می‌کرد، و این امر را بارها تجربه کرده‌ام. خدا ما را بر محبت

محمد پیامبر و اهل بیتش که صلوات خدا بر همه آنها باد بمیراند! (۲۷)

ج) ابومنصور عبدالرزاق وقتی فهمید که حاکم طوس (معروف به بیوردی) فرزندی ندارد، به او گفت: چرا به زیارت امام رضا علیه السلام نمی‌روی تا در آنجا از خداوند فرزندی طلب کنی؟ من بارها در آنجا حوائجی از خداوند خواستم و خدا حاجاتم را به برکت آن امام عطا نمود. حاکم طوس می‌گوید: قصد مشهد کردم و به نزد امام رضا علیه السلام رفتم و از خداوند حاجتم را خواستم. خداوند فرزند پسری به من عطا کرد. (۲۸)

نجوای عاشقانه

ای بالانشین که دریچه‌های آسمان به سمت رواقهای بارگاه تو باز می‌شود! تشنه شفاعت خویش را پیاله رضایتی ببخش و در سایه زیارت خوانی‌اش رضایش کن! ای آبروی آسمان و زمین که همه منظومه‌ها گرد گنبد طلایی تو در طوافند! دل‌های شب زده ما را به نور ایمان شکوفا کن و با حرف و حدیث خلوت خدا آشنا! ای تمنای روشن آسمان! کمتر از آهوی بی‌پناه نیستم، مرا هم ضمانت کن! به سرا پرده خویش بخوانم و هم صحبت کیوتران آستانه‌ات کن! ای غریب نواز! زخمهای بی‌شماره‌ام به دستهای نوازش تو محتاج است. ای تکیه‌گاه هشتمین که دقیقه‌ها با آهنگ نقاره خانه تو کوک می‌شوند! بی‌پناه خویش را دریاب!

حیات سیاسی امام رضا(علیه السلام)

نویسنده: آیت الله سید جعفر مرتضی عاملی

خط مشی اصلی و اختلاف تاکتیک‌ها

امت اسلام به عنوان یک مجموعه، نتیجه تلاش ۲۳ ساله پیامبر اکرم است که توانستند در این مدت، امتی را پدیدار سازند که بتواند در تاریخ بشریت اثر گذار باشد و بار هدایت را به دوش کشد.

پس از پیامبر، مسؤلیت تداوم حرکت و هدایت به عهده امامان معصومین بود لیکن با رحلت پیامبر امت دچار حوادث و ناهنجاری‌هایی گشت که در اقدامات تمامی ائمه تا دوران غیبت و پس از آن اثر گذار شد. اما به هر تقدیر مسؤلیت حفظ و هدایت این امت بزرگ بر عهده آن‌ها بود و اگر چه به حسب ظاهر حکومت در دست دیگران قرار داشت اما همان حاکم را نیز امامان معصوم با اقدامات خود تحت تاثیر قرار می‌دادند و در مجموع، از فروپاشی و انهدام نظام اسلامی و استقرار کفر محض جلوگیری می‌کردند. از طرفی حفظ و بقای خط اصیل اسلام و رشد تفکر صحیح اسلامی نیز بر عهده آن‌ها بود؛ یعنی بر طرف ساختن ناهنجاری عظیمی که پس از پیامبر، خود را نشان داد و چنان دامنگیر جامعه اسلامی شد که با شهادت دخت گرامی پیامبر نیز در آن هنگام اثر چندانی نسبت به بیداری نمایان نشد و علی علیه السلام مجبور به کناره‌گیری ظاهری از درگیری با متصدیان و زمامداران غاصب بودند.

در این دوران، اندک بودن یاران، شرایطی اینگونه را بر حضرت تحمیل می‌نمود و راه عبور از این ناهنجاری، تربیت و ساختن افرادی بود که نسبت به حق بینا و توجیه باشند.

بر اساس این واقعیت، حضرت به فعالیت در چند زمینه اهتمام ورزیدند:

الف) تعلیم و تربیت و بیدار سازی مسلمین نسبت به واقعیت‌ها و معارف اصلی و حقایق (ب) تلاش در جهت جلوگیری از انحراف بیش از حد زمامداران از خط اسلام (ج) تلاش در جهت جلوگیری از شکست زمامداران در برابر حکومت‌های کفر (د) افشای واقعیت زمامداران غاصب و افشای حقیقت و روشن ساختن مشکلات پدید آمده برای مردم انجام این فعالیت‌های به ظاهر متضاد، شرایط سختی را در برابر ائمه ما قرار می‌داد که تنها عصمت و علم و تائید الهی می‌توانست عامل موفقیت آن‌ها باشد.

فعالیت در چهار زمینه فوق، خط اصلی ائمه - یکی پس از دیگری - بود و تفاوت نوع اقدامات آن‌ها نیز به دلیل تفاوت شرایطی بود که در زمان‌های مختلف وجود داشت.

استراتژی واحدی بر حرکت همه امامان سایه افکن بود اما به دلیل تغییراتی که در برهه‌های مختلف وجود داشت، تاکتیک‌ها متفاوت می‌گشت و لذا می‌بینیم یک امام در مسیر زندگی خود اقدامات متنوعی را بروز می‌دادند که این تنوع به دلیل تفاوتی بود که در شرایط رخ می‌داد. مثلاً می‌بینیم امام حسین علیه السلام در زمان معاویه اقداماتشان کاملاً آرام و سری است اما به ناگاه در زمان یزید به حرکت همراه با خروش و فریاد تبدیل می‌شود و یا در اقدامات سایر ائمه، گاهی مماشات و گاهی اعتراض وجود دارد که همه به دلیل تفاوت شرایط است.

نوع کلی برخورد خلفا با امام رضا علیه السلام

امام رضا علیه السلام در دوران تصدی امر امامت با وضعیت متفاوتی مواجه بودند.

در آغاز، همزمان با هارون بودند که در هنگام به شهادت رساندن امام کاظم علیه السلام خود را در اوج اقتدار می‌دید و به مبارزه بی‌امان با امام و یاران او کمر همت بسته بود و بسیاری از سران شیعه را زندانی و به دنبال بقیه آن‌ها بود که داستان ابن ابی عمیر در این باره معروف و مشهور است.

با مرگ هارون و جریان برخورد مامون با امین که مدتی بنی عباس را به خود مشغول ساخته بود، وضعیتی متفاوت با دوران هارون برای امام پدید آمد. چرا که از طرفی خوف درهم ریختن اساس حکومت آن‌ها در این درگیری‌ها وجود داشت و از سوی دیگر فرصت مناسبی برای توسعه امر تعلیم و تربیت در بین شیعه بود و ارتباطات شیعه در این دوران بسیار قوی و بهتر از قبل بود.

پیروزی مامون وضعیت را به شدت تغییر داد. او در سیاست خود تدبیر جدیدی در برخورد با شیعه و امام آنان در پیش گرفت. اقدامی که قبلاً هرگز سابقه نداشت و شاید خطرناکترین اقدام در راه ضربه زدن به سازمان شیعه بود.

مامون بدون درگیر شدن با امام و با اظهار عنایت نسبت به حضرت، ایشان را به خراسان یعنی مرو آن روز دعوت کرد و به انجام سناریویی پرداخت که اگر درایت امام نبود می‌توانست ضربه‌ای هولناک بر پیکر سازمان شیعه وارد سازد. اما امام با درایت خویش مکر مامون را بی‌اثر نمود به گونه‌ای که همان طرح به برنامه‌ای جهت توسعه شیعه و گسترش سازمانش انجامید، گو این که جان خویش بر سر این راه نهاد.

اینکه مامون برای استحکام قدرت خویش به امام نیاز داشت و یا در صدد خاموش ساختن تحریکات علویان در اطراف حکومت خود بود و یا برای جلب نظر عباسیان به سوی خود که اگر با او همکاری نکنند به همکاری با علویان خواهند پرداخت و قدرت او بر باد خواهد رفت، همگی تحلیل‌هایی است که ممکن است به نوعی در این اقدام دخیل باشد اما دلیلی را که خود حضرت در این باره بیان می‌دارد پرده از اصلی‌ترین راز این ماجرا کنار می‌زند که همانا تنها هدف او، تخریب شخصیت امام در راستای تسلط بر سازمان شیعه بود که پدران مامون با استفاده از روش‌های قهری برای رسیدن به آن ناکام بوده‌اند و این سازمان هر روز گسترش بیشتری داشته و تا اعماق حکومت عباسیان نفوذ کرده بود تا حدی که برخی از وزرای آن‌ها شیعه بوده‌اند.

برای روشن شدن این مطلب، ماجرای احضار حضرت را به اختصار از قول «ابی الصلت هروی» یار و همراه حضرت در مرو - که از نزدیک شاهد ماجراها بوده و حوادث را از نزدیک مشاهده کرده - نقل می‌کنیم. این گفت و گو پس از احضار امام به مرو رخ داده است. (۱)

تحلیلی بر گفت و گوی امام با مامون

ابی الصلت می‌گوید:

«مامون به حضرت گفت: با توجه به شناختی که از مراتب فضیلت و علم و زهد و پاکی و عبودیت شما دارم، شما را برای خلافت لایق‌تر می‌دانم.» حضرت فرمودند:

«بندگی خداوند افتخار من است و از زهد نسبت به دنیا در پی نجات از شر آن هستم و با دوری از گناهان رسیدن به درجاتش را آرزو دارم و با فروتنی در دنیا قرب الهی را می‌طلبم.»

مامون گفت: «تصمیم دارم حکومت را به شما واگذار کنم و با شما بیعت نمایم.»

حضرت فرمودند:

«اگر حکومت حق تو است و خداوند آن را برای تو قرار داده است پس حق نداری آن را برای دیگری قرار دهی و لباسی را که خداوند به تو ارزانی داشته از تن بیرون کنی و به دیگری بدهی و اگر خلافت حق تو نیست نمی‌توانی چیزی را که به تو ربطی ندارد به من ببخشی.»

تا اینجا حضرت همه حق را برای او بیان داشتند و مامون را در یک گفتار منطقی و کوتاه محکوم ساختند.

شاید گمان مامون بر این بود که حضرت در برخورد اول از قبول حکومت امتناع می‌کنند و مامون می‌تواند برای همه اینگونه وانمود کند که علی بن موسی برای خود حقی در حکومت قابل نیست و یا بالاتر از این، حکومت را وظیفه خود نمی‌داند و الا نمی‌توانست از زیر بار آن شانه خالی کند. و با این سخن فلسفه امامت و رهبری را مخدوش نماید.

پاسخ امام او را در چالشی سخت گرفتار ساخت که حکومت من چه ربطی به تو دارد؟ تو باید وظیفه خود را انجام دهی و تکلیف خود را معین نمایی که آیا حق حکومت داری یا خیر؟

در این جا حضرت بر یک نکته بسیار مهم تاکید می‌نمایند که حکومت حقی مانند سایر حقوق نیست که انسان بتواند با وجود قدرت بر استیفا، از آن چشم پوشی نماید. بلکه مساله

حکومت بر مردم دائر بین حرمت و وجوب است یعنی یا وظیفه است که باید به انجام آن پرداخت و یا ربطی به شخص ندارد و برای او مجعول نیست که در این صورت تصرف و یا دخالت در آن حرام می‌باشد.

اگر خلافت را خداوند برای تو قرار داده پس چگونه می‌توانی از انجام آن خودداری نمایی و اگر برای تو مجعول نیست با کدام مجوز در آن دخالت کرده‌ای؟

در این جا مامون از قالب دروغین خود خارج می‌شود و ماهیت واقعی خویش را نمایان می‌سازد و می‌گوید:

«باید این را قبول کنید.»

حضرت بار دیگر فرمودند:

«اگر به اختیار من باشد هرگز آن را نمی‌پذیرم.»

مامون در آن جلسه، دیگر قضیه را پی‌گیری نمی‌کند. و به این ترتیب چند روزی گذشت و مامون تلاش می‌کرد تا به نوعی واقفیت حضرت را جلب کند تا بالاخره مایوس شد و به ایشان

گفت: «اگر نسبت به بیعت من با خودتان راضی نیستید لا اقل جانشینی مرا قبول کنید تا حکومت پس از من برای شما باشد.»

حضرت فرمودند:

«پدرانم از پیامبر نقل کرده‌اند که من قبل از تو با زهر کشته خواهم شد و در کنار هارون مدفون می‌شوم.»

مامون گریه کنان گفت: «ای پسر رسول خدا چه کسی جرات چنین عملی را دارد در حالی که من زنده باشم؟»

حضرت فرمودند:

«اگر تصمیم بر افشا بود قاتل را می‌توانستم معرفی کنم.»

مامون گفت: «می‌خواهی راحت‌طلبی کنی و این (حکومت) را قبول نکنی تا مردم بگویند نسبت به دنیا بی‌اعتنا است.» وقتی راه‌های تزویر بر مامون بسته شد و سخنان امام او را در چالش قرار داد و بازی جانشینی نیز این گونه در هم ریخت، به اسانه ادب و تخریب شخصیت امام از زاویه‌ای دیگر پرداخت و امام را متهم نمود که شما عافیت طلب هستید و می‌خواهید با تظاهر به زهد از مردم استفاده نموده و گذران عمر نمایید و جاهت و محبوبیت دروغینی برای خود کسب نمایید.

حضرت این توطئه او را نیز این گونه خنثی فرمودند:

«خدا می‌داند که من از کودکی دروغ نگفتم و بی‌رغبتی من به دنیا به خاطر دنیا نیست و اگر بخواهم می‌توانم بگویم هدف تو از طرح این مطالب چیست.» مامون گفت: «به دنبال چه هستم؟»

حضرت فرمودند: «اگر حقیقت را بگویم در امانم؟» گفت: «آری»

فرمودند:

«تو می‌خواهی مرا در موضعی قرار دهی که این تصور برای مردم پیش آید که علی بن موسی نه به خاطر زهد در دنیا از دستگاه حکومتی کناره می‌گرفت بلکه به خاطر این بود که دنیا نصیبش نمی‌شد. نمی‌بینید حالا که دنیا به او روی آورده چگونه جانشینی مامون را در آرزوی رسیدن به خلافت پس از او قبول کرد؟»

طبیعی است که امام برای افشای مامون به اصلی‌ترین عاملی که برای او و امام مهم است اشاره می‌فرمایند و آن عامل را تخریب شخصیت امام و از بین بردن یک فکر ایجاد شده در ذهن مردم می‌دانند.

تمام هدف معصومین این بود که ثابت کنند حکومت و ریاست بر مردم طعمه‌ای نیست که در اختیار انسان‌ها باشد، بلکه وظیفه‌ای سنگین است که جز از عهده آن‌ها از کسی دیگر ساخته نیست تا به مسؤولیت‌های محوله عمل نماید و عالم به مقتضیات آن باشد. حکومت بر مردم مستلزم علم سرشار و عدالت گسترده و انصاف مطلق و بی‌رغبتی به دنیای خویش است که همه این‌ها تنها در این افراد یافت می‌شود و دیگران اگر در مسیر تربیتی و اعتقادی آن‌ها قرار گیرند در کسب مراتب وجودی خویش از این منبع فیض بهره‌مند می‌گردند و می‌توانند در حد همان ظرفیت، در انجام این مسؤولیت‌خطیر، آن‌ها را یاری دهند.

اکنون اگر این تصور برای مردم و یاران امام ایجاد شود که همه این مطالب او هام بوده و ائمه نیز طالب همین گونه قدرت و جایگاه هستند، لازم‌اش تخریب همه دردها و رنج‌های بی‌شمار پیامبر و ائمه و یاران صدیقشان تا آن هنگام بود. یعنی تخریب مسیری که پیروانش از اقلیتی اندک و انگشت‌شمار به تعدادی رسیده بودند که مامون خود را ناچار می‌دید برای از بین بردن این نیروی عظیم به تظاهر از حکومت خویش کناره‌گیری نماید و خود را با تمامی بنی عباس درگیر نماید.

امام کسی نیستند که مکر مامون بتواند بر ایشان غالب شود بلکه امام در پاسخ‌های بجای و مناسب به او همه ابزار خدعه او را علیه او قرار دادند.

همه چیز به ضرر مامون تمام شد. لذا بار دیگر نهان و کمون خود را آشکار ساخت و با عصبانیت گفت:

«از امانی که به تو داده‌ام سوء استفاده می‌کنی و با من این گونه ناروا و بر خلاف میل من رفتار می‌کنی. به خدا قسم بالاچار باید قبول نمایی و اگر امتناع ورزی گردنت را می‌زنم.» همین جمله تمامی حیل او را تا ابد درهم ریخت و همه کسانی که شاهد این ماجرا بودند دریافتند که قبول این جایگاه اجباری و غیر اختیاری است.

حضرت فرمودند: «خداوند از این که با دست خویش وسائل هلاکت خویش مهیا سازم منع کرده و لذا قبول می‌کنم اما مشروط بر این که در هیچ عزل و نصبی شرکت نکنم و هیچ رسم و سنتی را تغییر ندهم و تنها در مقام مشورت و دور از اجرا باشم. مامون به همین مقدار بسنده نمود.

دقت کنیم که امام با تدبیر الهی از موقعیت پیش آمده توانستند بهترین استفاده را در راه اهداف الهی خود بنمایند، به این صورت که در جلسه گفتار با مامون که از دید دیگران نیز مخفی نمانده، حیل و تزویر او را توسط خود او شکستند و همه چیز نسبت به هدف نهائی مامون به ضرر او تمام شد.

پاسخ به یک شبهه

در اینجا یک سؤال مطرح است:

امام نسبت به قبول این مسند - وقتی تهدید به قتل شدند - با تلاوت آیه‌ای از قرآن، به دلیل نفی جواز القاء نفس در هلاکت، استدلال نمودند و جانشینی را با همان شروطی که بیان داشتند پذیرفتند. یعنی برای جلوگیری از کشته شدن به وسیله شمشیر، مسند و لایتمعه‌ای را قبول کردند، اما همین مامون چندی بعد حضرت را مجبور ساخت که از انگور و یا انار مسموم تناول کنند و چنانکه بعداً مشروح ماجرا را بیان خواهیم نمود، حضرت می‌دانستند که انگور زهر آلود، موجب شهادت ایشان خواهد شد اما تناول نمودند، سؤال این است که چرا حضرت در آن‌جا از خوردن انگور امتناع نکردند؟ آیا مگر خوردن انگور القاء نفس در هلاکت نبود؟

نکته اساسی در پاسخ به همین مساله نهفته است.

چنان که قبلا اشاره نمودیم امام چهارم مطلب را دنبال می‌کنند:

۱) جلوگیری از اضمحلال و یا ضعیف شدن حکومت مرکزی در برابر کفار که به طور مداوم مرزهای حکومت را مورد تعرض قرار می‌دادند و اگر مرکزیت حکومت بنی عباس نسبت به برخورد جدی با آن‌ها سست می‌شد و آن‌ها بر حکومت سلطه می‌یافتند هیچ حد و مرزی را رعایت نمی‌کردند و همه چیز را نابود می‌ساختند.

۲) جلوگیری از انحراف علمای عامه که مورد تایید حکومت بودند و آن‌ها نیز حکومت را تایید می‌کردند. این دسته از علما اگر چه امامت ائمه را قبول نداشتند، اما امامان شیعه تلاش می‌کردند با القای معارف اصیل اسلام و تشویق آن‌ها به سنت رسول الله، انحراف از مسیر اسلام را کاهش داده و آنها را نسبت به بقای در مسیر دین تشویق نمایند.

۳) جلوگیری از اضمحلال و نابودی شیعه که با تلاش مستمر ائمه از اقلیت محض به سازمانی قابل قبول مبدل گشته و اکنون در نقاط مختلف به تعلیم و تربیت و توسعه نیروی انسانی مشغول هستند که کوچکترین اشتباهی در رفتار با مامون و بنی عباس، موجب دادن بهانه به دست آن‌ها در راه نابود سازی سران و سردمداران این جریان است و دستگاه بنی عباس می‌توانست با یافتن اندک توجیهی، شمشیر کشیده آن‌ها را از دم تیغ بگذراند.

۴) جلوگیری از انحراف شیعه و گم کردن راه.

۵) افشای ماهیت بنی عباس و انحراف آن‌ها از مسیر حق.

ورود امام به دستگاه حکومت، از طرفی برای توسعه شیعه و بر طرف ساختن برخی از مشکلات و تضییقات نسبت به آن‌ها مؤثر بود و می‌توانست فضا را برای اقدامات فرهنگی آن‌ها باز نماید، چرا که پس از وارد شدن امام در این منصب، وضعیت شیعیان و یاران ایشان یعنی دوستان و ولیعهد و جانشین خلیفه متفاوت می‌گشت و این در مقابل فرمانداران و والیان بنی عباس به عنوان مانعی بزرگ در راه اعمال فشار بر شیعیان بود.

فرمانداران و والیان بنی عباس نسبت به هدف مامون از ولایتعهدی امام رضا علیه السلام یا توجیه نبودند و یا اگر هم می‌دانستند تا هنگامی که مامون تظاهر به رفتار مناسب با امام داشت، آن‌ها مجبور بودند چنان رفتاری را اعمال نمایند. بنابراین یاران و بستگان امام در اطراف و اکناف با استفاده از عنوان ولایتعهدی به فعالیت مشغول بودند و کسی نمی‌توانست متعرض آن‌ها شود و با استفاده از این فضا توانستند معارف شیعه را با برگزار نمودن کلاس‌ها و تشکیل حلقه‌های درس احیا نمایند.

افرادی همچون محمد بن ابی عمیر که در دوران هارون در شرایط دشواری قرار داشتند و زندانی هارون بوده و شکنجه می‌شدند، اکنون می‌توانستند با خیالی راحت به تعلیم و تربیت و توسعه معارف شیعی بپردازد.

از طرفی ورود امام در دستگاه حکومتی بنی عباس می‌توانست برای شیعه موجب انحراف باشد که گمان کنند دستگاه بنی عباس همان چیزی است که ائمه خواستار آن بودند و یا نسبت به مامون دچار انحراف در قضاوت شوند که امام با شرایط مندرج در عهد خود با مامون زمینه چنین تصویری را تا حد توان زایل ساختند.

علمای عامه نیز با ورود حضرت به این منصب فرصتی یافته‌اند تا ارتباط بیشتری با امام داشته باشند و از این طریق، امام علیه السلام معارف اسلام را به آن‌ها منتقل نماید و آن‌ها شنوای احادیث از ایشان باشند. افرادی همچون احمد بن حنبل و ابن ادریس؛ رئیس مذهب شافعی از نمونه افرادی هستند که در این زمان یا با یاران امام مرتبط بوده و بهره حدیثی می‌بردند و یا با خود امام مرتبط بودند.

طبیعی است که بودن امام در کنار مامون، او را مجبور می‌ساخت تا ولو به شکل ظاهری بسیاری از مقررات اسلامی را رعایت نماید و در قضاوت از ظلم و جور دوری نماید و قضات او نظر امام را رعایت نمایند.

نقشه شهادت

مجموع این پیامدهای مثبت برای امام و یاران او، مامون را متوجه ساخت که اشتباه بزرگی را مرتکب شده و باید مشکل را حل نماید و راهی را غیر از نابود ساختن حضرت نمی‌یافت. قتل حضرت به دو شکل ممکن بود:

الف) این که مخالفت خود با حضرت را برای همه علنی سازد. که در این صورت از دو حال خارج نبود: یا کسی علیه او شورش نمی‌کرد و می‌توانست بر اوضاع مسلط باشد. در این صورت تمامی یاران امام در معرض خطر قرار می‌گرفتند و افرادی همانند صفوان بن یحیی، محمد بن ابی عمیر، ابی داود المسترق، محمد بن حسن واسطی، حسن بن محبوب، عثمان بن عیسی، علی بن حکم، حسن بن علی بن فضال، علی بن اسباط، احمد بن ابی نصر بنظی، عبدالله بن مغیره و نظایر آن‌ها که نمونه‌هایی از ریبیت یافتگان مکتب اهل بیت در زمان خویش و ناقل معارف مکتب اهل بیت به نسل‌های بعدی بودند و هر یک نویسنده ده‌ها کتاب و رساله و اثر در موضوعات مختلف معارف و تاریخ و حدیث شیعی بودند در معرض خطر بودند. صورت دوم این که یاران امام و سایر افرادی که به هر دلیل در هوای مخالفت با مامون بودند، این مساله را دست آویز قرار دهند و به مخالفت عملی و قیام مسلحانه علیه مامون بپردازند که نتیجه این اقدام، در هم ریختن شیرازه حکومت و هرج و مرج و پیدایش زمینه برای درهم ریختن حکومت مرکزی و خطر ورود کفار از بیرون و سرازیر شدن آن‌ها برای قلع و قمع مسلمانان بود.

ب) امام را پنهانی به قتل برساند و ظاهرا مرگ امام به دلیل بیماری و ناگهانی جلوه کند و مامون نیز همچنان در نظر مردم موافق امام و دوستدار او باقی بماند.

مامون خود بیشتر طالب قتل بی سر و صدای حضرت بود، چرا که از عواقب کشتار علنی امام علیه السلام بیمناک بود. اما اگر خود را ناچار می‌دید حتما به این عمل اقدام می‌نمود.

و لذا راه دوم را در پیش گرفت و امام را به مجلس مشورت با خویش دعوت نمود و پس از مدتی مذاکره، برای پذیرایی، انار و انگور زهر آلود را نزد حضرت قرار داد و از ایشان

خواست تا تناول کنند.

در اینجا دو راه در پیش امام بود: امتناع از خوردن انگور و یا انار زهر آگین که به معنای وادار ساختن مامون به قتل علنی و اعلان مخالفت رسمی با امام و یاران ایشان است و یا قبول تناول آن ها و وادار سازی مامون به ادامه سیاست تظاهر به دوستی با امام و یارانش تا سازمان شیعه از تهاجم او در امان بماند. امام راه دوم را به صلاح اسلام و شیعه دانستند. بنا بر این می توان گفت تمام همت امام این بود که مامون به تقابل علنی و رسمی با امام و یاران نپردازد و کشتن با شمشیر پیش نیاید.

تا کجا باید حفظ جان کرد؟

در این جا نکته ای خالی از لطف نیست که برخی برای فرار از مسؤولیت هایی که ممکن است خطر جانی در پی داشته باشد با تمسک به دلیل «لزوم اجتناب از ایقاع نفس در معرض هلاکت»، از انجام وظایف شانه خالی می کنند و چه بسا به این تمسک امام، استشهاد می نمایند.

چنین افرادی باید توجه کنند که همیشه نمی توان به این آیه تمسک نمود و اصل شهادت در راه خدا هلاکت نفس نیست بلکه شهادت در راه خدا باید به گونه ای باشد که به مصلحت اسلام و شیعه تمام شود. یعنی آن جا که ماندن ترجیح دارد باید آن را اصل قرار داد و آن جا که جان لازم است باید جان را در معرض قرار داد و همین سخن در نوع شهادت نیز صادق است و استشهاد امام در آغاز برای اصل کشته شدن و یا نوع آن است اما در زمان بعدی امام به این دلیل استشهاد نمی کنند چرا که شهادت حتمی است و نوع آن به همین گونه به صلاح است.

گزارش شهادت قبل از وقوع

نکته دیگری که در اقدامات امام درس آموز است، گزارشی است که امام قبل از وقوع جنایت توسط مامون به هرثمه می دهند و او را که از نزدیکان امام و از اطرافیان مامون است از ماجرای ترور با خبر می سازند تا در زمینه اطلاع رسانی به مردم و شیعه و افشای ماهیت مامون مؤثر باشد.

مامون با قتل پنهانی ممکن بود از شیعه و همکاری آن ها سوء استفاده نماید و چنان وانمود کند که قبلا امام را دوست داشته و شیعه را به همکاری و ورود در دستگاه خود تشویق نماید. امام با برنامه ریزی، از تحقق این نقشه او نیز جلوگیری کردند و هرثمه را در جریان ترور شدن توسط مامون قرار دادند و جزئیات را به گونه ای برای او نقل می کردند که جای هیچ گونه تردیدی برای او باقی نماند.

هرثمه در دستگاه مامون مقرب و گویا رابط بین امام رضا و مامون بود و پیام های مامون را به امام منتقل می کرد.

وی می گوید: «تا پاسی از شب در خدمت مامون بودم تا این که مرا اجازه مرخصی داد. به منزل رفتم، اما ساعتی نگذشته بود که پیک امام رضا آمد و گفت: شما را خواسته اند. به سرعت به منزل ایشان رفتم. به من فرمودند: مطالبی است که برای تو می گویم. خوب گوش کن. هنگام رحلت و پیوستن من به پدرانم فرا رسیده و این طاغی تصمیم به قتل من گرفته است و زهر را به وسیله سوزن درون انگور قرار داده و انارها را نیز در دستان غلامانش که آلوده به سم است قرار می دهد تا پس فشردن انار، دانه ها به سم آلوده شود و او امروز مرا دعوت می کند و در مجلس از من می خواهد انگور یا انار را تناول کنم و این گونه شهادت من رقم خواهد خورد.» هرثمه می گوید: «روز، هنگامی که نزد مامون بودم به من گفت: نزد ابالحسن برو و بگو شما نزد ما می آید یا من نزد شما بیایم. برای رساندن پیام مامون نزد ایشان شتافتم اما به محض رسیدن به منزل حضرت، ایشان فرمودند: هرثمه! آنچه به تو گفتم در خاطرت حفظ کرده ای؟ گفتم: آری. حضرت مرکب خود را سوار شدند و به مجلس مامون رفتم.

مامون به گفت و گو با حضرت پرداخت و پس از مدتی دستور داد انگور و انار بیاورند. من که قبلا از امام آن سخنان را شنیده بودم بدنم به لرزه افتاد و برای این که مامون متوجه حالم نشود از جلسه بیرون رفتم...

منتظر ماندم تا نزدیک اذان امام بیرون آمدند و به منزل رفتند. طولی نکشید که شنیدم مامون اطبا را احضار کرده و من که علت را جویا شدم گفتمند: ابالحسن دچار بیماری شده و مامون

برای علاج ایشان دکتر خواسته است. مردم نمی دانستند که ماجرا چیست و تردید داشتند اما من یقین داشتم که قاتل، مامون است. (۲)

همین گزارش توانست شیعه و بسیاری از مردم را در آن زمان و در طول تاریخ نسبت به واقعیت آگاه سازد و از سالوس بزرگی همچون مامون، شکست خورده ای ناتوان بسازد که

«مکروا و مکر الله والله خیر الماکرین».

بحث کوتاهی درباره ثامن الائمه، علی بن موسی الرضا(علیهما السلام)

نویسنده: آیت الله العظمی حسین مظاهری (دامت برکاته)

اسم آن بزرگوار علی و کنیه او ابو الحسن الثانی و لقب مشهور او رضا است. عمر مبارک آن حضرت پنجاه و پنج سال بود. (۱) در یازده ذی القعدة سال ۱۴۸ هجری به دنیا آمد (۲) و در سال ۲۰۳ هجری (۳) در آخر ماه صفر به دست مأمون عباسی مسموم و شهید شد. مدت امامت آن بزرگوار بیست سال بود (۴)، که تقریباً هفده سال آن را در مدینه، ملجأ عوام و منجی انام و معلم علما و مروج دین بود. سه سال آخر، او را از مدینه جبراً به طوس بردند و در طوس تا توانست از حریم دین حراست کرد تا سرانجام به دست مأمون شهید شد.

مقام علمی حضرت رضا(ع)

از متون اسلامی می توان نتیجه گرفت که آن حضرت عالم بما سوی الله، واسطه فیض این عالم، معدن کلمات پروردگار، صندوق انوار الهی و خزینه علم خداوند متعال است. احتجاجات و مباحثات حضرت رضا(ع) با فرقه های مختلف در مجلس مأمون، مقام علمی آن حضرت را آشکار می کند. چنانکه بارها مأمون می گفت: ما اعلم احدا افضل من هذا الرجل علی وجه الارض. هیچ کس را در روی زمین داناتر از حضرت رضا نمی دانم. فرید وجدی در دایرة المعارف خود، در ذیل کلمه رضا می گوید: «مأمون سی و سه هزار نفر از بزرگان طوایف و فرق مختلفه را جمع کرد و از آنان خواست که لایق ترین افراد را از میان خود انتخاب کنند تا ولایتعهدی را به او و گذار نمایند. همه آن سی و سه هزار نفر، در علی بن موسی الرضا اتفاق نمودند.»

در این باب از حضرت رضا(ع) مطلبی نقل است که مقام عبودیت آن بزرگوار را بر ما روشن می کند. آن حضرت به دعبل خزاعی شاعر معروف عبایی داد و فرمود: «قدر آن را بدان که در این عبا هزار شب و هر شبی، هزار رکعت نماز خوانده است.» آنان که حضرت رضا(ع) را از مدینه به طوس آوردند، همه از کثرت عبادت و تضرع و انابه و زاری و تهجد و مواظبت کامل آن حضرت در عبادت سخن گفته اند.

تواضع حضرت رضا(ع)

یاسر، خادم آن حضرت می گوید: حضرت رضا همیشه با خدمه و کارگرهای خود غذا می خورد و دوست داشت که با آنها بنشیند و صحبت و درد دل کند. بعضی از ناآگاهان به این کار حضرت ایراد می کردند و حضرت می فرمود: ان الرب تبارک و تعالی واحد و الأب واحد و الام واحده و الجزاء بالاعمال. (۵) پروردگار، پدر، و مادر، یکی است و فضیلت فقط و فقط به کردار است.

ادب و اخلاق حضرت رضا(ع)

ابراهیم بن عباس که در مسافرت از مدینه تا طوس خدمت آن حضرت بوده است، چنین می گوید: «ندیدم به احدی ظلم کند، هیچ وقت کلام کسی را قطع نمی کرد. هیچ حاجتی را رد نمی نمود. پای خود را مقابل احدی دراز نمی کرد و در مقابل احدی تکیه نمی داد و با هیچ کس سخن جسارت آمیز نمی گفت.» (۶)

سخاوت حضرت رضا(ع)

قضیه‌ای که کلینی رحمه الله در این باره نقل کرده است، ذکر می‌کنیم. راوی می‌گوید: «با جمعی بسیار خدمت حضرت رضا بودیم که ابن سبیلی آمد و چنین گفت: یابن رسول الله! من دوست شما و پدران شما هستم. نفقه خود را در راه حج گم کرده‌ام. نفقه راه به من عنایت کنید، چون به خراسان رسیدم برای شما صدقه می‌دهم، زیرا آنجا مکتب دارم. حضرت رضا(ع) داخل اتاق شده پس از چندی از بالای در، دوپست دینار به او داد و خواهش کرد برود و فرمود: لازم نیست صدقه بدهی. چون حضرت آمد، از ایشان پرسیدند: پول را از بالای در دادید و خواهش نمودید که برود تا او را نبینید. فرمود: من خواستم ذلت سؤال را در صورت او نبینم. آیا نشنیده‌اید که رسول اکرم فرموده است: صدقه پنهانی، معادل هفتاد حج است، و گناه آشکار موجب خذلان، و گناه پنهانی را خداوند می‌آمرزد.» (۷) آنچه نوشته شد، نمونه‌ای از فضایل حضرت رضا(ع) بود. ذکر این گونه فضایل برای حضرت رضا(ع) مقام و شأنی نیست. بنابراین بهتر است که مقداری از وقایع مسافرت جبری آن بزرگوار از مدینه به طوس را ذکر کنیم:

ممالک اسلامی، بعد از مرگ هارون الرشید در طغیان بودند و شورشهای فراوانی پدید آمد. هنگامی که مأمون برادرش را نابود کرد و توانست زمام امت اسلامی را به دست بگیرد، صلاح را در آن دید که سران ممالک اسلامی را جمع کند، تا بدینوسیله بتواند فتنه‌ها را خاموش نماید. پس سی و سه هزار نفر از بزرگان بلاد را به نام مستشار در مرکز جمع نمود، و ولایتعهدی را به طور جبر و تهدید به حضرت رضا و اگذار کرد، و بدین وسیله توانست به ممالک اسلامی آرامش بخشد.

هنگامی که شورها فرو خفت، افرادی که به عنوان مستشار خوانده شده بودند، متفرق و بسیاری از آنان مورد بی‌مهری و یا احیاناً زندان و تبعید قرار گرفتند و کشته شدند. از جمله آن افراد که صلاح دانستند او را شهید کنند، حضرت رضا(ع) است. نکاتی که لازم به تذکر است:

۱- حضرت رضا(ع) در موارد متعددی ذکر کرده که سفرش به خراسان، قبول ولایتعهدی و ورود به دستگاه مأمون بر ایشان تحمیل شده بود. (۸) تشکیل مجلس عزا در مدینه موقع حرکت، گریه‌های آن بزرگوار در مکه و خدا حافظی با بیت الله قبل از موقع آمدن عمال مأمون، گریه‌های او کنار قبر جد بزرگوارش و خدا حافظی با او بعد از آمدن آنان، قبول نکردن مکرر ولایتعهدی تا آنکه تهدید می‌شود و سپس قبول کردن آن مشروط بر اینکه در امور مملکتی هیچ دخالتی نکند، همه مبین این مطلب است که این جریان جبراً به حضرت رضا(ع) تحمیل شده است. (۹)

۲- مأمون دستور داده بود که حضرت رضا را از راه فارس به مرو ببرند (۱۰) و سفر ایشان حتی الامکان در شب صورت گیرد. آیا این دستور، خود دلیل بر این نیست که محبت اهل بیت در دلها جایی داشته و مأمون از اینکه حضرت رضا وارد شهرهای پرجمعیت و شیعه نشین شود، در هراس بوده است، و یا نمی‌خواست که حضرت رضا(ع) در دلها جایی باز کند؟

ممانعت مأمون از برگزاری نماز عید فطر توسط حضرت، (۱۱) احتمال دوم را تأیید می‌کند.

۳- حضرت رضا از برخوردش با مأمون فوق العاده ناراحت بود، چنانکه هر وقت که از نماز جمعه باز می‌گشت، با حالت خستگی از خداوند متعال طلب مرگ می‌کرد.

آیا در خلوت حضرت رضا را زجر می‌دادند؟ آیا اعمال منافقانه روی آن بزرگوار اثر می‌گذارد؟ آیا مطلب دیگری بوده؟ نمی‌دانیم، ولی ناراحتی فوق العاده حضرت رضا(ع) از مسافرت امری مسلم است.

۴- آمدن حضرت رضا علیه السلام به مرو برای اسلام بسیار مفید بود، زیرا طوس برای بیگانگان میدان علم بود و اگر حضرت رضا در طوس نبود، کسی وجود نداشت که شبهات آنان را رفع کند و اگر آن شبهات رفع نمی‌شد، برای عالم اسلام خطرناک بود.

۵- حضرت رضا(ع) در بین راه به نیشابور رسیدند. نیشابور فوق العاده پرجمعیت و شیعه نشین بوده است. همه مردم به استقبال حضرت رضا(ع) آمدند و می‌خواستند که آن بزرگوار خود را در میان مردم آشکار کند و برای آنان روایت بگوید. عقل و درایت حکم می‌کند که حجت خداوند متعال در آن وضع حساس باید بهترین سوغات را به آنها عنایت کند.

حضرت رضا صبر نمود تا شوق مردم به نهایت رسید، پس از آن سر از هودج بیرون آورد و چنین فرمود:

حدثني ابي موسى الكاظم عن ابيه جعفر بن محمد الصادق عن ابيه محمد الباقر عن ابيه زين العابدين عن ابيه الحسين عن ابيه علي بن ابي طالب قال حدثني رسول الله صلى الله عليه و آله قال حدثني جبرئيل قال سمعت عن الله تعالى قال كلمة لا اله الا الله حصني فمن قال لا اله الا الله دخل في حصني و من دخل في حصني امن من عذابي!

پدرم و او از پدرش تا به رسول اکرم و او از جبرئیل و او از خداوند متعال نقل کرد که خداوند فرموده است: کله لا اله الا الله، قلعه محکم من است و هر که در آن داخل شود، از عذاب من در امان است.

سپس حضرت سر را در هودج بردند و چند قدمی رفتند. دوباره سر را از هودج بیرون آوردند و فرمودند: بشرطها و شروطها و انا من شروطها. (۱۲)

گفتن: لا اله الا الله که موجب سعادت است شرایط اساسی دارد، و یکی از شرایط اساسی آن من هستم، یعنی اقرار به ولایت. جا دارد که چند کلمه‌ای درباره این روایت شریف بحث شود:

کلمه لا اله الا الله، اقرار به آن و عمل نمودن به آن، موجب سعادت است. کلمه لا اله الا الله در حقیقت همان اثر آن است. همان کتابی است که مایه سعادت جامعه بشری است، ولی از نظر قرآن، کلمه لا اله الا الله منهای ولایت، ناقص و بلکه هیچ است. پروردگار عالم وقتی امیر المؤمنین (ع) را به ولایت منسوب نمود، آیه اکمال را فرو فرستاد: اليوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا. (۱۳)

در این روز کامل نمودم برای شما دین شما را و اتمام نمودم برای شما نعمت خود را و راضی شدم که اسلام - توأم با ولایت - دین شما باشد.

قبل از نصب امیر المؤمنین به ولایت، آیه تبلیغ به پیامبر چنین خطاب می‌کند:

یا ایها الرسول بلغ ما انزل الیک من ربک و ان لم تفعل فما بلغت رسالته. (۱۴)

ای پیامبر! آنچه را به تو نازل شد - نصب امیر المؤمنین به ولایت - به مردم بگو و اگر تبلیغ نکنی، رسالت خود را نرسانیده‌ای.

حضرت رضا با جمله شرطها و شروطها همان آیه اکمال و آیه تبلیغ را یاد آوری می‌کند و می‌فرماید: شرط اساسی کلمه لا اله الا الله، ولایت است.

چیزی را که باید متوجه باشیم، معنی و حقیقت ولایت است. ولایت از نظر لغت، معانی متعددی دارد و از جمله به معنی دوست هم آمده است همه باید اهل بیت را دوست بدارند، و محبت اهل بیت نعمت بزرگی است، چنانچه بغض اهل بیت خذلان بزرگی است.

سنی و شیعه این روایت را از پیامبر گرامی نقل می‌کنند که فرمود: الا من مات علی حب آل محمد مات شهیدا الا و من مات علی حب آل محمد مات مغفورا له، الا و من مات علی حب آل محمد مات تائباً، الا و من مات علی حب آل محمد مات مؤمناً مستکمل الایمان، الا من مات علی بغض آل محمد مات کافراً، الا و من مات علی بغض آل محمد لم یشم رائحة الجنة. (۱۵)

«آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد بمیرد، شهید مرده است. آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد بمیرد، آمرزیده است. آگاه باشید کسی که با محبت آل محمد بمیرد، مؤمن کامل مرده است. آگاه باشید کسی که با بغض آل محمد بمیرد، بوی بهشت به دماغ او نمی‌رسد.»

و از جمله معانی ولایت، سرپرستی است. کسی که سرپرست دل او علی بن ابي طالب (ع) باشد، ولایت دارد. کسی که از صفات رذیله مهذب شده باشد، ولایت دارد. کسی که سرپرست دلش طاغوت‌های برونی و درونی، شیطانهای درونی و برونی، هوی‌ها، هوسها، آمال و آرزوهای بیجا باشد، کسی که هوای او، عقیده شخصی او، خواست او مقدم برخواست اهل بیت باشد، بی‌ولایت بلکه بی‌محبت به اهل بیت است. از این جهت است که امام سجاد (ع) می‌فرماید: «ولایت و محبت بدون متابعت معنایی ندارد. کسی که خداوند متعال را معصیت کند و با این وصف اظهار محبت خدا کند، اظهار او بیجا است و از عجایب روزگار است.» از این جهت می‌توان گفت که معنای اول و دوم ولایت به یک معنی می‌رسد، ولایت اهل بیت ادامه ولایت خداوند متعال است. خداوند

متعال می فرماید: الله ولي الذين آمنوا يخرجهم من الظلمات الى النور... اولئك اصحاب النار هم فيها خالدون. (۱۶).
«خدا سرپرست افراد مؤمن است. آنان را از تاریکیها - تاریکی کفر و ضلالت تاریکی هوی و هوس، تاریکی صفات رذیله، تاریکی شیطانها بیرون می برد به سوی نور - نور ایمان، نور خدا، نور صفات خوب، نور ولایت و سرپرست کافران طاغوت استطاغوت هوی و هوس، طاغوت درون و برون، طاغوت صفات رذیله آن طاغوتها آنان را از نور به تاریکیها می برند و سرنوشت آنان آتش همیشگی است.»

و این است معنی روایت حضرت رضا(ع) که فرمود است: «کسی که داخل در لا اله الا الله شود، سرپرست دلش الله باشد - عقیده اش، عملش، گفتارش و کردارش، نمایانگر این است که تأثیری در عالم جز از ناحیه الله نیست - و ادامه آن سرپرستی ولایت باشد، در قلعه محکم خداوندی است.» بنابراین باید گفت که حضرت رضا(ع) به یک جمله تمام ایمان، تمام سعادت، تمام قرآن و تمام سنت را عرضه کرده است.

نظیر همین جمله با شرحی که داده شد از پیامبر اکرم(ص) روایت شده است.
چون آیه شریفه و انذر عشیرتک الاقربین، (۱۷) یعنی: خویشان نزدیک خود را سنجش کن. نازل شد، پیامبر(ص) بزرگان قریش را دعوت کرد و فرمود:

«اگر یک جمله بگوئید، سعادت مند خواهید شد. بگوئید لا اله الا الله و هر که اول بگوئید بعد از من وصی من است.» اول کسی که جواب آن حضرت را داد، امیر المؤمنین (ع) بود.

حضرت رسول سه مرتبه کلام خود را تکرار کرد و جز امیر المؤمنین کسی جواب نداد. پیامبر اکرم در همان جلسه فرمودند: «علی، بعد از من وصی و جانشین من است.» (۱۸) این کلام با کلام فرزندش حضرت رضا شباهت دارد.

در خاتمه، قسمتی از قصیده دعبل را که در مرو برای حضرت(ع) خوانده است، یادآور می شویم. قصیده بسیار مفصل است و صاحب کشف الغمه همه آن را ضبط نموده است. چند بیتی از آن را اینجا می آوریم. دعبل خدمت حضرت رسید و اشعارش را خواند تا بدین جا رسید:

افاطم لوخلت الحسین مجدلا

و قدمات عطشانا بشط فرات

ای فاطمه! کاش با حسینت در کربلا بودی، که در کنار نهر فرات تشنه جان داد.
تا اینکه رسید به قبر موسی بن جعفر(ع) در بغداد و چنین گفت:

و قبر ببغداد لنفس زکیه

تضمنها الرحمن فی الغرات

ای فاطمه! از قبر بیرون آی و گریه کن، برای قبری که در بغداد است قبر نفس پاکی که انوار رحمانی آن را فرا گرفته است.
حضرت رضا فرمود: دعبل! من هم شعری می گویم، همین جا آن را درج کن.

و قبر بطوس یا لها من مصیبه

الحت علی الأحشاء بالزفرات

إلی الحشر حتی یبعث الله قائما

یفرج عنا النغم و الکربات

فاطمه! گریه کن برای قبری که به طوس است. دل او را غصه ها پاره پاره کرده است. این غصه ها ادامه دارد تا روز قیامت، نه بلکه، تا قیام آل محمد که همه غمها و غصه های اهل بیت را می زداید.

دعبل می گوید: یابن رسول الله! ما در طوس از شما اهل بیت قبری سراغ نداریم.

حضرت فرمودند: آن قبر من است، زمانی نخواهد گذشت که من در طوس مدفون می شوم. هر که مرا زیارت کند، در بهشت با من

است و از این جهان آمرزیده خواهد رفت. (۱۹) دعبل ادامه می‌دهد:

**خروج امام لا محالة واقع
يقوم علی اسم الله و البركات
يميز فينا كل حق و باطل
و يجزي علی النعماء و النقمات**

قیام پیشوا - امام - قطعا واقع می‌شود با نام خدا و با فیض و برکات خدا می‌آید. حق و باطل با وجود او در میان مردم ظاهر می‌شود و خوبان و بدان به جزای کردارشان خواهند رسید.

چون به اینجا رسید، حضرت رضا بلند شد و برای احترام دست روی سر نهاد و سر فرود آورد، گریه کرد و فرمود: دعبل این امام را می‌شناسی؟ دعبل گفت: می‌دانم که امامی از شما قیام می‌کند و به دست او پرچم اسلام روی زمین افراشته می‌شود و عدالت اسلامی، سرتاسر جهان را می‌گیرد. فرمود: دعبل، امام بعد از من، محمد پسر من است و بعد از او پسرش علی است و بعد از پسرش حسن و بعد از حسن پسر او حجت، قام آل محمد منتظر مطاع است. منتظر است در غیبت، مطاع است وقت ظهور. او است که جهان را از عدالت انباشته می‌کند، پس از آنکه از ظلم انبوه بود. سپس حضرت صد دینار و یک لباس به دعبل عنایت کردند. (۲۰) چون دعبل به قم آمد، هر دیناری را از او صد دینار خریدند و هر چه کردند که لباس را به هزار دینار از او بخرند نداد، ولی چون از قم بیرون رفت، بعضی از اهل قم لباس را به زور از او گرفتند. (۲۱)

در خاتمه اشاره‌ای به حضرت معصومه سلام الله علیها می‌کنیم: بانویی که شأن و مقامی عالی نزد خدای متعال دارد. بانویی که دختر امام، خواهر امام و عمه امام است. بانویی که برکات حوزه علمیه قم از گذشته تا به حال، به واسطه وجود مکرمه او است. بانویی که حضرت رضا (ع) درباره‌اش فرموده است: «هر که او را زیارت کند، بهشت برای او واجب است.» (۲۲)

این بانو در سال ۱۸۳ هجری متولد شد، و چون برادر بزرگوارش به مرو برده شد، برای زیارت برادر از مدینه حرکت نمود! و چون به قم رسید، بیمار شد. چند روزی بیمار بود تا سرانجام در قم از دنیا رفت. سال وفات ایشان ۲۰۱ از هجرت است. (۲۳) پس سن مبارک ایشان تقریباً هیجده سال است. در زیر گنبد آن بانوی محترمه چند نفر از دختران و نوه‌های امام جواد(ع) مدفونند. (۲۴) از بزرگان و کاملین و اصحاب ائمه طاهرین علیهم السلام در قم، فراوان مدفون شده‌اند.

منبع

۱- پی نوشت :

۱. معجم البلدان، یاقوت حموی، ذیل مرسی.
۲. معصوم نهم، جواد فاضل، ص ۶۲.
۳. الاثمة الاثنی عشر، هاشم معروف حسنی، ج ۲، ص ۳۵۹.
۴. اعلام الوری، طبرسی، ص ۱۸۲.
۵. اثابة الوصیة، مسعودی، ص ۱۶۸.
۶. عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۱۴ - ۱۳.

۷. الامام الرضا(ع)، علامه سيد عبدالرزاق مقررّم، ص ۲۴.
۸. كشف الغمه في معرفة الاثمه، على بن عيسى اربلي، با ترجمه فخرالدين على بن حسن زواري با عنوان ترجمه المناقب، ج ۳، ص ۱۳۱.
۹. منتهى الآمال محدث قمى، ج ۲، ص ۴۵۶ - ۴۵۵.
۱۰. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴، مأخذ قبل، ص ۴۵۹.
۱۱. اصول كافي، كليني، كتاب الحجّة باب الاشارة و النص على الامام الرضا(ع)، ج ۲، ص ۴۸۹.
۱۲. الارشاد شيخ مفيد، ج ۲، ص ۲۴۳.
۱۳. همان، ص ۲۴۴.
۱۴. اثبأ الهدأه، شيخ حر عاملي، ج ۶، ص ۲۸؛ اعلام الوري، ص ۱۹۰.
۱۵. بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۵؛ عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶؛ اعلام الوري، ص ۳۱۳.
۱۶. ترجمه المناقب، ج ۳، ص ۱۳.
۱۷. منتهى الآمال، ج ۲، ص ۴۶۰.
۱۸. همان و نيز كتاب حضرت رضا، فضل الله كمپاني، ص ۱۳.
۱۹. كافي ج ۱، ص ۳۱۶؛ اعلام الوري، ص ۳۰۵.
۲۰. كفاية الاثر، ابن خراز قمي، ص ۳۰۶؛ الامام الرضا، علامه مقررّم، ص ۲۶.
۲۱. مناقب، ابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۳۶۶.
۲۲. تاريخ طبري، ترجمه ابوالقاسم پاينده، ج ۱۳، ص ۵۶۵۹.
۲۳. علل الشرايع، شيخ صدوق، باب ۱۷۲، ص ۹۰.
۲۴. الامام الرضا، ص ۲۶.
۲۵. منتهى الآمال، ج ۲، ص ۴۵۶، معصوم نهم و...، ص ۱۲۰.
۲۶. جلاء العيون، مجلسي، ص ۵۴۲.
۲۷. عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۷.
۲۸. اثبأ الهدأه، ج ۶، ص ۲۱.
۲۹. كشف الغمه في معرفة الاثمه، ج ۳، ص ۹۴.
۳۰. تاريخ يعقوبي، ج ۲، ص ۴۰۵ - ۴۰۲.
۳۱. تاريخ الخلفاء، سيوطي، ص ۲۷۶؛ حياة امام موسى بن جعفر، ج ۱، ص ۴۳۴.
۳۲. بحار الانوار، ج ۴۸، ص ۱۴۸، وفيات الاعيان، ابن خلكان، ج ۴، ص ۳۹۳؛ الكامل في التاريخ، ابن اثير، ج ۵، ص ۷۲؛ تاريخ بغداد، ج ۱، ص ۳۹۴؛ احقاق الحق، قاضي نور الله شوشتری، ج ۴، ص ۳۲۳.
۳۳. نك: ماهيت قيام فخر، سيد ابوفاضل رضوي اردكاني.
۳۴. پيشواي آزاده، مهدي پيشوايي، ص ۶۸ - ۶۷؛ مروج الذهب، مسعودي، ج ۲، ص ۳۱۴ - ۳۱۳.
۳۵. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۰۸؛ اثبأ الوصية، ص ۱۵۱؛ تتمه المنتهي، محدث قمي، ص ۱۷۶.

منبع: پایگاه اطلاع رسانی آستان قدس رضوی

۲- پی نوشتها:

- (۱) برید: قاصد، نگار: محبوب و معشوق، کرشمه: ناز و غمزه، خورآسا: همچو خورشید، صفة: ایوان، حطیم: دیواره کعبه، و برخی گفته‌اند مابین رکن و زمزم و مقام، عنقا: سیمرغ، مقصوره: محل ایستادن امام در مسجد.
- (۲) الارشاد، شیخ مفید، مؤسسه الاعلمی للمطبوعات، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، مجلسی، مؤسسه الوفاء، ج ۴۹، ص ۲۹۸.
- (۳) مفاتیح الجنان، زیارت جامعه.
- (۴) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، مطبعة الحیدریه، ج ۳، ص ۴۵۴؛ وفيات الاعیان، ابن خلکان (از علماء اهل سنت)، منشورات شریف رضی، ج ۳، ص ۲۷۰ - ۲۷۱؛ الوافی بالوفیات، الصفدی (از علماء اهل سنت)، ج ۲۲، ص ۲۴۹.
- (۵) بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۹، ص ۱۰۰؛ کشف الغمه، اربلی، مکتبه بنی هاشم، ج ۳، ص ۱۰۷.
- (۶) تهذیب التهذیب، ابن حجر عسقلانی (از علماء اهل سنت) دارالکتب العلمیه، ج ۷، ص ۳۲۸؛ الانساب، سمعانی (از علماء اهل سنت)، دارالکتب العلمیه، ج ۳، ص ۷۴.
- (۷) وقف مذهب کسانی است که در امامت موسی کاظم علیه السلام توقف کرده و امامت امام رضا علیه السلام را قبول نکردند. ر. ک: بحوث فی الملل و النحل، جعفر سبحانی، مؤسسه امام صادق علیه السلام، ج ۸، ص ۳۷۹.
- (۸) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۴۵۳.
- (۹) ایشان عبدالسلام بن صالح معروف به ابوالصلت می‌باشد که از یاران امام رضا علیه السلام بوده و احادیثی از ایشان نقل کرده و کتابی در شهادت امام رضا علیه السلام به رشته تحریر درآورده است. ایشان مورد تایید علماء شیعه و قریب به اتفاق علماء اهل سنت می‌باشد. (ر. ک: معجم الرجال، خوئی رحمه الله، ج ۱۰، ص ۱۶ - ۱۷).
- (۱۰) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۴۴۶؛ بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۹، ص ۸۷.
- (۱۱) بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۹، ص ۸۸.
- (۱۲) همان، ص ۹۰.
- (۱۳) همان، ص ۸۹ - ۹۰.
- (۱۴) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، همان، ج ۲، ص ۱۸۳ - ۱۸۴؛ بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۹، ص ۹۱.
- (۱۵) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، ج ۳، ص ۴۰۷.
- (۱۶) همان.
- (۱۷) مائده/۵۴. «نسبت به مؤمنین متواضعند و در مقابل کافرین نیرومندند.»
- (۱۸) الوافی بالوفیات، الصفدی، ج ۲۲، ص ۲۵۱.
- (۱۹) مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب، همان، ج ۳، ص ۴۷۰.
- (۲۰) همان.
- (۲۱) بحار الانوار، مجلسی، همان، ج ۴۹، ص ۹۹.

منبع: ماهنامه مبلغان

۳- پی نوشت ها:

- [۱]. ابن خلدون، ج ۴، ص ۷.
- [۲]. مقاتل الطالبیین، ص ۳۷۵ ط نجف. امام فرمود: قد علم الله کراهتی لهذا فلما خیرت بین قبول ذلک و بین القتل اخترت القبول علی القتل. خداوند می داند که اینکار به اجبار بود. هنگامی که من، مخیر شدم در قبول این امر یا قتل، قبول بر قتل ترجیح دادم. نک: غایه الاختصار، صص ۶۷، ۶۸.
- [۳]. الکافی، ج ۱، ص ۴۸۶؛ عیون الاخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۵۰.
- [۴]. تاریخ ایران بعد از اسلام، ص ۴۹۸. مأمون نیز این حقیقت را درک کرده بود و لذا امام را به شهادت رساند و در ظاهر وانمود کرد که او به مرگ عادی رحلت کرده و خود را عزادار نشان داد. امام علویان، فریب او را نخوردند، زمانی که مأمون ضمن نامه‌ای به عبدالله بن موسی نوشت بیا تو را به جای علی بن موسی، ولیعهد کنم، او به مأمون گفت: من فریب تو را نمی‌خورم. آیا خیال کردی من نمی‌دانم با انگور چه بر سر علی بن موسی آوردی؟ نک: مقاتل الطالبیین، ص ۴۱۵، ۴۱۶.
- [۵]. نک: المقالات والفرق، ص ۹۵.
- [۶]. رساله الدلائل الربانیة، منسوب به علامه حلی، چاپ شده در آخر کتاب الغارات، ج ۲، ص ۸۵۸ ط تهران. نسبت این رساله به علامه حلی تکذیب شده است. نک: ریاض العلماء ج ۱، ص ۳۷۹. گفته شده است که: در قم چشمه‌ای است که گفته می‌شود علی بن موسی الرضا _ علیه السلام _ از آب آن نوشیده است. به احتمال منسوب به یکی از نوادگان علی بن موسی _ علیه السلام _ بوده است. نک: گنجینه آثار قم، ج ۱، ص ۳۸۱.
- [۷]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۰. در این مورد، گفتار صاحب عیون مقدم است. نک: بحار الانوار، ج ۴۹، صص ۹۱، ۹۲، ۱۱۸، ۱۳۴.
- [۸]. ینابیع الموده، ص ۳۶۴. از چند مدرک - سند اصل حدیث بقول ابا الصلت، آنقدر محکم بود که اگر بر دیوانه‌ای می‌خواندند، جنون او برطرف می‌شد!! روایات دیگری نیز در مورد استقبال، ذکر شده است. نک: ینابیع الموده، ص ۳۸۵. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۳۲، ۱۳۳.
- [۹]. بنا به نوشته کتاب ضیافه الاخوان که شرح حال علمای قزوین است امام رضا _ علیه السلام _ سال ۱۹۳ نیز یکبار به قزوین آمده و در منزل داود بن سلیمان اقامت کرده است. نک: حیاه الامام الرضا، صص ۲۲۷، ۲۲۸.
- [۱۰]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۸۰، ۱۸۳. امام بر آن بود که حدیث را از آب‌آتش نقل کند. عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۱۱.
- [۱۱]. ابوالمحاسن در مورد امام صادق _ علیه السلام _ می‌نویسد: لایرو الا عن اهل بیه او جز از اهل بیت _ علیه السلام _ چیزی روایت نمی‌کرد. النجوم الزاهرة، ج ۲، ص ۹. بنابراین، آنچه گفته شده که شاید تنها خصوصیت تازه تشیع در قرن چهارم باشد که همه اخبار و آثار را به علی و خاندانش باز می‌گرداند (تاریخ تمدن اسلامی در قرن چهارم ج ۱، ص ۸۱) صحیح نیست، مؤلف مزبور با شیوه نقل حدیث در تشیع از بدو امر آشنا نبوده است.
- [۱۲]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۸۳، ۱۸۴.
- [۱۳]. مجالس المؤمنین، ج ۲، ص ۲۷۴.
- [۱۴]. بحار، ج ۴۹، ص ۱۰۰. در کتاب الاحتجاج مرحوم طبرسی به تفصیل متن این مباحثات آمده است.
- [۱۵]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، صص ۱۷۰، ۱۷۱.
- [۱۶]. همان مدرک، صص ۹۳، ۹۴.
- [۱۷]. همان، ص ۹۸.
- [۱۸]. همان، ص ۱۰۱، جواب امام در این مورد در حقیقت بیان کلام شیعه بود. امام در یک مورد در جواب مأمون درباره مسائل مختلف، از جمله در مورد جبر و اختیار، فرمودند: ان افعال العباد، مخلوقه خلق تقدیر لا خلق تکوین ولا تقل بالجبر ولا بالتفویض

- بحار، ج ۵، ص ۳۰. مجموعه این سوالات کلامی فراوان بوده و واضح است که شیوع آنها، شیوع فکر شیعه می باشد. به عنوان نمونه درباره به عدم رؤیت خداوند، الکافی ج ۱، ص ۹۶ (عربی). معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۶۱؛ التوحید، ص ۱۰۹. همچنین سوال در مورد مفهوم توحید که امام بوسیله نامه‌ای، جواب می دادند. التوحید، ص ۵۶؛ بحار، ج ۴، ص ۲۸۴.
- [۱۹]. بحار، ج ۴۹ ص ۱۳۵، برای تحلیل قضیه نک: حیاة الامام الرضا ص ۲۵۶، مجالس المؤمنین ج ۲، صص ۲۷۱، ۲۷۲.
- [۲۰]. بندرت می توان عالمی شیعه یافت که در این مسئله تردید کند. هر چند رضی الدین علی بن طاووس محقق شیعی در این مسئله تردید کرده و چنین امری را با توجه به برخورداریهای مأمون غیر قابل قبول دانسته است. اما باید دانست این برخوردها همانگونه که استاد جعفر مرتضی توضیح داده‌اند همگی در جهت مصالح سیاسی ویژه‌ای بوده است. حتی اگر مأمون محمد بن جعفر صادق و زیدالنار که هر دو علیه او خروج کردند بخشید، در همین رابطه بوده و مؤیدی بر جهت گیری مثبت مأمون به صورت یک اعتقاد نیست اضافه بر اینکه در عیون اخبار الرضا روایاتی صریح در مسئله شهادت امام داریم و تقریباً اجماع علمای شیعه بر این است، نک: مجالس المؤمنین ج ۲، ص ۲۷۳، ۲۷۴. تاریخ بیهقی، ص ۴۸ - ۴۹.
- [۲۱]. الکافی، ج ۱، ص ۲۲۳؛ نصائر الدرجات، ص ۱۱۸؛ بحار، ج ۲۳، ص ۳۳۶.
- [۲۲]. نک: عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۶.
- [۲۳]. معادن الحکمه، ج ۲، ص ۱۷۶.
- [۲۴]. قرب الاسناد، صص ۲۰۳، ۲۰۶.
- [۲۵]. عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۸۷.
- [۲۶]. تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۳۶۰؛ بحار، ج ۲۳، ص ۲۹۶.
- [۲۷]. محاضرات الادباء، ج ۱، ص ۵۸۹.
- [۲۸]. دعبل بن علی الخزاعی شاعر اهل البیت، ص ۸۳، از الغدیر، ج ۲، ص ۳۵۹، الاتحاف، ص ۱۶۱.
- [۲۹]. دعبل بن علی الخزاعی، ص ۸۹، از عیون اخبار الرضا، ص ۳۶۸، الفصول المهمه، ص ۲۳۱.
- [۳۰]. دعبل بن علی الخزاعی، ص ۹۱.
- [۳۱]. همان، صص ۹۵، ۹۸.
- [۳۲]. فتوح البلدان، ص ۳۷، به نقل از: دعبل بن علی الخزاعی، ص ۱۰۷.
- [۳۳]. دعبل بن علی الخزاعی، ص ۲۱۲؛ دیوان دعبل الخزاعی، ص ۲۴۷.
- [۳۴]. دیوان دعبل الخزاعی، ص ۱۴۰.
- [۳۵]. ابو دلف (سفرنامه، ص ۸۹) در قرن چهارم از آن خبر داده است.
- [۳۶]. معجم البلدان، ج ۱، ص ۲۸۵، مرات البلدان، ج ۱، ص ۱۳۲.
- [۳۷]. درباره آن نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، صص ۵۸، ۵۹.
- [۳۸]. درباره آن نک: همان، صص ۵۹، ۶۰.
- [۳۹]. درباره آن نک: همان، ص ۶۱.
- [۴۰]. نک: دیار شهر یاران، بخش اول، ۱/ ۵۵۴، ۳۶۸، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۵۷.
- [۴۱]. دیار شهر یاران، بخش اول، ۱/ ۳۲۰، ۸۶۹، ۷۷۱، ۷۷۵.
- [۴۲]. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۶۳.
- [۴۳]. مرات البلدان، ج ۱، ص ۳۶۸، زندگانی امام رضا، سحاب، ص ۲۴۳، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، صص ۷۸، ۷۹.

- [۴۴]. یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۳۵۷، ۳۵۸. قسمتهایی از کتیبه کاشی معرق مورد نظر که اشاره به ورود امام رضا _ علیه السلام _، در آن آمده، به طور عمده از بین رفته است.
- [۴۵]. یادگارهای یزد، ج ۱، ص ۱۷۳، ۱۷۷.
- [۴۶]. همان، ج ۱، ص ۳۸۳، ۳۸۴.
- [۴۷]. همان، ج ۲، ص ۲۱۱، ۲۱۷.
- [۴۸]. همان، ج ۲، ص ۹۱۷.
- [۴۹]. یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۹۱۸ گویا نویسنده دانشمند کتاب جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا از این موارد و مورد بعدی غفلت کرده‌اند.
- [۵۰]. یادگارهای یزد، ج ۲، ص ۲۷۴.
- [۵۱]. تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۶، ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۱۰۹.
- [۵۲]. تاریخ نائین، ج ۲، ص ۲۳۰، ۲۳۷، جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا ص ۱۱۳، ۱۱۵.
- [۵۳]. التدوین فی اخبار قزوین، ج ۳، ص ۴۲۸.
- [۵۴]. نک: میراث فرهنگی نطنز، صص ۱۵۸، ۱۶۱.
- [۵۵]. بحرالانساب، ص ۱۰۱، ۱۰۳ اشاره به ولایت خراسان کرده به خصوص دامغان، نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۱۱۶، ۱۱۷.
- [۵۶]. جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۱۳۲، ۱۳۳.
- [۵۷]. الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶. گفته شده که شاید حمراء آن روزگار ده سرخ فعلی باشد. نک: جغرافیای تاریخی هجرت امام رضا _ علیه السلام _، ص ۱۳۶.
- [۵۸]. الثاقب فی المناقب، ص ۱۴۶.

۴- پی نوشتها:

- ۱- طبرسی، اعلام الوری با اعلام الهدی، ط ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۱۳- کلینی، الأصول من الکافی، تهران، مکتبه‌الصدوق، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۱، ص ۴۸۶- شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۰۴/
- ۲- طبرسی، همان کتاب، ص ۳۱۳- مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۴۹، ص ۵ و ۷- صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۱۴/
- ۳- کلینی، همان کتاب، ص ۴۸۶- شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۰۴/
- ۴- مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المکتبه الاسلامیه، ۱۳۸۵ ه. ق، ج ۴۸، ص ۲۲۷- صدوق، عیون اخبار الرضا، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج ۱، ص ۱۰۰/
- ۵- دوق، همان کتاب، ج ۲، ص ۲۲۶- علی بن عیسی الأربلی، کشف الغمّه، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه. ق، ج ۳، ص ۱۰۵/
- ۶- صدوق، همان کتاب، ص ۲۲۶- علی بن عیسی، همان کتاب، ج ۳، ص ۱۰۵- مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۱۱۵/
- ۷- لینی، الروضه من الکافی، ط ۴، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ۱۳۶۲ ه. ش، ص ۲۵۷- محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم،

- امام علی بن موسی الرضا علیه السلام -، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۵۲-۵۹- مجلسی، همان کتاب، ج ۴۹، ص ۱۱۵/
- ۸- امام بعدها در خراسان از موقعیت و محبوبیت خود در این دوران در مدینه با خرسندی یاد می کرد، چنانکه روزی به مأمون که به مناسبت ولیعهدی انتظاراتی از حضرت داشت، فرمود:
- «...این امر (ولیعهدی) هرگز نعمتی برایم نیفزوده است. من در مدینه که بودم، دستخطم در شرق و غرب اجرا می شد. در آن موقع استر خود را سوار می شدم و آرام در کوچه های مدینه راه می پیمودم و در مدینه کسی از من عزیزتر و محترمتر نبود...» (مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۵ ه.ق، ج ۴۹، ص ۱۵۵ - کلینی، الروضة من الکافی، ص ۱۵۱- نیز ر.ک به: صدوق، عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۶۷/
- ۹- محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم؛ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۵۸-۵۹/
- ۱۰- الکامل فی التاریخ، بیروت، دارصادر، ج ۶، ص ۸۷/
- ۱۱- محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم؛ امام علی بن موسی الرضا علیه السلام -، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۱۶۰/
- ۱۲- این داستان چنین نقل شده است: زبیده با هارون الرشید شطرنج بازی می کرد و چون رشید بازی را باخت، زبیده به او حکم کرد که باید با زشت ترین کنیز آشپزخانه اش همبستر شود. رشید که از این امر بسی کراحت داشت، حاضر شد مالیاتهای سراسر مصر و عراق را به زبیده ببخشد تا او را از اجرای این حکم منصرف سازد، ولی زبیده نپذیرفت. رشید بناچار کنیزی بنام «مراجل» را یافت که واجد همه این صفات تنفرآمیز بود. و با او همبستر شد و مأمون متولد گردید (دمیری، حیاة الحیوان، قاهره، مكتبة التجارة الكبرى، ۱۳۸۳ ه.ق). این داستان منافات با آن ندارد که گفته اند: مأمون در شیبی زاده شد که رشید به خلافت رسید، زیرا ولیعهدها نیز پیش از رسیدن به خلافت بزرگترین قلمروها را در اختیار داشتند. مثلاً همین رشید سراسر کشور خود را میان سه فرزندش تقسیم کرده بود (مرتضی الحسینی، سید جعفر، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۹۷)/
- ۱۳- مرتضی الحسینی همان کتاب، ص ۹۷-۱۰۰/
- ۱۴- در مدارک اصیل تاریخی هنگام دعوت امام به مرو، نامی از خلافت یا ولایتعهد آن حضرت به میان نیامده است و ظاهراً این فکری بوده که بعداً برای مأمون پیش آمده و یا اگر هم قبلاً این فکر را داشته ابراز نمی کرده است. در این میان، تنها بیهقی جریان را به نحو دیگری ضبط کرده، و حتی می نویسد: طاهر در عراق با امام به ولایتعهد بیعت کرد؛ ولی این نقل چندان صحیح به نظر نمی رسد، زیرا اولاً طاهر در بغداد بوده و مسیر حضرت را همه از طریق بصره نوشته اند و ثانیاً، نقل بیهقی، از ابتدا بحث از ولایتعهد دارد و سخنی از اصل انتقال خلافت در آن نیست، در حالی که اغلب مورخان می نویسند: مأمون به حضرت ابتداءً پیشنهاد انتقال خلافت می کرد. با این حال در بعضی از رساله های که به فارسی یا عربی در شرح حال آن حضرت نگاشته شده، مسئله بکلی خلط شده و دعوت از آن حضرت را رسماً به عنوان دعوت برای قبول خلافت تلقی کرده اند (محقق، سیدعلی، زندگانی پیشوای هشتم؛ امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام -، قم انتشارات نسل جوان، ص ۷۲)/
- ۱۵- علی بن عیسی الاربلی، کشف الغمّة، تبریز، مکتبه بنی هاشمی، ۱۳۸۱ ه.ق، ج ۳، ص ۶۵ - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۰۹ - قتال نیشابوری، روضة الواعظین، ط ۱، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه.ق، ص ۲۴۷/
- ۱۶- مجلسی، بحار الأنوار، تهران، المكتبة الاسلامیة، ۱۳۸۵ ه.ق، ج ۴۹، ص ۱۱۷، نیز ر.ک به: علی بن عیسی الاربلی، همان کتاب، ج ۳، ص ۹۵/
- ۱۷- مجلسی، بحار الأنوار، ج ۴۹، ص ۱۱۷/
- ۱۸- مرحوم سید عبدالکریم بن طاووس، صاحب فرحة الغری، متوفای ۶۹۳ ه.ق، شرحی در مورد ورود آن حضرت به قم نقل کرده است که در جای دیگری دیده نمی شود. با توجه به اینکه شیخ صدوق علیه الرحمة که خود قمی بوده و فاصله زیادی هم با زمان آن

حضرت نداشته است، چیزی از آمدن آن حضرت به قم نقل نمی کند، بلکه مسیر دیگری را ذکر می کند، نقل ابن طاووس چندین متقن به نظر نمی رسد (محقق، سیدعلی، زندگانی پیشوای هشتم؛ امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام -، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۷۴)

۱۹- محقق، همان کتاب ص ۷۰-۷۴

۲۰- الاربلی، همان کتاب ج ۳، ص ۶۶ - شیخ مفید، الارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۱۰ فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ط ۱، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ۱۴۰۶ ه.ق، ص ۲۴۸

۲۱- شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۱۰ - علی بن عیسی، همان کتاب، ج ۳، ص ۶۵ - طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ط ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۳۳ - فتال نیشابوری، همان کتاب، ص ۲۴۸

۲۲- صدوق، علل الشرایع، قم، منشورات مکتبه الطباطبائی، ج ۱، ص ۲۲۶ - فتال نیشابوری، روضه الواعظین، ط ۱، بیروت، مؤسسه الأعلمی للمطبوعات، ص ۲۴۷

۲۳- طبرسی، اعلام الوری باعلام الهدی، ط ۳، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ص ۳۳۴ - شیخ مفید، ارشاد، قم، منشورات مکتبه بصیرتی، ص ۳۱۰

۲۴- علی بن عیسی الاربلی می گوید: من این عهدنامه را به خط امام و مأمون در سال ۶۷۰ هجری مشاهده

کردم. وی متن آن را نسخه برداری نموده در کتاب خود، کشف الغمه، آورده است (ج ۳ ص ۱۲۳ ۱۲۸

۲۵- محقق، سید علی، زندگانی پیشوای هشتم، امام علی بن موسی الرضا - علیه السلام -، قم، انتشارات نسل جوان، ص ۸۲-۸۷

۲۶- علی بن عیسی، همان کتاب، ج ۳ ص ۶۷ - شیخ مفید، همان کتاب، ص ۳۱۲ فتال نیشابوری، همان کتاب، ص ۲۴۹

۲۷- مرتضی الحسینی، سید جعفر، زندگی سیاسی هشتمین امام، ترجمه دکتر سید خلیل خلیلیان، چاپ چهارم، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۵ ه.ش، ص ۹۷-۱۲۳ با تلخیص و اندکی تغییر در عبارت.)

۲۸- محقق، همان کتاب، ص ۱۳۸-۱۴۱

منبع: سیره پیشوایان

۵- منبع: ماهنامه گلبرگ

۶- این است که احاطه علمی به خدا نمی توان یافت. چشمها از ادراک او عاجزند و چیزی مانند او نیست. (۳۰)

پی نوشت:

۱. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۶۸.

۲. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۳۲۲.

۳. کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۵.

۴. مسند الرضا علیه السلام، ص ۲۹۴.

۵. احزاب/۵۶.
۶. یس/۴ - ۱.
۷. صافات/۷۹.
۸. صافات/۱۰۹.
۹. صافات/۱۲۰.
۱۰. صافات/۱۳۰.
۱۱. انبیاء/۷.
۱۲. طلاق/۱۰ و ۱۱.
۱۳. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۱، ص ۴۹۳.
۱۴. یوسف/۵۵.
۱۵. عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۷.
۱۶. کهف/۱۱۰.
۱۷. کافی، ج ۳، ص ۶۹.
۱۸. توبه/۳۲.
۱۹. صف/۸.
۲۰. دلایل الامامه، ص ۳۶۱؛ عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۳۲.
۲۱. انفال/۴۱.
۲۲. حشر/۷.
۲۳. بقره/۴۴.
۲۴. انعام/۱۴۹.
۲۵. علل الشرایع، علت شهادت امام رضا علیه السلام.
۲۶. هود/۴۶.
۲۷. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۶۵؛ داستان راستان، ج ۲، ص ۲۹۴.
۲۸. النجم/۱۳.
۲۹. همان/۱۱.
۳۰. اصول کافی، کتاب التوحید، باب فی ابطال الرؤیة، حدیث ۲.

منبع: سیره معصومان (ع)

۷- پی نوشت ها :

۱. وسیله ی الخادم إلى المخدوم، در شرح صلوات چهارده معصوم (ع)، ص ۲۳۲ و ۲۳۳. ضحی الإسلام، ج ۳، ص ۲۹۵؛ و تاریخ تملن اسلام، ج ۴، ص ۷۹۷.
۲. تاریخ الأمم والملوک، ج ۵، ص ۱۳۸؛ مروج الذهب و معادن الجوهر، ج ۶، ص ۳۳؛ تجارب الأمم و تعاقب الهمم، ج ۳، ص ۳۶۶؛

- الكامل فى التاريخ ، ج ٤، ص ١٦٢؛ تاريخ مختصر الدول، ص ١٣٤؛ مرآة الجنان وغيره فى اليقظان فى معرفه ما يعتبر من حوادث الزمان، ج ٢، ص ١٠؛ البدايه فى النهايه، ج ١٠، ص ٢٥٨؛ مآثر الإنافه فى معالم الخلافه، ص ٣٠٤؛ صحى الأعشى فى صناعه فى الإنشاء، ج ٩، ص ٣٦٦.
٣. مقاتل الطالبين ، ص ٣٧٥ .
٤. تاريخ الخلفاء ، ص ٣٢٧ .
٥. مقصود از تشيع، شيعه اماميه نيست؛ بلکه شيعه به معنای خاص آن نزد اهل سنت است. (امام رضا(ع) به روايت اهل سنت، محمد محسن طبسى، ص ١٧٣ - ١٧٤).
٦. الفخرى فى الآداب السلطانيه فى الدول الاسلاميه ، ص ٢١٤ .
٧. ضحى الإسلام، ج ٣، ص ٢٩٥ .
٨. نشأه فى الفكر الفلسفى فى الإسلام، ج ٢، ص ٣٩١ .
٩. الصله فى بين التصوف والتشيع، ج ١، ص ٢٣٦ .
١٠. عقيدته فى الشيعه فى الإماميه ، ص ١٦١ .
١١. تاريخ الشيعه ، ص ٥٩ و ٦٠ .
١٢. الحياه فى السياسيه فى للإمام الرضا(ع)، ص ٢٥٣ .
١٣. وسيله فى الخادم إلى المخدوم، ص ٢٣٤ و ٢٣٥؛ مجموعه آثار، شهيد مطهرى، ج ١٨، ص ١١٩ .
١٤. حياه فى الحيوان الكبرى ، ج ١، ص ١١٠ .
١٥. همان ، ص ١١١ .
١٦. الفهرست ، ص ١٦٨ .
١٧. أخبار الطوال ، ص ٤٤٢ .
١٨. تاريخ الخلفاء ، ص ٣٢٦ .
١٩. مناقب آل ابى طالب (ع)، ج ٢، ص ٢٧٦ .
٢٠. كمال الدين وتمام النعمه ، باب ٢٨، ص ٣٠٨ - ٣١١، ح ١؛ عيون أخبار الرضا (ع)، ج ١، باب ٦، ص ٤١ - ٤٥؛ بحار الأنوار ، ج ٣٦، ص ١٩٥ - ١٩٧ .
٢١. الأمالى، شيخ طوسى، مجلس يازدهم، ص ٢٩١ و ٢٩٢، ح ٥٦٦؛ بحار الأنوار، ج ٣٦، ص ٢٠٢ و ٢٠٣ .
٢٢. براى آگاهى بیشتر از روايات و ديدگاه‌هاى علمای اماميه درباره مأمون، ر. ك: سفينه فى البحار ، ج ١، ص ١١٢ - ١١٥، ماده "أمن"؛ مستدركات سفينه فى البحار ، ج ١، ص ٢٢٤، ماده "أمن"؛ منتهى الآمال ، ج ٢، ص ٥١٢؛ تتمه فى المنتهى، ص ٣٥٠؛ قاموس الرجال ، ج ١٢، ص ١٤٤، ش ٣٨٨؛ مستدركات علم رجال الحديث، ج ٦، ص ٣٤٠، ش ١٢١٣٢ .

منبع: فرهنگ كوثر ٨٦

٨-منبع:

www.imamreza.net

۹- پی نوشت :

۱. حیات فکری و سیاسی، ص ۴۲۶.
۲. سیره پیشوایان، ص ۵۰۹.
۳. سیره، ص ۵۱۲ و ۵۱۳.
۴. همان.
۵. حیات فکری و سیاسی امامان شیعه، ص ۴۸۳.
۶. مقدمه المعجم المفهرس، ص ۴۴.
۷. اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۲۶. وی می گوید: «له مؤلفان کثیره» بعد هفت مورد را نام می برد.
۸. مقدمه المعجم المفهرس، ص ۴۴ و ۴۵.
۹. تاریخ عمومی حدیث و مجموعه معارف، ص ۳۱۳ - ۳۱۴.
۱۰. مستدرکات علم رجال الحدیث، ج ۱، ص ۱۳.
۱۱. دروس فی نصوص الحدیثیه، مهریزی، ص ۹۱.

منبع: پایگاه آستان قدس رضوی

۱۰- پی نوشت :

- ۱) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۱۸۲.
- ۲) همان، ج ۱، ص ۱۶۹.
- ۳) اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- ۴) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۱۵۲.
- ۵) اعلام الوری، ج ۲، ص ۶۴؛ کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷.
- ۶) کشف الغمه، ج ۲، ص ۳۱۷؛ بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۰۰.
- ۷) بحار الانوار، ج ۴۹، ص ۱۷۴.
- ۸) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۰.
- ۹) بحار الانوار، ج ۵۰، ص ۱۵.
- ۱۰) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۳۲.
- ۱۱) احزاب / ۵۶.
- ۱۲) یس / ۱ - ۴.
- ۱۳) صافات / ۷۹.
- ۱۴) صافات / ۱۰۹.
- ۱۵) صافات / ۱۲۰.
- ۱۶) صافات / ۱۳۰.

۱۷) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۵؛ تفسیر صافی، ج ۴، ص ۱۲۴.

۱۸) انبیاء / ۷.

۱۹) طلاق / ۱۰.

۲۰) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲۱) فقه الرضا، ص ۴۰۷.

۲۲) وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۱۳۶.

۲۳) عیون اخبار الرضاعلیه السلام، ج ۲، ص ۱۲۳.

۲۴) بحار الانوار، ج ۱۰۱، ص ۱۱۲.

۲۵) الکافی، ج ۶، ص ۳۶۰.

۲۶) سوگنامه آل محمد صلی الله علیه وآله، ص ۱۱۰.

۲۷) پیام به نخستین کنگره جهانی حضرت رضاعلیه السلام.

۲۸) اعیان الشیعه، ج ۲، ص ۱۸.

منبع: میراث حدیث شیعه

۱۱- پی نوشت :

۱) مائده/ ۳۵.

۲) بحار الانوار، مجلسی، موسسه الوفاء، ج ۹۷، ص ۱۱۶.

۳) همان، ص ۱۴۲.

۴) بقره/ ۳۰.

۵) تهذیب الاحکام، ج ۶، ص ۹۶، ح ۱ (زیارت جامعه).

۶) کهف/ ۱۰۴.

۷) ر. ک: کتاب خاطرات سیاسی تاریخی مستر همفر در کشورهای اسلامی، ترجمه علی کاظمی.

۸) یس/ ۷۸.

۹) آل عمران/ ۱۶۹.

۱۰) صحیح البخاری، دارالجلیل، بیروت، ج ۴، ص ۲۲۷ (از مهم ترین منابع روایی اهل سنت است و همان طور که از اسم آن روشن است تمام روایات آن را صحیح می شمارند).

۱۱) صحیح مسلم، ج ۴، کتاب فضائل الصحابه (این کتاب نیز از مهم ترین منابع روایی اهل سنت است که به خاطر اعتقاد به صحت روایات آن نامش را صحیح نهاده اند).

۱۲) اسد الغابه فی معرفه الصحابه، ابن اثیر، کتاب فروشی اسلامیة، تهران، ج ۱، ص ۲۰۸ (ابن اثیر یکی از بزرگان اهل سنت است که در قرن هفتم وفات یافته است).

۱۳) عیون اخبار الرضا، شیخ صدوق، دارالعلم، قم، ج ۲، ص ۲۵۵؛ امالی شیخ صدوق، کتابخانه اسلامیة، ص ۶۳؛ بحار الانوار،

- مجلسی، همان، ج ۹۹، ص ۳۱.
- ۱۴) کامل الزیارات، ابن قولویه القمی، مکتبۃ الصدوق، ص ۳۱۹؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۵۵؛ بحار الانوار، همان، ص ۴۰.
- ۱۵) عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۲۶۰؛ وسائل الشیعه، ج ۱۴، ص ۵۵۸.
- ۱۶) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۴.
- ۱۷) این روایت را تمام مراجع در رساله‌های عملیه خود آورده‌اند. پس روشن می‌شود که این روایت از چه اعتبار و اهمیتی برخوردار است.
- ۱۸) کامل الزیارات، ص ۳۰۴؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۱.
- ۱۹) کامل الزیارات، ص ۳۲۰؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۰.
- ۲۰) ثواب الاعمال و عقاب الاعمال، شیخ صدوق، مکتبۃ البوذر جمهری، ص ۹۵؛ بحار الانوار، همان، ص ۳۹.
- ۲۱) طه/ ۱۲.
- ۲۲) بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۴.
- ۲۳) امالی شیخ صدوقی، همان، ص ۱۱۹؛ بحار الانوار، همان، ص ۳۳.
- ۲۴) امالی شیخ صدوق، ص ۵۸۷؛ بحار الانوار، ج ۹۹، ص ۴۲.
- ۲۵) اثبات الهداء، شیخ حر عاملی، المطبعة العلمیة، ج ۶، ص ۱۱۷.
- ۲۶) عیون اخبار الرضا، ص ۲۷۹؛ اثبات الهداء، ج ۶، ص ۱۰۳.
- ۲۷) کتاب الثقات، ابی حاتم تمیمی، دارالفکر، ج ۸، ص ۴۵۷.
- ۲۸) عیون اخبار الرضا، ص ۲۷۹.
- منبع: پایگاه اطلاع رسانی آستان قدس رضوی

۱۲- پی نوشت :

- ۱) گفتار مزبور را صدوق در علل الشرایع از استادش حسین بن ابراهیم بن ناتانه از علی بن ابراهیم از پدرش از ابی الصلت هروی نقل می‌کند.
- ۲) عیون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۲۷۵.
- منبع: پایگاه اطلاع رسانی آستان قدس رضوی

۱۳- بزرگان و کمترین و اصحاب ائمه طاهریں علیهم السلام در قم، فراوان مدفون شده‌اند.

پی نوشت :

- ۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۲) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۳) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۶.
- ۴) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۲.
- ۵) کافی، ج ۸، ص ۲۳۰.
- ۶) اعلام الوری، ص ۳۱۴.
- ۷) مناقب ابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۳۶۰ و ۳۶۱.
- ۸) امام رضا علیه السلام در پاسخ احمد بن محمد بزندی می نویسد: «... و اما اینکه اجازه ملاقات خواسته‌ای، آمدن نزد من دشوار است، و اینها اکنون بر من سخت گرفته‌اند، و فعلا برایت ممکن نیست، انشاء الله بزودی ملاقات میسر خواهد شد.» نقل از حیات الامام الرضا علیه السلام، ص ۳۱۵ و رجال ممقانی، ج ۱، ص ۹۷ و عیون الاخبار، ج ۲، ص ۲۱۲.
- ۹) در کتاب حیات الامام الرضا آمده مأمون در پاسخ درباریان و گروهی از عباسیان راجع به ولایتعهدی چنین گفت: این مرد از ما پنهان و دور بود و برای خود دعوت می کرد. ما می خواستیم او را ولیعهد خویش قرار دهیم تا دعوتش برای ما باشد، و به سلطنت و خلافت ما اعتراف نماید، و شیفتگان او دریابند که آنچه او ادعا می کرد در او نیست، و این امر خلافت مخصوص ماست نه او! و ما بیمناک بودیم اگر او را به حال خود باقی گذاریم، آشوبی برای ما برپا سازد که نتوانیم جلوی آن را بگیریم... «عیون اخبار، ج ۲، ص ۱۷۰ و بحار، ج ۴۹، ص ۸۳۱».
- ۱۰) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹.
- ۱۱) اصول کافی، ج ۱، ص ۴۸۹-۴۹۰، ارشاد مفید، ص ۳۱۴-۲۱۳.
- امام رضا علیه السلام به برخی از یاران خود درباره مأمون فرمود: به گفتار او مغرور نشوید و فریب نخورید. سوگند به خدا کسی جز مأمون قاتل من نخواهد بود، اما من ناگزیرم شکیبایی ورزم تا وقت در رسد.
- «بحار، ج ۴۹، ص ۸۹۱» شاهد بر فریبکاری مأمون رجاء بن ابی الضحاک (فرستاده مخصوص مأمون) است که گفت: مأمون مرا مأمور کرد به مدینه بروم و علی بن موسی الرضا علیهما السلام را حرکت دهم و دستور داد روز و شب مراقب او باشم و محافظت او را به دیگری وانگذارم (نقل از اصول کافی، ج ۱، ص ۴۹۸).
- ۱۲) عیون اخبار الرضا علیه السلام، ج ۲، ص ۱۳۱-۱۳۴.
- ۱۳) مائده، قسمتی از آیه ۳، در غایة المرام در باب ۳۹ شش حدیث از احادیث اهل سنت نقل شده است که این آیه در روز غدیر خم که پیغمبر خدا علی علیه السلام را به امامت معرفی کرد، درباره علی علیه السلام نازل شده و در بیشتر آنها است که پیغمبر گفت: «الله اکبر علی اکمال الدین و تمام النعمه و رضی الرب برسالتی و الولاية لعلی» نقل از کشف الاسرار، ص ۱۳۶.
- ۱۴) در الغدیر، ج ۱ از ابن ابی حاتم و ابن مردویه و واحدی نیشابوری از ابو سعید خدری و حافظ حاکم حسکانی در شواهد التنزیل از ابن عباس و جابر انصاری و ابو اسحاق حمونینی در فرائد السمطین، قاضی شوکانی در تفسیر خود فتح القدر از ابن مردویه و او از ابن مسعود نقل می کند که این آیه در روز غدیر نازل شده و دلالت بر ولایت و جانشینی علی علیه السلام دارد. نقل از کتاب «پرتوی از امامت و ولایت».
- ۱۵) تفسیر کبیر فخررازی، ج ۲۷، ص ۱۶۶، کشاف زمخشری، ج ۴، ذیل آیه ۳۲ شوری، نقل از کتاب ولاء و ولایتها تألیف شهید استاد مرتضی مطهری (ره).
- ۱۶) سوره بقره، ۲۵۷.

۱۸) همین قضیه «انذار عشیره» را که ذکر کردیم، طبری در جزء ثانی از کتاب تاریخ الامم و الملوک به طرق مختلفه مذکور داشته و تاریخ طبری از تواریخی است که علماء فن تواریخ و سیر از آن مدحها کردند... و علاوه بر طبری جمع کثیری از بزرگان محدثین و مورخین و اهل سیر این قضیه را نقل کردند، مثل: ابن اسحاق و ابن ابی حاتم و ابن مردویه و ابی نعیم و بیهقی در سنن و دلائل خود و ثعلبی در تفسیر کبیر و ابن اثیر در جزء ثانی این قضیه را از مسلمات دانسته و... «نقل از کشف الاسرار، ص ۱۵۱ - ۱۵۲ تألیف امام خمینی قدس سره».

۱۹) اعلام الوری، ص ۳۲۹ - ۳۳۰

۲۰) اعلام الوری، ص ۳۳۰

۲۱) اعلام الوری، ص ۳۳۰ مناقب ابن شهر آشوب، ص ۳۳۹.

۲۲) عوالم، ج ۲۱، ص ۳۳۱، ثواب الاعمال، ص ۱۲۴، ج ۱، کامل الزیارات، ص ۳۲۴ - وسائل، ج ۱۰، ص ۴۵۱ «سعد بن سعد از امام رضا علیه السلام راجع به فاطمه دختر موسی بن جعفر علیهما السلام پرسش نمود. حضرت فرمود: من زارها فله الجنة» امام صادق علیه السلام فرمود: زیارت او با بهشت برابری می کند، یعنی زائرش به بهشت می رود. (بحار، ج ۲، ص ۲۶۷ المستدرک، ج ۲، ص ۲۲۷، ج ۱) و نیز امام رضا علیه السلام فرمود من زارها عارفا بحقها و جبت له الجنة: هر که او را زیارت کند در حالی که به حق او شناخت و معرفت داشته باشد، بهشت بر او واجب می گردد. (عوالم، ج ۲۱، ص ۳۳۰) امام جواد علیه السلام فرمود: هر که قبر عمه ام را در قم زیارت کند، به بهشت خواهد رفت. (عوالم، ج ۲۱ ص ۳۳۱) محدث قمی (ره) در منتهی الآمال، ج ۲ در بخش احوالات حضرت معصومه علیها السلام می نویسد: قاضی نور الله ره در مجالس المؤمنین فرموده از امام جعفر صادق علیه السلام روایت است که گفت: «آگاه باش به درستی که از برای خدا حرمی است و آن مکه است و از برای حضرت رسول صلی الله علیه و آله حرمی است و آن در مدینه است و از برای امیر المؤمنین علیه السلام حرمی است و آن کوفه است. آگاه باش به درستی که حرم من و اولاد بعد از من قم است، آگاه باش: به درستی که قم کوفه صغیره است، و همانا از برای بهشت هشت در است، سه در آنها به سوی قم است و وفات کند در قم زنی که او از اولاد من باشد و نام او فاطمه دختر موسی علیه السلام است، که داخل می شوند به سبب شفاعت او شیعه من جمیع ایشان در بهشت.»

۲۳) وسیله المعصومیه، ص ۶۶.

۲۴) مانند زینب و ام محمد و میمونه دختران حضرت امام جواد علیه السلام و بریهه دختر موسی مبرقع و... «منتهی الآمال، ج ۲».

منبع: زندگی چهارده معصوم (ع)